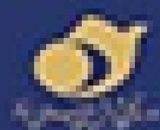
ماه سامرا

امام حسن عسکری (ع)





بسم الله الرحمن الرحیم

ماه سامرا: بسته مناسبتی ویژه امام حسن عسکری علیه السلام

نویسنده:

اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ماه سامرا: بسته مناسبتی ویژه امام حسن عسکری علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: گروه تاریخ و مناسبت ها

عنوان و نام پدیدآور: ماه سامرا: بسته مناسبتی ویژه امام حسن عسکری علیه السلام

مشخصات نشر: قم: مرکز پژوهش و سنجش افکار، اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: ۱۷۴ ص.

ISBN: ۹۷۸ – ۹۶۴ – ۵۱۴ – ۳۷۹ – ۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، ۲۳۲ _ ۲۶۰ ق.

موضوع: حسن بن علی علیه السلام، امام دوم، ۲۳۲ _ ۲۶۰ ق. _ اخلاق

موضوع: حسن بن علی علیه السلام، امام دوم، ۲۳۲ _ ۲۶۰ ق. _ احادیث

شناسه افزوده: صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه

شناسه افزوده: صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه. گروه تاریخ و مناسبت ها

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴، ۲ م / ۵۰ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۲

شماره کتاب شناسی ملی: ۳۹۱۲۷۲۲

ص:۱

اشاره

ماه سامرا

بسته مناسبتی ویژه امام حسن عسکری علیه السلام

طراح جلد: فرانشر

بازخوانی: اعظم خوش گفتار

صفحه آرا: فاطمه جهانگیر

سال انتشار: ۱۳۹۴

تنظیم و تدوین: دفتر پژوهش های کاربردی _ گروه تاریخ و مناسبت ها

تهیه کننده و ناشر: مرکز پژوهش و سنجش افکار، اداره کل پژوهش های اسلامی

چاپ: زلال کوثر

قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال

شابک: ۲ _ ۳۷۹ _ ۵۱۴ _ ۹۶۴ _ ۹۷۸

تهران: خیابان ولی عصر (عج)، خیابان هتل استقلال، ساختمان اداری جام جم، طبقه دوم، تلفکس: ۲۲۰۱۳۵۸۵

رایانامه: research@IRIB.IR

نشانی پایگاه: WWW.IRIBresearch.ir

قم: بلوار امین، اداره کل پژوهش های اسلامی؛ تلفن: ۳۲۹۱۵۵۱۱ - ۰۲۵ دورنگار: ۳۲۹۱۵۵۱۰

نشانی پایگاه: WWW.IRC.IR

خراسان: مشهد، خیابان امام خمینی (ره)، جنب باغ ملی، ساختمان صبا، طبقه سوم؛ تلفن: ۳۲۲۱۵۱۰۸ - ۰۵۱ نمابر: ۳۲۲۱۵۱۰۶

مرکز پژوهش و سنجش افکار صداوسیما

اداره کل پژوهش های اسلامی

دفتر پژوهش های کاربردی

گروه تاریخ و مناسبت ها

موضوع: بسته مناسبتی (ماه سامرا؛ ویژه امام حسن عسکری علیه السلام)

مدیر گروه: سلمان رضوانی

شناسه چاپ: ۲۰۷۱

سال انتشار: ۱۳۹۴

...

...

فهرست اول

مقدمه

قال الامامُ الرِّضا علیه السلام: «رَحِمَ اللّهُ عَبْدا اَحیا أمْرَنا» فَقُلْتُ لَهُ: «فَکَیْفَ یُحْیِی أمْرَکُمْ؟» قالَ: «یَتَعَلَّمُ عُلُومَنا و یُعَلِّمُها النّاسَ، فَإِنَّ النّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحاسِنَ کَلامِنا لَاَتَّبَعُونا». بحارالانوار ج ۲ ــ ص ۳۰.

اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه افتخار دارد در طول بیست سال گذشته در جهت نشر و گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام در موضوعات مختلف آثار و تألیفاتی را با اهداف تأمین محتوای برنامه سازی رسانه ملی ارائه نموده است.

کتاب حاضر، مجموعه ای است از متون مناسبتی درباره امام حسن عسکری علیه السلام که در شش بخش کلی شخصیت شناسی، سیره شناسی، اندیشه شناسی، بخش متون ادبی و بخش پایانی محورهای برنامه سازی، با هدف کمک فکری به گروه های مختلف برنامه سازی تهیه و تدوین گردیده است در باب نوشتار حاضر چند نکته قابل ذکر می باشد.

۱. محتوای این مجموعه شامل نوشتارهای اکثراً کوتاهی است که هر کدام به صورت مستقل (بدون ارتباط الزامی به قبل و بعد) قابل استفاده می باشد.

۲. این مجموعه به دلیل اینکه از مطالب و آثار مختلف اداره کل در این زمینه تجمیع گردیده است ممکن است به صورت طبیعی از لحاظ قلم و نگارش متفاوت باشند.

۳. تلاش شده است که این نوشتار به لحاظ منطقی در ذیل بخش های مختلف و منطقی تدوین گردد که امیدواریم مورد استفاده برنامه سازان محترم قرار گیرد.

۴. در بخش محورهای برنامه سازی با هدف استفاده بهینه سعی شده تا بر اساس گروه های برنامه ساز محوریابی انجام شود و در عین حال نسبت به مسائل روز جامعه نیز تناسب بیشتری داشته باشد.

۵. بـا تـوجه به اینکه در نظر است در خصوص همه معصومین علیهم السـلام چنین مجموعه ای ارائه شود و از هر گونه انتقـاد و پیشنهاد در جهت ارتقای کیفی این گونه آثار استقبال می نمائیم.

در پایان از همه عزیزانی که ما را در تهیه و تدوین این مجموعه یاری نمودند تقدیر و تشکر فراوان داریم بویژه از سرکار خانم سقلاطونی، آقایـان حسـینی-هرنـدی، حسـینی ایمنی، جعفرزاده و عباسـی که بـا تلاش هـای خـود این مجمـوعه را به سامـان رساندند، و همچنین از سایر همکاران اداره کل و مدیریت خدمات پژوهشی که در چاپ اثر زحمات فراوانی کشیدند.

گروه تاریخ و مناسبت ها

اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه

ص:۹

بخش اول: شخصیت شناسی

اشاره

فصل اول: زمان و مکان تولّد

اشاره

در هشتمین روز ربیع الاول سال ۲۳۲ ه.ق که برابر با جمعه بود، کودکی از سلاله پاک پیامبر به دنیا آمد. صدای این نوزاد مبارک، شهر مدینه را مزین کرده بود؛ کودکی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نام او را انتخاب کرده بود و وحی الهی بر آنها نازل کرد که نام کودک را حسن بگذارند. آری، آن کودک و ستاره کوچک، کسی نبود جز امام حسن عسکری که با کنیه «ابومحمد» از او یاد شده است.

پس امام یازدهم علیه السلام بنابرآنچه مشهور است سال ۲۳۲ ه_.ق چشم به جهان گشود؛ اگرچه اقوال دیگری نیز در این زمینه، از تاریخ نگاران نقل شده است. (۱)

امام عسکری علیه السلام در مدینه به دنیا آمد، هرچند برخی دانشمندان، محل تولد آن حضرت را، شهر «سامرا» در عراق دانسته اند، (۲) اما مشهور مدینه را دانسته اند.

الف) مراسم تولّد و نام گذاری

زمانی که مژده ولادت بابرکت فرزندی را به امام هادی علیه السلام دادند، ایشان مراسم شرعی ولادت را اجرا کرد. در گوش راست نوزاد، اذان و در گوش چپ او اقامه فرمود و این نوزاد پاک با آوای مقدس اللّه اکبر و لااله الااللّه به استقبال زندگی رفت.

۱- درباره زمان تولد ایشان نیز، بین تاریخ نگاران اختلاف وجود دارد که برخی به شرح زیر است: ماه ربیع الاول سال ۲۳۰ ه_.ق؛ به نقل از: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶؛ ماه ربیع الاول سال ۲۳۱ ه_.ق؛ به نقل از: النجوم الزاهره، ج ۳، ص۳۲؛ ماه ربیع الاول سال ۲۳۳ ه_.ق؛ به نقل از: بحرالانساب، ص ۲.

۲- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴، به نقل از: (جواهرالکلام، کتاب الحجّ).

امام علی الهادی علیه السلام، نام مولود مبارک خود را، «حسن» گذاشت. به درستی که این نام، از زیباترین نام ها است؛ چون نام عموی بزرگوارش و سرور جوانان اهل بهشت؛ یعنی امام مجتبی علیه السلام فرزند امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۱)

ب) پدر و مادر

پدر و مادر: پدر بزرگوار آن حضرت علیه السلام، امام علی الهادی علیه السلام یعنی دهمین پیشوای شیعیان است که پیروان اهل بیت علیه السلام به امامت و ولایت ایشان معتقدند. ایشان از نام دارترین دانشمندان عصر خویش در دانش و تقوی بوده اند.

مادر بزرگوار ایشان نیز بانویی پارسا، پاک و پاکیزه و از برترین زنان عصر خود بود که «سوسن» نام داشت. سوسن از اشراف زادگانی بود که در جنگ به اسارت مسلمانان درآمد و به خدمت امام هادی علیه السلام توفیق یافت و پس از تولد امام عسکری علیه السلام، «ام ولّد» نامیده شد. از ایشان در تاریخ با نام های «سلیل»، «حدیثه»، «حریبه» نیز نام برده اند.

امام هادی علیه السلام از او به شایستگی ستایش کرده و مقام و منزلت والای او را ستوده است. درباره نام مبارک مادر امام علیه السلام بین راویان اختلاف وجود دارد؛ به گونه ای که چهار نام برای او ذکر کرده اند: ۱. سلیل ۲. سوسن ۳. حُدَیْثه ۴. حریبه.

می توان گفت به دلیل روایت نقل شده از امام هادی علیه السلام در فضیلت آن بانوی مطهّره، نام «سلیل» صحیح تر است.

ج) غم کودکی

در کاروانی که به دستور «متوکل» (خلیفه عباسی) و به سرپرستی «یحیی بن هرثمه» از مدینه به سوی سامرا در حرکت بود، کودکی چهار ـ پنج ساله بود که کنار پدر بزرگوارش زندگی تازه ای را در غربت آغاز کند. او به یاد می آورد که یحیی و همراهانش با نشان دادن نامه ای از متوکل، وارد خانه آنها شدند و به

۱- تلخیص و برداشت از: زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، صص ۱۵ ـ ۱۲.

جست وجو پرداختند، ولی به جز چند کتاب دعا و قرآن چیزی پیدا نکردند و او و خانواده اش را از مدینه به سامرا انتقال دادند. حسن بن علی، کودک به ظاهر خردسال که دنیایی از معرفت و بصیرت را در سینه کوچک خود داشت، به خوبی درک می کرد که در پشت این چهره های به ظاهر آرام و رفتار محترمانه، توطئه ای بر ضد آنها در حال شکل گرفتن است.

د) زندگی در محاصره دشمن

متوکل برای دور نگه داشتن امام علی النقی علیه السلام (هادی) و امام حسن عسکری علیه السلام، آنها را در منطقه ای به نام «عسکر» نگه داشت تا مردم با آنها ارتباط نداشته باشند. زندگانی امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام در محاصره دشمنان در محله عسکر که پایگاه نظامیان حکومت بود، سبب شد بیشتر شیعیان با فضیلت ها و کرامت های امام عسکری علیه السلام آشنا نشوند و این کار، مشکلات فراوانی برای جانشینی ایشان به وجود آورد. و چون در محله عسکر (قرارگاه سپاه) در شهر سامرا زندگی می کردند، به عسکری لقب گرفت.

«متوکل»، «ابوجعفر»، برادر امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان جانشین به مردم معرفی کرد و با جعل احادیث درباره ابوجعفر، مقام امام عسکری علیه السلام را زیر سؤال برد، ولی امام تسلیم خواسته آنها نشد و برای ادای تکلیف الهی و شناساندن خویش در جایگاه امام و مقتدای مسلمانان و رفع تردید مردم، معجزه ها و کرامت های فراوانی از خود نشان داد.

ه_) ادوار زندگی

عمر شریف امام عسکری علیه السلام به سه دوره تقسیم می شود: اول: تا سیزده سالگی که در مدینه بود؛ دوم: تا ۲۳ سالگی که به همراه پدرش در سامرا زندگی می کرد و سوم: شش سال آخر عمرش را که پس از شهادت پدرش، در سامرا ولایت و رهبری امور شیعیان را در دست داشتند.

آن حضرت مـدتی در زنـدان بود و شخصـی در زنـدان با همه دشـمنی که به ائمه و آل محمـد علیهم السـلام داشت، با دیدن اوضاع و احوال امام حسن عسـکری علیه السـلام از یاران و پیروان آن حضـرت شـد. زندانبان امام حسن عسـکری علیه السـلام دسـتور داده بود با آن حضـرت در زندان بد رفتار کنند، اما هر بار که شخصی را مأمور این کار می کردند، با دیدن امام حسن علیه السـلام تغییر می کرد و به عبـادت روی می آورد و می گفت: «اکثر روزها را روزه می گرفت و هر شب تا بامـداد به نماز می ایستاد و وقتی به ما نگاه می کرد، ما به لرزه می افتادیم و خود را در برابر آن شخصیت بزرگ، کوچک می دیدیم».

و) کنیه و لقب ها

به امام یازدهم علیه السـلام کنیه «ابومحمّـد» یعنی پـدر محمّد داده اند و این، نام مقدّس فرزند وی، امام منتظر و مصـلح بزرگ بشریّت، محمّد مهدی است.

لقب های حضرت که نشانه صفات بارز اوست، عبارت اند از:

۱. خالص؛ از هر ناپاکی و عیبی، خالص و به دور بود؛

۲. هادی، او میزان هدایت و ارشاد مردم به راه مستقیم الهی بود؛

۳. عسکری؛ زیرا در شهر «سامرا» که شهری نظامی بود، زندگی می کرد؛

۴. زکی؛ پاک ترین انسان های زمان خود بود؛

۵. خاص؛ زیرا خداوند، فضایلی را به وی اختصاص داده بود.

۶. صامت؛ بیشتر اوقات خاموش بود و جز به گفتار پندآمیز و یاد خدا سخن نمی گفت؛

۷. سراج؛ چراغ هدایت مردم به راه حقّ بود؛

۸. نقی؛ پرهیزگارترین انسان زمانه خویش بود....

فصل دوم:ویژگی ها

الف) شکل و شمایل ظاهری

آن گونه که از روایات و کتاب های معتبر تاریخی بر می آید، حضرت فراخ چشم، خوش اندام، زیباچهره، تندرست و باشکوه و جلال بود. چهره مقدسش نیز رنگی، میانه گندم گون و سفید بوده است. (۱)

چهره ای زیبا و قدی بلند داشت. دوست و دشمن به برتری او در علم و زهد و اخلاق ایمان داشتند

برخی از ویژگی های امام حسن عسکری علیه السلام را می توان این گونه برشمرد:

عبادت و اطاعت پروردگار؛ دانش و حکمت؛ زهد و بی رغبتی به دنیا؛ حلم و بردباری؛ کرم و بخشندگی.

ب) توکل به خداوند

گروهی از راویان معاصر حضرت نقل کرده اند که «معتمد عباسی»، آن امام بزرگوار را به شخصی به نام استاد «نحریر» سپرد تا از این طریق به ایشان آزار رساند. همسر نحریر هر کاری کرد تا او را از عذاب خداوند بترساند، ولی موفق نشد. او مواردی از عبادت و درستکاری حضرت را بیان کرد، ولی نحریر عصبانی تر شد و امام را به قفس شیران درنده منتقل کرد و به معتمد نیز خبر داد.

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۶، به نقل از: دایره المعارف بُستانی، ج ۷، ص ۴۵.

پس از سه روز، به همراه «یحیی بن قتیبه» به محل قفس شیران رفت و در کمال تعجب مشاهده کرد که امام در میان قفس در حال نماز خواندن است. شیرها به دور ایشان حلقه زده اند. نحریر که با دیدن این صحنه، بسیار خشمگین شده بود، خودش وارد قفس شد که ناگهان شیرها به وی حمله کردند و او را دریدند. یحیی این ماجرا را برای معتمد تعریف کرد و او با همراهانش نزد امام بازگشت و سر تعظیم فرود آورد و از امام خواست که برایش دعا کند. (۱)

۱- آخرین خورشید پیدا، ص ۲۵.

...

فصل سوم: مقام امامت

الف) امامت

امـامت ماننـد نبوت، منصب خـدایی است، پیـامبر از جـانب خداونـد امام را تعیین می کنـد و کسـی حقّ انتخاب امام را نـدارد. امـامت از جنس نبوغ و گسترش روحی و فکری نیست و گرنه هرکس می توانست بـا تلاش و کوشـش به امامت برسـد، همان گونه که نوابغ و اختراع کننـدگان و ماننـد آنـان بـا سعی و کوشـش به مقـام نبوغ و کشف اسـرار جهان دست یافته انـد. قرآن صراحت دارد که نبوت، نتیجه روح مسـتقلّی است که از جـانب خـدا در وجود پیامبر قرار می گیرد: «یلقی الرّوحُ مِن أمرهِ عَلی مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ لِیُنذِرَ یَومَ التّلاق». (۱)

آن گـاه می بینم هنگـامی که پیـامبر خواست از دنیـا برود همـان روح به وجود امام منتقل می شود و سـبب امامت، همان روح انتقال یافته است. دلیل این مطلب روایتی است که کلینی از مفضّل بن عمر نقل می کند. (۲)

پس درمی یـابیم که امامت، موهبتی الهی است که خداونـد به آنان که اراده کنـد، عنایت می فرمایـد و آنان را به عنوان چراغ هدایت مردم برمی گزینند.

۱- غافر: ۱۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۳.

ب) نصّ بر امامت

درباره امامت امام عسکری علیه السلام می توان به دو نوع نصّ استدلال کرد:

۱. نصّ عام و کلی؛

۲. نصّ خاص.

نص عام عبارت است از نصوص کلی که در قرآن و روایات معتبر نقل شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امامت امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است که برای رعایت اختصار ذکر نمی شوند.

علاوه بر نصوص کلی که تردید هر کسی را در این زمینه به طور قطعی از بین می برد، درباره امامت هر امام نیز نصّی از امام پیشین وارد شده است. امام یازدهم نیز از این قاعده عمومی استثناء نیست.

از امام هادی علیه السلام اخبار بسیاری درباره امامت فرزندش _ ابومحمّد _ وارد شده است که به نقل سه مورد بسنده می کنیم:

۱. «یحیی بن سیار عنبری» می گوید: «امام هادی علیه السلام چهارماه پیش از وفات خود، فرزندش حسن عسکری علیه السلام را امام و جانشین خود معرّفی کرد و من و گروهی از شیعیان را بر این مطلب گواه گرفت». (۱)

۲. ابوبکر فهفکی می گوید:

«امام هادی علیه السلام به من نوشت: پسرم ابومحمّد (حسن عسکری) خیرخواه ترین ذات خاندان نبوی و استوارترین حجّت آنان است. او ارشد فرزندانم و جانشین من است. احکام و سررشته امامت به او می رسد و هرچه را از من می پرسیدی، از او بپرس؛ زیرا هرچه مورد نیاز است، نزد او وجود دارد». (۲)

۳. «عبدالله بن محمد اصفهانی» می گوید: «امام هادی فرمود: صاحِبُکُمْ بَعْدی الَّذِی یُصَلِّی عَلَی؛ امام شما پس از من کسی است که بر من نماز خواهد خواند». (۳)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳- اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۶۸.

ج) عصمت امام

یکی از برجسته ترین ویژگی های امام حسن عسکری علیه السلام عصمت ــ شرط اساسی در امامت از دیدگاه شیعه ــ است که مقصود، خودداری از ارتکاب گناه از روی عمد یا سهو است. مخالفان شیعه این اعتقاد را به شدّت مورد حمله قرار داده و گفته اند در ارتکاب گناه، فرقی میان امامان با دیگر مردم نیست. با رجوع به نصوص تاریخی نتیجه می گیریم که یکایک امامان علیه السلام در دوران زندگی خود از ارتکاب هرگونه گناه صغیره ای خودداری می ورزیدند ــ چه رسد به گناهان کبیره ــ و کمترین سستی در انجام فرایض الهی روا نمی داشتند. مولای متقیان علی علیه السلام می فرمود: «به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفت گانه و همه ثروت های آن را در اختیارم نهند تا با گرفتن جوی از ملخی، خدا را معصیت کنم، هرگز این کار را نخواهم کرد آیا عصمت جز این است؟»

هرکه سیرت و روش امامان را فراروی خود گذارد و در آن غَور کند، کمترین لغزشی در گفتار و کردار آنان نمی یابد. هر آنچه از این اندیشه پیمایی به دست می آید، ایمان، تقوا و تجسّم واقعی دین و مفاهیم آن در ذات و رفتار امامان است و عصمت همین است. (۱)

د) بهره گیری گسترده از آگاهی غیبی

امامان معصوم، در پرتو ارتباط با پروردگار جهان، از آگاهی غیبی برخوردار بودند و در مواردی که اساس حقّانیت اسلام یا مصالح عالی امت اسلامی در معرض خطر قرار می گرفت، از این آگاهی به صورت «ابزار» هدایت استفاده می کردند. با نگاهی به زندگانی امام عسکری علیه السلام چنین به نظر می رسد که آن حضرت بیش از دیگر امامان، آگاهی غیبی خود را آشکار می کرده است.

دلیل این امر را می توان در این موارد دانست:

۱. شرایط نامساعد و جوّ پراختناق عصر امام عسکری و پدرش امام هادی علیه السلام: هنگامی که امام هادی علیه السلام از روی اجبار به سامراء منتقل شد، به شدت تحت کنترل

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، صص ۳ ــ ۴۲.

و مراقبت بود. ازاین رو، امکـان معرفی فرزنـدش امام حسن به عنوان امام بعـدی به تمام شـیعیان وجود نـداشت. به همین دلیل، کار معرفی امام عسـکری علیه السـلام به شـیعیان و گواه گرفتن آنان در این امر، در ماه های پایانی عمر امام هادی علیه السـلام صـورت گرفت، به گونه ای که هنگـام رحلت آن حضـرت، هنوز بسـیاری از شـیعیان از امـامت حضـرت «حسن عسـکری علیه السلام » آگاهی نبودند. (۱)

۲. اعتقاد گروهی از شـیعیان به امامت محمد بن علی برادر امام عسکری علیه السلام: این گروه بر اساس همین پندار، محمد بن علی، برادر امام عسـکری را در محضـر امام هادی علیه السـلام احترام می کردند، ولی حضـرت با این پندار مبارزه و آنان را به امامت فرزندش، حسن راهنمایی می کرد. پس از شـهادت حضـرت هادی علیه السـلام، گروهی از خیانت کاران و نادانان، هم چـون «ابن مـاهویه» بـا دسـتاویز قرار دادن این گمـان، به اغوای مردم و منحرف کردن افکـار از امـامت حضـرت عسـکری علیه السـلام پرداختند. تمام این عوامل، سـبب بروز شک و تردید گروهی از شیعیان در آغاز امامت آن حضرت شده بود، چنان که برخی از آنان در صدد آزمایش امام بر می آمدند و برخی دیگر در این زمینه با امام مکاتبه می کردند. (۲)

این تزلزل ها و تردیدها به اندازه ای بود که امام در پاسخ گروهی از شیعیان با آزردگی و رنجش فراوان نوشت:

«هیچ یک از پدرانم همانند من، گرفتار شک و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند». (۳)

امام عسـکری علیه السـلام برای زدودن این شک و تردیدها و حفظ یاران خود از خطر گمراهی و هدایت گمراهان ناگزیر می شـد پرده هـای حجـاب را کنـار زنـد و از آن سوی جهان ظاهر، خبر دهـد. این شـیوه، از مؤثرترین روش های جلب مخالفان و تقویت ایمان شیعیان به شمار می آمد. در اینجا به برخی از این معجزات اشاره می شود.

۱- حیاه الامام العسکری، ص ۲۱۷.

۲- اثبات الوصیه، ص ۲۳۴.

۳- اثبات الوصیه، ص ۲۳۴.

اول ــ امام عسکری حدود بیست روز پیش از قتل «معتز» به «اسحاق بن جعفر زبیری» نوشت: در خانه خود بمان. حادثه مهمی اتفاق خواهد افتاد. وی می گوید: پس از آن که «بریحه» کشته شد، به محضر امام نوشتم: حادثه ای که گفته بودید رخ داد، اینک چه کنم؟ امام پاسخ داد: حادثه ای که گفتم، حادثه دیگری است. طولی نکشید معتز کشته شد. (۱)

دوم ــ محمد بن عیّاش می گوید: چند نفر بودیم که در مورد کرامات امام عسکری علیه السلام با هم گفت و گو می کردیم. فردی ناصبی (دشمن اهل بیت علیهم السلام) گفت: من نوشته ای بدون مرکب برای او می نویسم، اگر آن را پاسخ داد، می پذیرم که او بر حق است.

ما مسائل خود را نوشتیم. ناصبی نیز بدون مرکب روی برگه ای مطلب خود را نوشت و آن را با نامه ها به خدمت امام فرستادیم. حضرت پاسخ پرسش های ما را مرقوم فرمود و روی برگه مربوط به ناصبی، اسم او و اسم پدرش را نوشت. ناصبی چون آن را دید از هوش رفت، و وقتی به هوش آمد، حقّانیت حضرت را تصدیق کرد و در زمره شیعیان قرار گرفت. (۲)

سوم ــ شخصی به نام حلبی می گوید: در سامرّاء گرد آمده بودیم و منتظر بیرون آمدن ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) از خانه بودیم، تا او را از نزدیک ببینیم. در این هنگام نامه ای از حضرت به ما رسید که در آن نوشته بود: «به هوش باشید. هیچ کس بر من سلام نکند و کسی با دست به سوی من اشاره نکند؛ زیرا در غیر این صورت، جانتان به خطر خواهد افتاد».

در کنار من جوانی ایستاده بود. به او گفتم: از کجایی؟ گفت: از مدینه. گفتم: این جا چه می کنی؟ گفت: من از نوادگان ابوذر غفاری هستم. درباره امامت ابومحمد علیه السلام اختلافی پیش آمده است، آمده ام او را ببینم و از او سخنی بشنوم یا نشانه ای ببینم تا دلم آرام گیرد».

۱- الارشاد، ص ۳۴۰.

۲- اثبات الوصیه، ص ۲۴۱.

در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام همراه خادم خویش بیرون آمد. وقتی نزدیک ما رسید، به جوانی که در کنار من بود، نگریست و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ جوان پاسخ داد: آری. امام فرمود: مادرت «حمدویه» چه می کند؟ جوان پاسخ داد: خوب است. امام پس از این سخنان کوتاه از کنار ما گذشت. رو به جوان کردم و گفتم: آیا او را قبلاً دیده بودی؟ پاسخ داد: خیر. گفتم: آیا همین تو را کافی است؟ گفت: کمتر از این نیز کافی بود. (۱)

ه_) معجزات

خداوند، پیامبران و اوصیای ایشان علیه السلام را با معجزاتی که دیگران از آوردن مانند آن عاجزند، یاری کرده است تا گواهی راستین بر درستی راه و هدایتی باشد که از سوی خدا برای مردم آورده اند. از جمله امدادهای الهی، علم پیامبران و امامان به باطن و اعماق دل های مردم است و آگاهی به آن چه در آینده اتفاق خواهد افتاد.

خداوند این عنایت ویژه را به همه امامان از جمله امام یازدهم علیه السلام نیز فرموده بود که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. «اسماعیل بن محمد عباسی» می گوید: نزد امام حسن عسکری علیه السلام از تنگ دستی شکایت کردم و سوگند خوردم که حتی یک درهم نیز ندارم. ایشان فرمود: آیا نام خدا را به دروغ بر زبان می آوری در حالی که دویست دینار پنهان کرده ای؟ من این سخن را برای محروم کردن تو از بخشش به زبان نمی آورم. ای غلام! هرچه با خود داری به او بده، او نیز یکصد دینار به من داد. سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: دینارهایی که بدانها احتیاج داری، نهان کرده ای و بر خود حرام می کنی. مدتی گذشت تا به آن پول نیاز پیدا کردم، لیکن دینارها را نیافتم تا آن که فهمیدم پسرم محل آنها را یافته و ربوده است. (۲)

۲. «ابوهاشم جعفری»، از اصحاب امام عسکری علیه السلام، می گوید: از تنگنای زندان و

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

۲- نورالابصار، ص ۱۵۳.

سنگینی قید و بند به امام عسکری شکایت کردم. ایشان به من نوشتند: نماز ظهر امروز را در خانه ات خواهی خواند. این امر محقق شد و همان روز از زندان رها شد و نماز را در منزلش گزارد. (۱)

۳. «احمد بن محمّد» نقل می کند: هنگامی که «مهدی» خلیفه عباسی دست به کشتار شیعیان زد، به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: آقای من، خدا را شکر می کنم که خطر او را از شما بازداشت. شنیده ام که شما را تهدید کرده و گفته است: به خدا! آنان را از صفحه روزگار پاک می کنم. امام با خط خود نگاشت: عمر او کوتاه تر از آن است که چنین کند؛ از امروز پنج روز بشمار، که در روز ششم پس از خفّت و خواری بسیار او را خواهند کشت. و همان گونه شد که امام فرموده بود. (۲)

استفاده امامان معصوم علیهم السلام از علم غیب و اظهار معجزه و کرامت فقط برای جلب و جذب منکران امامت و ولایت و هدایت شیعیان بوده است. بدین ترتیب در موارد خاص و به اذن الهی به اعمال خارق العاده دست می یازیدند.

و) راز دانی

در زندگی پیشوایان معصوم دین علیهم السلام تمام ویژگی های نیک انسان با فضیلت وجود دارد. امّا ارجمندی هایی نیز هست که جز معصومان علیه السلام کسی از آنها برخوردار نیست. خداوند به لطف ربّانی خویش، چنین خواسته است که فقط به بعضی بندگان خود چنین موهبت هایی را ارزانی کند. یکی از این ویژگی ها، «رازدانی» معصومان علیه السلام است. این معصومان به اذن الهی چنان بودند که به قوّت نیروی روحانی خویش از پسِ پرده آگاه بودند و از رازهای درون مردمان باخبر می شدند. در حکایتی از امام حسن عسکری علیه السلام چنین آمده است:

«محمد بن علی بن ابراهیم» می گوید: به فقر مبتلا شده بودیم و زندگی را به سختی می گذراندیم. پدرم گفت: «نزد امام عسکری علیه السلام برویم و حاجت خود را با او

۱- اعلام الوری با علام الهدی، ص ۳۷۲.

۲- اعلام الوری با علام الهدی، ص ۳۷۵.

باز گوییم؛ او به جوانمردی و بزرگواری معروف است». گفتم: «آیا او را می شناسی»؟. پدرم گفت: «نمی شناسم وهرگز او را ندیده ام».

من و پدرم به قصد دیدار امام به راه افتادیم. پدرم در راه گفت: «کاش امام پانصد درهم به ما بدهد؛ دویست درهم آن را صرف پوشاک می کنیم، با دویست درهم دیگر بدهی های خود را می پردازیم و صددرهم باقی مانده را نیز صرف مخارج زندگی می کنیم». من در دل گفتم: «کاش امام سیصد درهم نیز به من دهد؛ صد درهم آن را صرف پوشاک می کنم، صد درهم دیگر را نیز به مصرف زندگی می رسانم و با صد درهم باقی مانده نیز برای خود چارپایی می خرم و با آن کار می کنم».

به خانه امام رسیدیم و به حضور ایشان شرفیاب شدیم. امام به پدرم فرمود: «ای علی! چرا تا کنون نزد ما نیامده ای؟» پدرم گفت: «آقای من! شرمسار بودم از اینکه با این وضع به دیدارتان بیایم». پس از ساعتی با امام وداع گفتیم. غلام آن حضرت کیسه پولی به پدرم داد و گفت: «امام فرموده است در این کیسه پانصد درهم است؛ دویست درهم برای پوشاک، دویست درهم برای پرداخت بدهی ها و دویست درهم نیز برای مخارج زندگی شماست».

غلام امام کیسه دیگری به من داد و گفت: «در این کیسه سیصد درهم است؛ صد درهم برای پوشاک و صد درهم برای مخارج زندگی است. با صد درهم باقی مانده نیز چهار پایی مهیّا کن و با آن مشغول به کار شو!». (۱)

۱- اصول کافی، ج ۱، صص ۵۰۶ _ ۵۰۷، ح ۳.

...

فصل چهارم: عصر غیبت

الف) آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت

از آنجا که غایب شدن امام و رهبر هر جمعیتی، حادثه ای غیرطبیعی و نامأنوس است و باور آن و نیز تحمّل مشکلات ناشی از آن برای نوع مردم دشوار است، پیامبر اسلام و امامان پیشین به تدریج مردم را با این موضوع آشنا و افکار را برای پذیرش آن آماده کردند.

این معنا در زمان امام عسکری علیه السلام جلوه بیشتری یافت؛ زیرا امام از یک سو با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی علیه السلام، او را تنها به شیعیان خاص و نزدیک خود نشان می داد و از سویی دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت نیز روز به روز محدودتر می شد، به گونه ای که حضرت حتی در سامراء نیز به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا به وسیله نمایندگان خویش، پاسخ می داد. امام با این کار، مردم را برای تحمل شرایط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده می ساخت. امام دوازدهم نیز در زمان غیبت صغری همین روش را در پیش گرفت و شیعیان را به تدریج برای دوران غیبت کبری آماده ساخت. برای نمونه:

«احمد بن اسحاق»، یکی از یاران خاص امام عسکری علیه السلام می گوید: به حضور امام عسکری علیه السلام رسیدم و می خواستم درباره امام بعد از او بپرسم. حضرت پیش از سؤال من فرمود:

ای احمد بن اسحاق! خداوند از زمانی که آدم را آفریده تا روز رستاخیز، هرگز زمین را از حجّت خالی نگذاشته و نمی گذارد. خداوند به برکت وجود حجّت خود در زمین، بلا را از مردم جهان دفع می کند و باران می فرستد و برکات نهفته در دل زمین را آشکار می سازد.

عرض کردم: پیشوا و امام بعد از شما کیست؟ حضرت به سرعت برخاست و به اتاق دیگر رفت. طولی نکشید که برگشت. در حالی که پسربچه ای سه ساله را که چهره اش همچون ماه شب چهارده می درخشید به دوش گرفته بود. فرمود: احمد بن اسحاق، اگر پیش خدا و امامان، محترم نبودی، این پسرم را به تو نشان نمی دادم، او هم نام و هم کنیه رسول خداست. زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. او در میان این امت (از نظر طول غیبت) همچون «خضر» و «ذالقرنین» است. او غیبتی خواهد داشت که (در اثر طولانی بودن آن) بسیاری به شک خواهند افتاد و تنها کسانی که خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته و توفیق دعا برای تعجیل قیام و ظهور او می بخشد، از گمراهی نجات می یابند. (۱)

ب) نصّ بر امامت مهدی (عج) پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

در این بخش به روایاتی از امام عسکری علیه السلام می پردازیم که درباره امامت فرزندش مهدی (عج) به عنوان حجّت قائم و غائب فرموده است:

۱. عالم بزرگوار «محمّد بن عثمان العمری» از پدرش روایت می کند که گفت:

نزد حضرت بودم که از ایشان درباره این روایت که «هرگز زمین از حجّت خدا تهی نمی گردد و هرکس امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.» پرسش کردند. حضرت پاسخ داد: این روایت درست و حقّ است همان گونه که روز درست و حق است.

ناگهان شخصی پرسش کرد: یابن رسول اللّه، پس حجّت و امام پس از شما کیست؟ حضرت فرمود: پسرم «محمّد» امام و حجّت پس از من است. هرکس او را

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، باب ۳۸.

نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلیّت مرده است. آگاه باشید که او را غیبتی است که در آن جاهلان حیران می شوند، یاوه گویان تباه می گردند و تعیین کنندگان زمان خروج، دروغ می گویند. سپس خروج خواهد کرد و گویی او را می بینم که پرچم های سپید بر فراز سرش در نجف و کوفه در اهتزازند. (۱)

۲. «موسی بن جعفر بغدادی» می گوید: «شنیدم که امام عسکری علیه السلام می فرمود: گویی شما را می بینم که پس از من در جانشینی من اختلاف کرده اید. آگاه باشید آنکه به امامان پس از پیامبر معتقد باشد، اما امامت پسرم را منکر گردد، همانند کسی است که نبوت همه پیامبران را پذیرفته، ولی نبوت رسول خاتم صلی الله علیه و آله را منکر است. آگاه باشید که فرزندم را غیبتی طولانی است که در آن مردم متزلزل خواهند شد. مگر آن که خدایش حفظ کند». (۲)

ج) تصریح بر ولادت امام مهدی (عج)

۱. «محمّد بن عثمان عمروی» می گوید: ما چهل نفر از شیعیان در خانه حضرت عسکری علیه السلام گرد آمده بودیم که آن حضرت فرزند بزرگوارشان را به ما نشان داد و فرمودند: او جانشین من و امام شماست. از او پیروی و از اوامرش اطاعت کنید. هرگز پراکنده نشوید وگرنه در دین خود هلاک می شوید. (۳)

۲. یکی از دلائل ولادت حضرت مهدی (عج)، روایت های متعددی و تصریحاتی است که از امام عسکری علیه السلام به دست ما رسیده و بر تشرف بعضی به خدمت آن حضرت نیز دلالت دارند. از جمله «حسن بن ایوب» می گوید: همراه عده ای به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم تا درباره امام پس از ایشان بپرسیم. در مجلس چهل نفر حضور داشتند. حضرت دستور داد کسی از مجلس خارج نشود و پس از مدتی خطاب به عثمان بن سعید فرمود: می خواهید بگویم برای چه در اینجا جمع شده اید؟

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۷۳.

۲- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۷۵.

۳- اعلام الوری، ص ۴۱۴.

حاضـران پاسـخ دادنـد: بفرماییـد. حضـرت فرمود: برای اینکه درباره امام پس از من بپرسـید. همه گفتنـد: آری. در این هنگام پسـری مانند پاره ماه که شبیه ترین مردم به امام حسن عسـکری علیه السلام بود، وارد مجلس شد. حضرت با اشاره به او فرمود: این پسـر، امام شـما پس از من است. فرمان او را اطاعت کنیـد و پس از من اختلاف نکنید که هلاک خواهید شد و دینتان تباه می شود. (۱)

۳. «ابوسـهل نوبختی» گوید: در بیماری رو به وفات امام حسن عسکری علیه السلام به حضورش مشرّف شدم. حضرت به خادم خود فرمود: مقـداری آب مصـطکی (۲) برای من بجوشـان. «عقیـد» (خـادم امام) آب جوشانـد. مادر امام زمان (عـج) آن را به خدمت امام عسکری علیه السلام آورد.

حضـرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامـد، ولی دست مبارکش لرزید و به دندان هایش خورد. حضـرت آن را بر زمین نهاد. سپس به عقید فرمود: برو به اندرون، کودکی را می بینی که سجده می کند، او را نزد من بیاور.

مادر امام زمان او را به حضور امام عسـکری علیه السـلام آورد. سلام کرد. رنگش همچون دُرّ سفید و موهای سرش کوتاه بود و میان دندان هایش باز بود. چون امام عسـکری علیه السـلام او را دید، گریست و فرمود: ای سـرور خاندانم، این آب را به من بـده که من اینـک به سوی خـدا می روم. کودک آب را برداشت و به دهان پـدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آن را بنوشـد. سپس امـام را برای ادای نمـاز آماده کرد. آن گاه امام عسـکری علیه السـلام فرمود: ای فرزنـد، به تو مژده می دهم که صاحب الزمان و مهدی حجت خدا روی زمین هستی. تو فرزند و جانشین من هستی. پیامبر مژده تو را داده و نام کنیه ات را تعیین کرده است. این را پـدرم از پـدران پـاکش به من اطلاع داده است. درود خـدا بر اهل بیت پروردگارمان که او حمیـد و مجیـد است. حضرت این را فرمود و رحلت کرد. (۳)

۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲- مصـطکی، مـاده ای است که از درختی به نـام ضـرو به دست می آیـد و برای معـده، جگر و سـرفه نافع است. دهخـدا؛ ۱۳، ۲۱۰۱۴.

۳- ینابیع الموده، ج ۳، صص ۲۷۱ و ۲۷۳، ح ۲۳۷؛ مهدی موعود، ج ۱، ص ۵۵۸.

امام مهدی (عج)امانت الهی

حکیمه خاتون در دومین روز ولادت خورشید پنهان امامت، حضرت مهدی (عج)، گهواره ایشان را خالی دید، از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: سرور و مولایم چه شد؟ فرمود: «یا عَمَّه استودَعْناه الّذی استودَعْت أمّ موسی؛ عمه جان، او را به خداوندی سپردیم که مادر حضرت موسی علیه السلام فرزندش را به او سپرد.» (۱)

د) یاران امام عسکری علیه السلام سفیران امام زمان (عج)

۱. «ابوعمرو، عثمان بن سعید عمری اسدی»: وی پیش از ولادت حضرت ولی عصر (عج) به مدت پنج سال از طرف امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام وکیل و نماینده بود و در میان شیعیان به «زیّات» یا «سمّان»؛ یعنی روغن فروش ملقب بود، وی این شغل را برای پوشش نهادن به مقام والای وکالت و نیابت امام علیه السلام برگزید، تا به این وسیله در آن روزگار خفقان، خود را از شرّ دستگاه خلافت حفظ کند.

در مورد عمری اسدی تعبیرات جالبی از امام حسن عسکری علیه السلام رسیده، به این مضمون که آن بزرگوار به وکیل خود در قم (احمد بن اسحاق) فرمودند:

«عمری»، مورد وثوق و اعتماد من است. آنچه از من نقل کند، بی تردید از من شنیده است، آن چه بگوید از زبان من می گوید، از او بشنو و از وی اطاعت کن که او امین و مورد وثوق است. (۲)

هنگامی که عمری اسدی این لطف و بزرگواری را از امام علیه السلام را در حق خود شنید به سجده افتاد و خدا را سپاس گفت و اشک شوق از دیدگانش فرو ریخت.

۲. «ابوالحسن، علی بن محمد سمری»: وی چهارمین و آخرین سفیر حضرت ولی عصر (عج) بعد از رحلت حسین بن روح بود که مدت سه سال این منصب را به عهده داشت. سمری نیز از اصحاب نزدیک امام حسن عسکری علیه السلام بود....

۱- کتاب الغیبه، ص ۲۹۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

فصل پنجم: حیات سیاسی امام حسن عسکری علیه السلام

الف) محبوس نگاه ها

نیرومندی و گسترش تشیّع در دوران امامت یازدهمین پیشوای شیعیان، موجب شد دستگاه خلافت، امام را در حصر نگه دارد و اجازه هیچ گونه فعّالیّتی به وی ندهد. امّا آن امام گرامی از هر فرصتی برای هدایت و رهبری نهضت شیعی استفاده می کرد و در همان دوران کوتاه امامتش، کارهای بزرگی را به انجام رساند؛ از جمله کوشش های علمی امام، ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان مناطق مختلف از طریق تعیین نمایندگان و اعزام پیک ها و فرستادن پیام ها بود.

از جمله فعّالیت های سرّی سیاسی نیز حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان، تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه در برابر مشکلات، استفاده گسترده از آگاهی های غیبی برای جلب منکران امامت و دلگرمی شیعیان و آماده-سازی شیعیان برای دوران غیبت فرزند خود، امام مهدی (عج) بود.

بسیاری از فعّالیت های آن امام گرامی، مصروف آماده ساختن جامعه برای رویارویی با دوران غیبت صغرا و پس از آن غیبت کبرا بود.

ب) ویژگی اوضاع سیاسی _ اجتماعی

عصر امام عسکری علیه السلام از خفقان ترین دوره های تاریخ اسلام به شمار می رود. برخی خلفای عباسی به ترویج دانش و احترام به دانشمندان تظاهر می کردند، ولی از نظر

حکومت و اداری، اساس کارشان بر پایه ستم و بیدادگری و خون ریزی و هتک حرمت مسلمانان نهاده شده بود و از این نظر هیچ تفاوتی با بنی امیه نداشتند.

در ترسیم چهره حکومت عباسیان، یکی از تاریخ نگاران اسلام این گونه می نویسد: «بنی العباس» با کشتارهای فجیع و بی رحمانه ای که در سوریه، فلسطین و عراق مرتکب شدند، بر مرکب «خلافت» سوار شدند. در عصر حکومت آنان، همیشه قتل و کشتار و خون ریزی ادامه داشت، ولی نه با یاغیان و دشمنان خارجی، بلکه با مردم بی پناه و بیچاره؛ همان افرادی که مالیات حکومت را می پرداختند و هنگام جهاد به زیر پرچم دولت عباسی فرا خوانده می شدند.

او می افزاید: روا نیست پنجاه صفحه از تاریخ به نام ستم گران و دژخیمان عباسی اختصاص داده شود، بلکه دوران حکومت آنان را می توان در چند جمله زیر خلاصه نمود. جنگیدند، خوردند، غارت کردند و بردند. سخن کوتاه تر آنکه آنان در اثر طغیان، عرض و ناموس و خون و مال دیگران را بر خویشتن، مباح و حلال دانستند. (۱)

ج) خلفای معاصر امام عسکری علیه السلام

امام عسکری علیه السلام در مدت کوتاه زندگی خویش (۲۸ سال) با شش تن از حاکمان ستمگر عباسی هم عصر بود که از دوران حکومت دیگر خلفای عباسی سیاه تر بود. خلفای معاصر امام عسکری علیه السلام عبارت بودند از: «متوکل»، «منتصر»، «مستعین»، «معتز»، «مهتدی» و «معتمد». در این نوشتار، برای اختصار، به ویژگی های خلافت سه تن از آنان به طور گذرا اشاره می کنیم.

۱. معتز

«معتز» فرزند متوکل عباسی پس از برکناری «مستعین» در سال ۲۵۲ ه_.ق زمام امور را به دست گرفت. پس از قتل متوکل، ترکان آن چنان بر امور کشور تسلّط یافتند که اگر خلیفه به خواسته های آنان تن نمی داد، نقشه برکناری یا قتل او را می کشیدند.

۱- ملوک العرب، ج ۲، ص ۲۰۶.

کشته شدن معتز

نفوذ و تسلط ترکان در دربار خلافت، از خلیفه مقامی تشریفاتی ساخت و به طور عملی ترکان سرزمین اسلامی را اداره می کردند. برای پی بردن به وسعت نفوذ ترکان به دربار عباسی به نمونه زیر بنگرید.

روزی گروهی از ترکان وارد قصر «معتز» شدند و او را کشان کشان به اتاقی بردند و او را با چوب و چماق کتک زدند و پیراهنش را سوزاندند و در حیاط قصر، زیر آفتاب سوزان نگه داشتند.

سپس او را از مقام خلافت خلع کردند و گروهی را نیز بر این خلع گواه گرفتند. سپس به منظور کشتن خلیفه معزول و پس از تحمیل گرسنگی و تشنگی و شکنجه های فراوان، معتز را در حالی که نیمه جانی در بدن داشت، در سردابی جا دادند و در آن را با خشت و گچ مسدود کردند. معتزّ به همان حالت زنده به گور شد. (۱)

۲. مهتدی

«مهتدی» دومین خلیفه معاصر امام و چهاردهمین خلیفه عباسی بود که پس از قتل برادرش معتز، در سال ۲۵۵ ه_ .ق بر مسند خلافت تکیه زد.

مهتدی نیز همانند برادرش، پیوسته بازیچه دست ترکان بود. وی در قیاس با دیگر خلفای عباسی، فردی معتدل بود و از نظر اخلاق و رفتار، بی شباهت به «عمر بن عبدالعزیز» نبود. از این رو، او نیز همچون عمر بن عبدالعزیز علاوه بر رسیدگی به شکایات مردم، در غذا، لباس و امور اقتصادی نیز میانه روی را رعایت می کرد. او پس از رسیدن به مقام خلافت، دربار را از مظاهر تشریفات و اشراف گری پاک سازی کرد و بساط شراب خواری را برچید.

به نظر می رسد که انگیزه مهتدی از این رفتارهای مزوّرانه، کسب پایگاه مردمی در جامعه اسلامی بود؛ زیرا کسی که به قول برخی تاریخ نگاران، روزها را روزه می گرفت و با نان و سرکه و نمک افطار می کرد، باید آن چنان هوس های نفسانی خویش را سرکوب کرده باشد که خلافت را به چیزی نخرد. در صورتی که می بینیم

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۱۹۵ _ ۱۹۶.

او تا پایان عمر از خلافت دست نکشید و سرانجام نیز کشته شد. زندانی کردن امام حسن عسکری علیه السلام و تصمیم وی برای قتل آن حضرت، پرده از روی تمام این بازیگری ها و عوام فریبی های مهتدی برمی دارد. (۱)

۳. معتمد

سوّمین خلیفه معاصر امام عسکری علیه السلام، «معتمد» است. چهار سال از زمان امامت حضرت، در دوران حکومت او سپری شده است.

معتمد در سال ۲۲۹ ه‍ـ.ق متولد شد و در سال ۲۵۶ ه‍ـ.ق ترکان او را به خلافت رساندند و در سال ۲۷۹ ه‍ـ.ق درگذشت. تاریخ نگاران با ذکر فساد اخلاقی او، اتّفاق نظر دارند که او شیفته عیّاشی و خوش گذرانی بود و کار و گرفتاری های مردم برایش مهم نبود. (۲)

د) سیره امام عسکری علیه السلام در برخورد با خلفای معاصر

امام و معتز

معتز فرزند متوکل عباسی است که پس از برکناری مستعین در سال ۲۵۲ ه‍ـ.ق زمام امور را به دست گرفت. او در آغاز جوانی بدون آنکه تجربه ای که او را صیقل داده باشد یا گذر ایامی که رفتارش را مهذب ساخته باشد، خلافت ظاهری را عهده دار شد.

معتز، دشمنی و مخالفت با اهل بیت علیهم السلام را از نیاکان خویش به ارث برده و قلبش از بغض و کینه ایشان آکنده بود. معتز تصمیم گرفت امام علیه السلام را دستگیر کند و در زندان نگه دارد، زیرا معتز، همواره می شنید که مردم درباره علوم و پارسایی آن حضرت، سخن می گویند. همچنین شنیده بود که وی پدر امام موعود علیه السلام است که بساط ظلم و فساد را برمی چیند. بنابراین، سخت بیمناک شد و به «سعید حاجب» (زندان بان) دستور داد تا امام را در کاخ «ابن هبیره» زندانی کند و به قتل برساند.

امام حسن عسکری علیه السلام که از جور معتز آزرده خاطر شده بود، خالصانه از درگاه پروردگار خواست تا وی را از شرّ معتز رهایی بخشد. خداوند نیز دعای او را اجابت کرد و خلافت را از معتز گرفت.

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳.

۲- سیره پیشوایان، ص ۶۲۰.

امام علیه السلام و مهتدی

پس از شورش نظامی افسران ترک، برضد معتز و عزل و هلاکت وی، حکومت به دست مهتدی افتاد. (۱) وی نیز همچون دیگر حاکمان ستمگر و فاسد عباسی، از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کینه به دل داشت. مهتدی ستمگر به مأموران ویژه خود دستور داد تا پس از زندانی کردن امام عسکری علیه السلام ایشان را به قتل رسانند و پیروان حضرت را از بین ببرند. روزی امام به «ابوهاشم جعفری»، از یاران هم بند خویش، فرمود: ای ابوهاشم، این طاغوت قصد دارد امشب مرا بکشد، امّا خداوند رشته عمر او را قطع کرده است. من هم اکنون فرزندی ندارم، امّا به زودی خداوند فرزندی به من خواهد داد. (۲)

علاوه بر آن امام علیه السلام در پاسخ به نامه یکی از شیعیان که تصمیم مهتدی مبنی بر تار و مار کردن شیعیان را از ایشان پرسیده بود، نوشت: عمر او کوتاهتر از آن است که بتواند چنین کاری بکند. از امروز تا پنج روز بشمار، او روز ششم با ذلّت و خواری کشته می شود. (۳) و همان گونه شد که امام علیه السلام خبر داده بود.

امام و معتمد

معتمد ۲۵ ساله بود که در سال ۲۵۶ هـ .ق به وسیله ترکان به خلافت رسید. مورخان نوشته اند که او مردی شهوت ران و شیفته لذت های حرام بود؛ از اداره امور مردم روی گرداند و به نوازندگان روی آورده بود. معتمد نیز همچون گذشتگان، خویش بنای عداوت و دشمنی با ائمه علیه السلام داشت. او دستور داد تا امام عسکری علیه السلام را همراه برادرش جعفر دستگیر کنند. به زندان بان نیز سفارش کرده بود تا اخبار مربوط به گفتار و رفتار ایشان را پیوسته به وی گزارش کند. او نیز همواره گزارش می داد که امام علیه السلام روزها را روزه می گیرد و شب ها به عبادت می ایستد و کاری که با سیاست و حکومت عباسیان برخورد داشته باشد، انجام نمی دهد. گزارش ها پیوسته فرستاده و مطالب نیز تکرار می شد. سرانجام معتمد دستور داد تا امام را آزاد کنند و سلام وی را به امام علیه السلام ابلاغ نمایند.

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۴.

۲- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۶۶.

۳- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۶۷.

زنـدان بان با شـتاب نزد حضـرت آمـد و دیـد ایشان لباس بر تن کرده و آماده خروج از زنـدان است. پیام معتمـد را رساند، امّا برجای خود ماند. زندان بان پرسید: چرا ایستاده اید؟

امام علیه السلام فرمود: تا آنکه جعفر بیاید. زندان بان گفت: فقط دستور آزادی شما صادر شده است نه جعفر. حضرت فرمود: نزد معتمـد برو و به او بگو که من و او را بـا همـدیگر از خانه گرفته و آورده ای و اگر تنها برگردم، مسائلی پیش خواهـد آمد که از تو پنهان نیست.

زنـدان بان نزد خلیفه برگشت و گفته های امام را ابلاغ کرد. او نیز دسـتور داد جعفر را آزاد سازنـد. امام علیه السـلام در حالی که از زندان خارج شد این آیه را می خواند. «یُریدُونَ لِیُطْفِؤا نُورَاللّه بِأفواهِهِمْ وَاللّهُ مُتِمُّ نورِهِ وَلَوْکَرِهَ الکافِرُونَ؛ (۱) می خواهند با دهان هایشان نور خدا را خاموش کنند و خداوند نور خود را به کمال خواهد رساند اگرچه کافران نپسندند.» (۲)

امـام حسن عسـکری علیه السـلام در دوران زنـدگی، پیوسـته تحت مراقبت هـای شدیـد امنیتی و فشارهای دربار عباسـی بود و شیعیـان ایشـان نیز تحت تعقیب و آزار قرار می گرفتنـد. سـرانجام معتمـد امام حسن عسـکری علیه السـلام را مسـموم کرد و به شهادت رساند.

ه_) اوضاع شیعیان در زمان امام عسکری علیه السلام

به دو دلیل فشارها و محدودیت های خلفای عباسی بر شیعیان زمان امام عسکری علیه السلام بسیار زیاد بود:

۱. در زمـان امام عسـکری علیه السـلام شـیعه به صورت قـدرت بزرگی در عراق درآمـده بود و تمام مردم می دانسـتند که این گروه، حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع نمی دانند.

۲. طبق روایـات و اخبـار متواتر خانـدان عباسـی و پیروان آنـان، می دانسـتند مهـدی موعود که تـار و مار کننـده حکومت های خودکامه است، از نسل حضرت عسکری علیه السلام خواهد بود.

۱- صف، ۸.

۲- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۶۷.

شواهد معتبر تاریخی، عمق شیطنت و وسعت نقشه های خیانت بار دربار عباسی را در مورد امام و یارانش نشان می دهد؛ به گونه ای که حتی در زندان نیز به وسیله جاسوسان خود، رفتار و حرکت های آنان را به دقت زیر نظر داشتند، هرچند هوشیاری امام، نقشه های شوم آنان را خنثی می کرد. برای روشن شدن بحث، سه مورد در این زمینه ذکر می کنیم:

۱. «ابوهاشم داود بن قاسم جعفری» می گوید: ما چند نفر در زندان بودیم که امام عسکری و برادرش جعفر را وارد زندان کردند. برای عرض ادب و خدمت، به سوی حضرت شتافتیم و گرد ایشان جمع شدیم. در زندان مردی (عجمی) بود که ادّعا می کرد از علویان است. امام متوجه حضور وی شد و گفت: اگر در جمع تان فردی که از شما نیست نمی بود، می گفتم چه زمانی آزاد خواهید شد. آنگاه به مرد عجمی اشاره کرد که بیرون رود و او بیرون رفت. سپس فرمود: این مرد از شما نیست، از او برحذر باشید. او گزارشی از آنچه گفته اید برای خلیفه تهیه کرده و هم اکنون نیز در میان لباس های اوست. یکی از حاضران، لباس های او را تفتیش و گزارش را پیدا کرد. مطالب مهم و خطرناکی درباره ما نوشته بود. (۱)

۲. یکی از یاران امام می گوید: ما گروهی بودیم که وارد سامرّا شدیم و درصدد روزی بودیم که امام از منزل خارج شود تا بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم. در این هنگام، نامه ای به این مضمون از طرف امام رسید: هیچ کدام از شماها بر من سلام نکنید. هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند؛ زیرا برای شما خطر جانی دارد. (۲)

۳. «عبدالعزیز بلخی» می گوید: روزی در خیابان منتهی به بازار گوسفندفروشان نشسته بودم. ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که به سوی دروازه شهر حرکت می کرد. در دلم گفتم: خوب است فریاد کنم که: مردم، این حجّت خداست، او را بشناسید. ولی با خود گفتم در این صورت مرا می کشند. امام وقتی به کنار من رسید و من به او نگریستم، انگشت سبّابه را بر دهان گذاشت و اشاره کرد که سکوت! من

۱- کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲- سیره پیشوایان، ص ۶۲۴.

به سرعت پیش رفتم و بر پاهای او بوسه زدم. ایشان فرمود: مواظب باش، اگر فاش کنی هلاک می شوی. شب آن روز به حضور امام رسیدم، فرمود: باید رازداری کنید وگرنه کشته می شوید، خود را به خطر میفکنید. (۱)

حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت امام در جامعه نگران بود که امام علیه السلام را ناگزیر کرده بودند دومرتبه در هفته در دربار حاضر شود. (۲)

و) انقلاب های دوران امام حسن عسکری علیه السلام

در زمان امام عسکری علیه السلام جریان های سیاسی گوناگونی وجود داشت که از جریان جنبش مکتبی به دور نبوده اند. به همین دلیل هر حرکت گروهی که در جامعه ظهور می کرد، خود را زاییده جنبش مکتبی می دانست و برای آنکه مخالف جریان عمومی قلمداد نشود، خود را با این هویت به مردم معرّفی می کرد. برخی از انقلاب های عصر امام عسکری علیه السلام عبارتند از:

۱. انقلاب زنج: صاحب زنج، خود را «علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام » معرفی می کرد. او همان کسی است که حضرت علی علیه السلام در جریان کشمکش بصره در نهج البلاغه ظهور وی را پیش گویی کرده است. (۳) انقلاب زنج ۱۵ سال (۲۵۵ _ ۲۷۰ ه_.ق) به طول انجامید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش چنین می گوید:

صاحب زنج در سال ۲۵۵ ه_ در فرات بصره خروج کرد و گروهی از سیاه پوستانی که در بصره به خرید و فروش جلبک مشغول بودند، در پی او به راه افتادند.

صاحب زنج ادعای علوی بودن کرد و خود را از نواده های شهید اسلام، زید بن علی علیه السلام خواند ولی امام عسکری علیه السلام ادعای او را رد کرد و فرمود: «صاحب زنج از ما اهل بیت نیست».

۱- سیره پیشوایان، ص ۶۲۵.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۴.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۸.

۲. انقلاب جعفری: از دیگر انقلاب های زمان امام عسکری علیه السلام، انقلاب جعفری است. وی فرزند «جعفر متوکل عباسی» بود و به اعتبار مذهب امام جعفر صادق علیه السلام این لقب را بر خود نهاده بود. مستعین لشکری به قصد کشتن جعفری فرستاد. جعفری هنگامی که در محاصره لشکر مستعین قرار گرفت، نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از امام خواست تا برای رفع این مشکل دعا کند. حضرت نیز چنین پاسخ داد:

به خواست خدا، نیروی شما برای رویارویی با ایشان کافی خواهد بود.

«علی بن فضل» (راوی) می گوید: جعفری با نیرویی اندک که تعداد آنان کمتر از هزار بود به دشمن که بیش از بیست هزار بود، یورش برد و توانست ریشه آنان را از بیخ برکند. (۱)

۳. قیام یحیی: «یحیی بن عمر طالبی» یکی از مبارزان خستگی ناپذیری بود که برای تحقق عدالت اجتماعی و تقسیم فی ء و غنایم میان ضعیفان و تهی دستان، با حکومت عباسی مبارزه کرد. نیک نفسی و آرمان والای او یعنی بالا بردن سطح زندگی عموم مردم، سبب شد محرومان بسیاری بر گرد او جمع شوند و قیام بزرگی را آغاز کنند. یحیی توانست کوفه را تصرف و مظلومان و ستم دیدگان را از زندان های شهر آزاد کند. عباسیان پس از نبردی سخت، بر او دست یافتند، او را کشتند و سر مبارکش را نزد «محمد بن عبدالله بن طاهر» یکی از جلّادان آن روزگار بردند. او نیز آن را به عنوان هدیه نزد «مستعین» عباسی فرستاد. خلیفه هم دستور داد سر یحیی را در میدان شهر سامرّا نصب کنند تا عبرتی باشد برای کسی که در اندیشه ستیزه جویی با عباسیان است.

۴. انقلاب های دیگر: در زمان آن حضرت، انقلاب های دیگری نیز در مصر، هرات (افغانستان کنونی) دیلم، نیشابور، خراسان، همدان، سِنَد، کوفه، جبل عامل لبنان، یمن و بسیاری نقاط دیگر شکل گرفت که برای رعایت اختصار، از شرح آن صرف نظر شود. (۲)...

۱- امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ص ۳۶۰.

۲- امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ص ۳۶۲.

فصل ششم: یاران امام عسکری علیه السلام

۱. عبداللّه بن جعفر حمیری، شیخ القمیین

«ابوالعباس عبداللّه بن جعفر حمیری»، فقیه و محدثی بزرگ و مؤلفی پرکار بود. در دانش و حدیث و معرفت و عبادت، در میان هم عصرانش ممتاز بود. چهره ای که عنایت و توجه همه بزرگان شیعه را جلب کرده و همه به فقه و فضلش اقرار داشته و از وی تجلیل کرده اند. مقامی والا و جایگاهی بلند داشت به اندازه ای که در کتاب های رجالی از وی با عنوان «شیخ القمیین» و شیخِ مورد توجه و عنایت همگان تعبیر شده است. (۱)

در ۲۹۰ هـ . ق به شهر کوفه که مهد راویان و محدثان شیعه بود، مهاجرت کرد و از محدثان آن شهر، احادیث زیادی شنید. (۲) گویا شیخ برای زیارت حضرت امیرمؤمنان، علی علیه السلام به آن دیار سفر کرده بود و پس از آن به قم برگشت و در همان جا رحلت کرد.

از این مطلب، علاقه وی برای شنیدن و دریافت کردن روایت های اهل بیت علیهم السلام پیداست. او عصر امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام را درک کرد. از یاران آنان به شمار می رفت و از آنها حدیث روایت می کرد. (۳) شیخ حمیری، عصر غیبت صغرا را

۱- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- رساله فی آل اعین، ص ۳۸.

۳- رجال طوسی، صص ۳۸۹ و ۴۰۰؛ رجال برقی، صص ۱۴۰ و ۱۴۳.

نیز درك كرد و به واسطه «محمد بن عثمان عمری»، دومین نایب امام زمان (عج) با آن حضرت مكاتبه داشت. (۱)

برخی او را در شمار یاران امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام نیز آورده اند، ولی دانشمندان علم رجال، این نظریه را نمی پذیرند و احتمال ضعیف می دهند كه وی بتواند عصر امام رضا و امام جواد علیهم السلام را درک كرده باشد. (۲)

تألیفات

حمیری تألیفات زیادی داشت كه عالمان و بزرگان نامشان را ذكر كرده اند. (۳) این كتاب ها، در زمینه های گوناگون نگاشته شده است. برخی از آنها عبارتند از:

الف) كتاب الامامه (در بررسی و اثبات امامت). ب) توحید. ج) الغیبه و الحیره (در موضوع غیبت حضرت حجت می باشد). د) الاراده و الاستطاعه مسائل لابی محمد الحسن. هـ) الطب. و) قرب الاسناد.

آنچه امروز از آثار در دسترس است، نویسنده كتاب قرب الاسناد (۴) احادیث مستند و عالی السند را در این كتاب گرد آورده و از آنجا كه واسطه نقل حدیث میان مؤلف و امام كم بوده، آن را قرب الاسناد نامیده است. كتاب الدلائل، اثر دیگری از او است كه درباره موضوع امامت در دست سید بن طاووس بود و سید مطالبی از آن را در كتاب فرج المهموم آورده است.

وفات

در معجم های رجالی، به تاریخ ولادت و وفات وی اشاره نشده است، ولی آیت اللّه العظمی بروجردی رحمه الله با مطالعه و بررسی هایی كه انجام داده است، ولادت او را در حدود ۲۴۰ هـ . ق یا پیش از آن دانسته است. او تا سال ۳۰۰ هـ . ق، در قید حیات بود. (۵)

۱- طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲- نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱ ص ۱۴۹؛ رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۹؛ الذریعه، ج ۱۷، ص ۶۷.

۴- در سال های اخیر انتشارات و مؤسسه های گوناگون این كتاب را چاپ كرده اند.

۵- قرب الاسناد، ص ۳.

فرزندان

فرزند او محمد، خود فقیه و محدثی بلندمرتبه و از شخصیت های برجسته امامیه است. عالمان به بزرگی و والایی قدر و وثاقت وی اشاره کرده و او را ستوده اند. او در عصر غیبت صغرا می زیسته و مکاتبه هایی با حضرت حجت داشته است.

علامه «طبرسی»، شماری از نامه های رد و بدل شده میان او و با حضرت مهدی (عج) را در احتجاج آورد. (۱) این نامه ها نشان می-دهد که حضرت در مسائل فقهی، معنوی و اعتقادی، با وی مکاتبه می کرد. از جمله آنها «زیارت آل یاسین» است که حضرت فرمود: هر وقت خواستید به واسطه ما به درگاه ربوبی توسل و توجه کنید، پس بگویید: «سلام علی آل یس السلام عَلیکَ یا داعِی اللّه...». (۲)

احمد، جعفر و حسین، دیگر فرزندان عبداللّه بن جعفر حمیری هستند که همه از بزرگان شیعه بودند و با حضرت حجت مکاتبه داشتند.

۲. احمد بن اسحاق قمی

«ابو علی احمد بن اسحاق بن عبداللّه بن سعد»، ساکن قم بود و در عصر خود، از عالمان و فقیهان و محدثان رتبه اول شیعه و رئیس دانشمندان قم به شمار می رفت. او در دانش، پارسایی و فضیلت، سرآمد عالمان زمان خویش بود و از یاران امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام خوانده می شود. (۳) وی بارها به خدمت امامان عصر خویش رسیده و مسائل دینی را از آنان پرسیده بود. (۴) او از وکیلان امام حسن عسکری علیه السلام و از سفیران امام زمان (عج) نیز بود. (۵)

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۵۴ به بعد.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳- رجال برقی، صص ۱۳۳ و ۱۴۳؛ رجال طوسی، صص ۳۷۴ و ۳۹۸؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۸؛ خلاصه الاقوال، ص ۶۳ ؛ تنقیح المقال، ج ۵، ص ۳۰۵.

۴- فهرست طوسی، ص ۷۰.

۵- تنقیح المقال، ج ۵، ص ۳۰۶.

احمد بن اسحاق در کلام امامان

۱. «ابو محمد رازی» گوید: من و «احمد بن ابی عبداللّه برقی» در عسکر بودیم که فرستاده ای از سوی آن حضرت (امام زمان (عج)) نزد ما آمد و گفت: حضرت می فرماید: «علیل» (علی بن جعفر یمانی) ثقه است و «ایوب بن نوح»، «ابراهیم بن محمد همدانی»، «احمد بن حمزه و احمد بن اسحاق» همگی موثّق هستند. (۱)

۲. صدوق رحمه الله در حدیثی آورده است:

پس از تولد امام زمان (عج)، نامه ای به خط امام حسن عسکری علیه السلام، به احمد بن اسحاق رسید که در آن نوشته بود: مولود ما متولد شد، ولی تو آن را پوشیده دار؛ زیرا ما جز به نزدیکان و دوستان خود، آن را به کسی اظهار نمی کنیم. ما خواستیم آن را به تو اعلام کنیم تا خدا تو را مسرور کند، همان گونه که ما مسرور شدیم. (۲)

خدمات احمد بن اسحاق

مشکلات سیاسی و سخت گیری های خلفای عباسی، مانع برقراری ارتباط امام حسن عسکری علیه السلام با شیعیان بود و آن حضرت نمی توانست، جانشین خود را به همه معرفی کند. پس حضرت برای حفظ جان امام زمان (عج)، نباید تولد و جانشینی امام زمان (عج) را جز بر افراد خاص آشکار سازد. ازاین رو، شیعیان پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، در مسئله جانشینی ایشان، با هم اختلاف پیدا کردند و فرقه های گوناگونی به وجود آمد که آمارش را تا پانزده فرقه ثبت کرده اند. (۳)

در این زمان خاص، احمد بن اسحاق و امثال وی که از وکیلان ویژه امام حسن عسکری علیه السلام بودند، مسئولیت سنگینی داشتند. آنان باید جمعیت شیعه را از گرایش به فرقه های انحرافی بازمی داشتند و کشتی ایمان را در زمان غیبت ناخدایش، از موج های شبهه ها و شک ها حفظ می کردند. همچنین آنها وظیفه داشتند مسئله غیبت

۱- رجال کشی، ص ۵۵۷.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۲، ح ۱۶.

۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷۲.

را برای مردم تبیین کنند. احمد در این زمینه بسیار کوشید و با نقل روایت هایی از امام حسن عسکری علیه السلام و معصومان درباره غیبت حضرت قائم (عج)، تا حدی از نفوذ شبهه های انحراف گرایان به سرزمین تشیع جلوگیری کرد.

با توجه به مسئولیت سنگین احمد بن اسحاق، امام حسن عسکری علیه السلام نیز در فرصت های گوناگون درباره جانشین خود با احمد سخن گفت و امام زمان (عج) را به احمد بن اسحاق نشان داد. روایت های فراوانی از احمد بن اسحاق در این موضوع به دست، رسیده است که شاید در هیچ موضوع دیگری به این اندازه از وی حدیث نرسیده باشد.

احمد حتی در زمان امام حسن عسکری علیه السلام نیز مردم قم و نزدیکان خود را از غیبت امام زمان (عج) و جانشین امام حسن عسکری علیه السلام آگاه ساخته بود، به گونه ای که خود می گوید: به حضور امام عسکری علیه السلام مشرّف شدم. حضرت فرمود: ای احمد، حال شما شیعیان از شک و تردیدی که مردم در امر امامِ بعد از من دارند، چگونه است؟

گفتم: سرورم، هنگامی که نامه شما رسید (نامه ای که امام عسکری علیه السلام درباره تولد امام زمان (عج) به احمد نوشته بود)، مرد و زن و بچه صاحب تشخیص و مکلفی باقی نماند، جز اینکه به وجود آن حضرت معتقد شدند. (۱)

از این مطلب، احمد می کوشید تا شیعیان برای مسئله غیبت آماده شوند. در عصر وی، همه مردان و زنان و بچه های بالغ قم به وجود و امامت حضرت قائم (عج)، ایمان می یابند و در زمان غیبت امام زمان (عج) نیز در برابر منحرفان فکری چون جعفر کذاب که خود را امام زمان (عج) معرفی می کرد، می ایستند و از امام زمان (عج) راهنمایی می خواهند. (۲)

احمد بن اسحاق نیز این توفیق را پیدا کرد که در زمان امام عسکری علیه السلام و به واسطه لطف و اعتماد ایشان، امام زمان (عج) را دیدار کند.

توقیع امام زمان (عج) به احمد بن اسحاق

«جعفر کذاب»، یکی از افراد منحرفی بود که پس از امام حسن عسکری علیه السلام، با حمایت

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- الغیبه، ص ۲۸۷.

دستگاه خلفای عباسی مدعی امامت بود و خود را جانشین امام عسکری علیه السلام معرفی می کرد تا بدین وسیله، مردم را از توجه به امام زمان (عج) بازدارد و جمعیت شیعه را منحرف کند. بدین ترتیب، نامه هایی به اطراف و مناطق گوناگون می فرستاد و مردم را به سوی خود فرامی خواند. احمد بن اسحاق می گوید: یکی از شیعیان نزد من آمد و نامه ای را که جعفر کذاب به او نوشته و خود را امام زمان (عج) معرفی کرده بود به من داد. من که نامه جعفر را میان نامه ای گذاشتم نامه ای به امام زمان (عج) نوشتم و به ناحیه مقدسه فرستادم.

در پاسخ این نامه، امام زمان (عج) توقیعی به احمد صادر و احمد بن اسحاق را درباره ایستادگی در برابر فتنه جعفر راهنمایی کرد. (۱)

وفات

احمد پس از امام حسن عسکری علیه السلام و در زمان غیبت صغرا رحلت کرد. (۲) ولی تاریخ دقیق آن معلوم نیست. به نقلی، وفات وی در عصر امام عسکری علیه السلام بود که درست به نظر نمی رسد.

وی در سر پل ذهاب فعلی از دنیا رفت و در آنجا دفن شد. (۳)

۳. علی بن ابراهیم

علی فرزند ابراهیم، صاحب تفسیر قمی است. وی از عالمان بزرگ شیعه و محدث و مفسری زبردست بود و در تاریخ، دانش فراوانی داشت. او در عهد امام حسن عسکری علیه السلام زندگی می کرد و تا سال ۳۰۷ ه_ . ق در قید حیات بود. (۴) علمای رجال او را به مطمئن بودن و حفظ دقت در نقل حدیث و سلامت عقیده ستوده اند.

«علی بن ابراهیم» در سند بسیاری از روایت ها قرار دارد که تعدادش بیش از ۷۲۴۰

۱- نک: الغیبه، ص ۲۸۷؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۹۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۵۳.

۳- منتهی الامال، ج ۳، ص ۱۹۵۰. برای آگاهی بیشتر از تاریخ وفات وی، نک: مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۳۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸.

حدیث است. (۱) او از استادان زیادی علم آموخت و کتاب هایی نوشت که عبارتند از:

تفسیر، الناسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرایع، الحیض، التوحید، فضایل امیرالمؤمنین، المغازی، الانبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سأله عنها محمـد بن بلال، المشذِّر. (۲) در اینکه آیا تفسیـر قمی موجود، همان تفسیر قمی نوشته علی بن ابراهیم است یا نه، اختلاف نظرهایی است که برای اطلاع، به کتاب های رجالی مراجعه کنیـد. علی بن ابراهیم سه فرزنـد به نام های ابراهیم و احمد و محمد داشت که هر سه آنها حدیث نقل می کردند. (۳)

۴. محمد بن حسن صفار

«محمد بن حسن صفار»، از فقیهان و دانشمندان سده سوم هجری است که در رهبری جامعه شیعه و نشر احادیث و معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار کوشید و در میان اطرافیانش برجسته بود. با سیر در کتاب ها و معجم های رجالی، به مقام عالی و شخصیت برجسته و علمی وی پی خواهیم برد و عالمان و محدثان نیز روایت های رسیده از وی را به نیکی تأیید کرده بودند. او در عصر خود نیز شهرت و آوازه بلندی داشت.

«نجاشی»، رجالی سرشناس می نویسد:

«محمد بن حسن بن فروخ صفار»، چهره درخشانی میان عالمان ما در قم بود. دانشمندی موثق، عالی مقام و بزرگوار بود و روایت هایش بر مشابه آنها برتری دارد و در آنها کمتر اشتباه پیدا می شود. (۴)

وی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می رفت و مسائلی را از حضرت پرسیده بود. (۵) او در زمان غیبت صغرا را درک کرد و تا سال ۲۹۰ ه_ . ق زنده بود.

«محقق شوشتری» می نویسد:

«شیخ صدوق» در مواضعی از مَن لا یحضره الفقیه تصریح کرده که توقیعات امام حسن

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۲- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۸۶ .

۳- موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۲۶۶.

۴- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵- رجال طوسی، ص ۴۰۲.

عسکری علیه السلام به خط آن حضرت، در پاسخ مسائل صفار نزد وی (صدوق) بوده است. (۱)

خدمات علمی صفار

الف) روایت هـای زیادی به واسطه او نقل شده که آنها را از استادان بزرگواری نقل کرده است. روایت های رسیده از وی، بیش از ۵۷۲ حدیث است. (۲)

ب) بزرگانی از فقیهان، دانشمندان و محدثان بزرگوار معاصر وی، از محضر او علم و حدیث کسب کرده اند که هر کدام بعدها توانستند در نشر روایت ها نقش شایانی داشته باشند. از جمله شاگردان وی: محمد بن یعقوب کلینی (صاحب کافی) احمد بن داود، احمد بن ادریس و علی بن حسین بن بابویه (۳) هستند.

ج) وی در زمینه های مختلف علوم و معارف اسلامی و باب های گوناگون فقهی تألیفات ارزنده ای داشته که عالمان همواره عنایت و توجه ویژه ای به آنها داشته اند. آثار او بیش از سی جلد کتاب (۴) و از جمله آنها بصائرالدرجات است.

نگاهی به بصائر الدرجات

تنها کتابی که از میان انبوه نوشته های گران بهای صفار، از رویدادها و دگرگونی های دهر در امان مانده و به دست نسل امروزی رسیده، بصائر الدرجات است که به تازگی با تحقیق و تصحیح منتشر شده است. این کتاب، از میراث قدیمی شیعه در علم حدیث است.

بصائر الدرجات، در زمینه فضیلت و مناقب خاندان نبوی نوشته شده و نویسنده با ترتیب خاصی، به بیان مقام ها و ویژگی های معصومان پرداخته است. او با توجه به سخنان معصومان که از سخن خدا برگرفته است، جایگاه و مقام واقعی اهل بیت علیهم السلام را نشان می دهد و روزنه های معرفت ایشان را به روی شیفتگان مکتب تشیع می گشاید و با انوار ملکوتی اش، بندگان خدا را به درهای نجات و رستگاری رهنمون می سازد.

۱- قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۰۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۷۲.

۳- مقدمه بصائر الدرجات، ص ۱۵.

۴- فهرست طوسی، ص ۴۰۸؛ رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ مقدمه بصائر الدرجات، ص ۱۱.

بصـائر الـدرجات، ده جزء و هر جزئی بـاب هـای مختلفی دارد و در هر بـاب، روایت های گوناگونی ذکر شـده که همگی در مسائل امامت و ولایت معصومان است.

وفات

او در سال ۲۹۰ ه_ . ق رحلت کرد. (۱)

۵. احمد بن داود جرجانی

«ابویحیی احمد بن داود بن سعید فزاری»، از عالمان بلندمرتبه تشیع قرن سوم هجری است. او در گذشته از عالمان اهل سنت بود و سپس به مذهب اهل بیت علیهم السلام گروید. (۲) وی در عصر امام هادی علیه السلام می زیسته و کتاب هایی در دفاع از مکتب تشیع نوشته است. شیخ طوسی در رجال خود، وی را در شمار یاران امام هادی علیه السلام ذکر کرده است. (۳)

تألیفات

وی با قلمش، خـدمات ارزنـده ای به مکتب تشـیع ارائه داد و ذوق و قریحه نویسـندگی اش همواره در خدمت اهل بیت علیهم السـلام بود و در ردّ فرقه هـای انحرافی و اثبات حقانیت پیشوایان معصوم علیهم السـلام قلم فرسایی کرد. کتاب های وی، جنبه کلامی داشت و بر محور مسائل اعتقادی، به بررسی و نقد مکتب های عصر خود می پرداخت. این امر، در جلوگیری از گرفتار شدن شیعیان در کمند شیطان ها و گرایش به این فرقه ها نقش ویژه ای داشت و در آگاه ساختن معتقدان به آن مکتب ها مؤثر بود. برخی از آثار عبارتند از:

الف) خلاف عمر،

ب) محنه نائبه. در این کتاب، مذهب حشویه و فضایح آن را شرح داده است.

ج) مفاخره البکریه و العمریه.

د) کتابی در ردّ اخبار دروغین که اهل سنت درباره خلفا روایت کرده اند.

ه_) کتابی درباره مسح بر روی پاپوش.

۱- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۵۳؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۶۱.

۲- خلاصه الاقوال، ص ۶۷ .

۳- رجال طوسی، ص ۴۱۷.

و) کتابی در ردّ حنبلی و کتاب های دیگر که در رد فرقه های آن عصر گرد آمده است. (۱)

۶. سعد بن عبداللّه اشعری قمی

«سعد بن عبداللّه»، یکی از دانشمندان و فقیهان شیعه قمی است (۲) که موقعیت و شهرت خوبی داشت. وی رئیس طایفه امامی و فقیه سرشناس آنهاست که در جست وجوی دانش و حدیث به مناطق زیادی سفر کرد و از افراد مشهور و بزرگان عامه نیز حدیث شنید. (۳) او معاصر با امام حسن عسکری علیه السلام و از یاران ایشان بود، ولی از امام عسکری علیه السلام به طور مستقیم روایت نکرده است. (۴)

وی در خدمت به مکتب تشیع، لحظه ای آرام و قرار نداشت و همواره در راه رشد آیین تشیع می کوشید و پیوسته می کوشید پیرایه های جعلی را از ساحت مقدس اسلام نبوی برزاید. او با نوشته ها و سخنان خود، در پی روشن ساختن حقیقت دین و زندگی و نمایاندن چهره واقعی فرقه های انحرافی بود. وی با اهل باطل به مناظره و مجادله برخاست و عالمی از تبار «هشام بن حکم» بود که همواره در اثبات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با مخالفان مباحثه و مناظره داشت و همیشه پیروز میدان بود. به اندازه ای عاشق مکتب علوی بود که در این راه، آماده بود جان خود را فدای محبوبش کند.

استادان

او در طلب علم بسیار کوشا و علاقه مند و شیفته اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام بود. وی در طلب علم زیاد سفر کرد و از محضر بزرگان و استادان و محدثان فراوانی بهره برد. افزون بر آن، به شرف دیدار امام حسن عسکری علیه السلام نیز رسید و از آن حضرت علم آموخت.

بزرگان و استادان وی بنا بر آنچه مرحوم علامه «خویی» ذکر کرده، بیش از ۸۴ نفر هستند. (۵)

۱- نک: فهرست طوسی، صص ۷۹ و ۸۰؛ تنقیح المقال، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲- الاعلام، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳- رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۴- رجال طوسی، ص ۳۹۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۶.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۹، صص ۸۳ و ۸۴.

شاگردان

عده بسیاری از فقیهان و محدثان معروف و بنام شیعه که از عالمان برجسته بودند، از حضورش بهره بردند. وی توانست شاگردان بزرگی را که همواره در خدمت اسلام و تشیع بودند، تربیت کند که مجموع شاگردانش شانزده نفر است. افرادی چون «ابن ولید» و «ابن قولویه» در محضر ایشان تربیت شده اند.

تألیفات

سعد بن عبداللّه، نوشته های بسیاری درباره علوم و فنون گوناگون نگاشته بود و آثارش حدود چهل کتاب است. (۱)

از آثار وی اکنون دو کتاب در دست است و بقیه ناپدید شده اند:

الف) بصائرالدرجات که درباره مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده است. اصل این کتاب موجود نیست، ولی شیخ «حسن بن سلیمان حلی» از شاگردان شهید اول، این کتاب را تلخیص کرده که چاپ شده است.

ب) المقالات و الفرق، که با تصحیح، مقدمه و پیوست های «محمدجواد مشکور» گردآوری و چاپ شده است.

سعد بن عبداللّه و امام زمان (عج)

شیخ صدوق در کمال الدین ماجرای تشرّف وی به محضر امام زمان (عج) را آورده است. این حکایت، بر مقام والا و ارجمند سعد دلالت می کند و از آن، نهایت تلاش وی در خدمت به تشیع و ایستادگی در برابر انحراف های فکری عصر وی فهمیده می شود. خلاصه ای از آن ماجرای مفصل چنین است:

سعد بن عبداللّه می گوید: من بر فراهم کردن کتاب هایی که به غوامض و دقایق علوم پرداخته بود، بسیار حریص بودم تا با مطالعه آنها، حقایق (مذهب شیعه) را به خوبی روشن و محکم سازم و از آنچه سبب اشتباه مردم می شود، سخن نگویم و در وقت مجادله با اهل خلاف، از آنها بپرسم و بر ایشان غالب آیم. بر مذهب شیعه سخت پای بند بودم و در راه خدمت به این مذهب، از سلامت و امنیت خود چشم

۱- نک: فهرست طوسی، ص ۲۱۵؛ موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۳، ص ۲۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۵؛ رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱.

پوشیده بودم. چون بـا اهل خلاف به مناظره می پرداختم، عیب ها، گمراهی ها و کجی های آنها را آشـکار می ساختم و پرده از روی کار پیروانشان برمی داشتم. تا اینکه روزی با یک ناصبی در مقام مناظره درآمدم که از دیگران ثابت قدم تر بود.

در ادامه حدیث، سعد ماجرای مناظره اش را با آن ناصبی بیان می کند و آن ناصبی در دفاع از ابوبکر و عمر مطالبی می گوید. سعد ادامه می دهد:

از او جـدا شـدم، در حالی که اعضای انـدرونم از شدت غضب آتش گرفته بود. پیش از این، طوماری از مسائل مشـکل را که چهل تا پنجاه مسـئله بود، آماده کرده بودم و کسی هم نیافته بودم که پاسخش را بداند. پس در نظر داشتم پاسخش را از احمد بن اسـحاق، یار امام عسـکری علیه السـلام بپرسم. احمـد به سامرا رفته بود. پس در پی او رفتم و کنار آبی به او پیوسـتم. احمد گفت: شوق دیدار امام عسـکری علیه السـلام بر من غلبه کرده است. اراده دارم از آن حضـرت، پاره ای از مشکلات را درباره تأویل و تنزیل قرآن بپرسم و تو در این سفر همراه من باش و فرصت را غنیمت شمار و بیا از محضر حضرت بهره مند شو!

به سامرا رسـیدیم. به حضور حضـرت عسـکری علیه السـلام مشرّف شدیم. کودکی که چهره اش چون ماه شب چهاردهم می درخشید، روی زانوی امام نشسته بود. پس سلام کردیم و حضرت با مهربانی پاسخ فرمود و اشاره کرد و ما نشستیم.

احمـد بن اسـحاق برای امری بیرون رفت. امـام عسـکری علیه السـلام به من فرمـود: «ای سـعد! چه چیزی تـو را به اینجـا آورده است؟» عرض کردم: احمـد بن اسـحاق مرا به دیـدار مولاـی خود شوقمنـد سـاخت. حضـرت فرمود: «مسـائلی که اراده داشـتی بپرسی چه شد؟ هرچه می خواهی، از نور دیده ام بپرس».

پس سـعد بن عبـداللّه مسائل خود را از امام زمان (عج) می پرسـید و حضـرت پاسخ می داد. در ادامه، امام زمان (عج) ماجرای منـاظره سـعد را بـا آن مرد نـاصبی ذکر می کنـد و به شـبهه هـایی که آن مرد در دفاع از مـذهب خود مطرح کرده بود و سـعد جواب قانع کننـده نداشت، پاسخ می دهد. یکی از مسائلی که آن ناصبی مطرح کرده بود، این بود که: چون رسول خدا صـلی الله علیه و آله می دانست خلیفه بعد از او ابوبکر است و اوست که باید

کارها را بعد از پیامبر به دست گیرد، پس برای حفظ جان خلیفه بعد از خودش، هنگام هجرت، او را با خود به غار برد. سعد پاسخی بر این نداده بود.

امام زمان (عج) فرمود: چرا در پاسخ او نگفتی: مگر پیامبر نفرموده که مدت خلافت بعد از من، سی سال است و این مدت، همان مدت خلافت چهار خلیفه بعد از پیامبر است که در مذهب شما خلفای راشدینند؟ پس ناصبی ناچار بود این را تصدیق کند.

آن گاه می گفتی مگر پیامبر نمی دانست که خلافت بعد از او، از آنِ ابوبکر و بعد از او، از آنِ عمر و بعد از او، از آن عثمان و بعد از او، از آنِ علی علیه السلام است. او مجبور بود این را هم تصدیق کند. پس از آن می گفتی: در این صورت لازم بود پیامبر همه آن چهار نفر را با خود به غار ببرد تا جانشان را حفظ کند و شامل کردن ابوبکر به این لطف، سبب خواری سه نفر دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید آن را بکند. (۱)

از این ماجرا، منزلت سعد بن عبداللّه نزد حضرت پیداست و حضرت به کارهای او عنایت و توجه ویژه ای داشت. ازاین رو، وی را در پاسخ دادن به مخالفان راهنمایی و یاری می کرد.

وفات

نجاشی، وفات وی را سال ۳۰۱ ه_ . ق و به نقلی سال ۲۹۹ ه_ . ق ذکر کرده است. (۲)

علامه حلی نیز بعد از ذکر این دو قول می نویسد:

گفته شده که او در چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۰۰ ه_ . ق در ولایت رستم یا رستمدار رحلت کرده است. (۳)

۷. حسن بن خالد، برادر محمد بن خالد

«حسن بن خالد»، برادر محمد بن خالد بود و کنیه اش ابوعلی بود. نجاشی می نویسد: وی برادر محمد بن خالد و ثقه بود و کتاب نوادر، از آثار اوست. (۴) از دیگر کتاب های

۱- مهدی موعود، ج ۱، صص ۶۴۱ _ ۶۵۵ .
۲- رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۰۱.
۳- خلاصه الاقوال، ص ۱۵۶.
۴- رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۷۶.

وی، تفسیر العسکری علیه السلام است که در صد و بیست مجلد بود و مطالب آن را امام عسکری علیه السلام املا کرده و او نوشته بود. (۱)

شدت همراهی حسن بن خالد با امام عسکری علیه السلام، در آن برهه حساس که معصومان و شیعیان زیر فشار و کنترل حاکمان بنی عباس بودند، به خوبی از لا به لای حکایت ها پیداست. این، نهایت خلوص و ایمان وی را می رساند که همه سختی ها و تهدیدها را بر خود هموار می کند و به منظور به دست آوردن دانش و رساندن آن به شیعیان، ملازم امام عسکری علیه السلام می شود.

از سوی دیگر این امر، می تواند دلیل بر نزدیکی و بلندی مرتبه او نزد امام باشد که شایستگی بیابد این مدت طولانی را همراه امام باشد. وی رهنمودهای تفسیری امام را می نوشت. پس برای شنیدن و نوشتن تعداد ۱۲۰ جلد کتاب، زمان زیادی را باید همراه امام باشد.

در اینکه آیا تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که امروز در دست است، جزئی از این تفسیر بوده یا کتاب دیگری است، اختلاف وجود دارد، ولی بیشتر محققان و صاحب نظران بر این باورند که کتاب معروف امام حسن عسکری علیه السلام، غیر از این کتاب است و کتاب تفسیر حسن بن خالد، به کلی از بین رفته است. (۲)

مرحوم علامه فقید «شیخ آغابزرگ تهرانی»، نظرش بر این است که مراد از امام عسکری، که حسن بن خالد این تفسیر شریف را به املای ایشان نوشته بود، امام هادی علیه السلام است. (۳)

بعید نیست حق با ایشان باشد، چون در زمان امام حسن عسکری علیه السلام حضرت در کنترل شدید حکومت بود، به گونه ای که «علی بن جعفر» از «حلبی» نقل می کند: در

۱- اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۲ ؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۰۶؛ الذریعه، ج ۴، ص ۲۸۳؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۲۸.
۲- نک: الذریعه، ج ۴، صص ۲۸۳ و ۲۸۴؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۲ .
۳- الذریعه، ج ۴، ص ۲۸۲.

یکی از روزها که قرار بود امام به دارالخلافه برود، در عسکر به انتظار دیدن وی جمع شدیم. در این حال، از طرف آن حضرت توقیعی بدین مضمون به ما رسید که: «کسی بر من سلام و حتی اشاره هم به طرف من نکند؛ زیرا شما در امان نیستید». (۱)...

۱- الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۷.

فصل هفتم: شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

اشاره

زندگانی کوتاه امام حسن عسکری علیه السلام در محدودیت ها و خفقان سیاسی _ اجتماعی حکومت عباسی سپری شد. عباسیان با دربند کردن امام و ایجاد مانع بر سر ارتباط مستقیم مردم با ایشان، دشمنی دیرینه خود را با خاندان حقیقت جوی علوی ابراز می کردند.

دلیل دشمنی حکومت عباسی با مقام امامت امام عسکری علیه السلام را می توان این گونه بیان کرد:

۱. هراس آنان از فرزند آن حضرت؛ یعنی امام مهدی (عج) که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور منجی بشریت را بارها نوید داده بود.

۲. حسادت عباسیان به موقعیت ویژه و پایگاه وسیع مردمی امام میان طبقات گوناگون جامعه اسلامی.

۳. قیام های بنیان برافکن علویان علیه حکومت عباسی با هدف برپایی عدالت سیاسی اسلام در نظر عباسیان، امام عسکری علیه السلام پیشوا و رهبر فکری نهضت علویان به شمار می رفت و این می توانست منشأ خطرهایی بزرگ برای آنان باشد.

سرانجام امام عسکری علیه السلام پس از تحمّل شکنجه ها و حبس های بی-شمار، به دست معتمد عباسی مسموم شد و در ۸ ربیع الاول ۲۶۰ ه_ .ق در ۲۸ سالگی به شهادت رسید و خانه خود در کنار قبر پدرش در سامرا به خاک سپرده شد.

«طبرسی» می نویسد: بسیاری از دانشمندان ما گفته اند: امام عسکری علیه السلام بر اثر مسمومیت به شهادت رسید، چنان که پدرش و جدش و همه امامان، با شهادت از دنیا رفته اند. (۱)

حوادث پس از شهادت امام علیه السلام

معتمد عباسی به دلیل نگرانی از وجود فرزند ایشان، اقدامات شتاب زده ای را انجام داد: برای نمونه معتمد عباسی تصور می کرد پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، به مقصد و مراد خود رسیده است و دیگر خطری سر راه حکومت خودکامه وی وجود ندارد، ولی برای اطمینان خاطر خود، دست به اعمال دیگری زد که نشانه جاه طلبی و عمق نگرانی او از ناحیه فرزند امام بود:

۱. او به عده ای مأموریت داد تا منزل امام را بازرسی و مهر و موم کنند.

۲. چون شنیده بود که از امام عسکری علیه السلام فرزندی باقی مانده است، دستور داد عده ای از زنان قابله، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه و اگر آثار حملی مشاهده شد، گزارش کنند.

۳. برای این که وانمود کند از امام عسکری علیه السلام، فرزندی باقی نمانده تا شیعیان از وجود امام بعدی نومید شوند، دستور داد میراث آن حضرت را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کنند، ولی شیعیان هم چنان عقیده داشتند که از امام فرزندی باقی مانده است که امامت را به عهده می گیرد.

تشییع و تدفین امام علیه السلام

«ابن صباع مالکی» _ از دانشمندان اهل سنّت _ از قول «عبیداللّه بن خاقان» یکی از درباریان عباسی می نویسد: «وقتی خبر درگذشت آن حضرت پخش شد، سامراء به جنبش درآمد و سراپا فریاد و ناله گردید. بازارها تعطیل و دکان ها بسته شد. بنی هاشم، دیوانیان، اُمرای لشکر، قاضیان شهر، شعرا، شهود، گواهان و دیگر مردم برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند. سامراء در آن روز یادآور صحنه قیامت بود!

هنگامی که جنازه برای تدفین آماده شد، خلیفه، برادر خود «عیسی بن متوکل» را

۱- اعلام الوری، ص ۳۶۷.

فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز بگذارد. وقتی جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت را باز کرد، و به علویان و عباسیان و قاضیان و نویسندگان و شهود نشان داد و گفت: این «ابومحمّد عسکری» است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان خدمت گزاران خلیفه نیز شاهد بوده اند! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند و فرمان داد برای دفن ببرند...» (۱)

البته این نماز جنبه تشریفاتی داشت و طرحی بود که رژیم حاکم برای لوث کردن ماجرای شهادت امام علیه السلام ریخته بود. چنان که در میان دانشمندان شیعه مشهور است، حضرت مهدی (عج) به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش، امام عسکری علیه السلام نماز گزارد.

سپس پیکر مقدس امام عسکری علیه السلام را میان انبوه تکبیر و تعظیم به آرامگاه ابدی بردند و در منزلش، کنار مرقد مطهر پدر بزرگوارش؛ امام هادی علیه السلام به خاک سپردند.

کوشش ناکام جعفر کذّاب

«ابوالأدیان» می گوید: «من از خدمت گزاران امام عسکری علیه السلام بودم و نامه های آن حضرت را به شهرها می بُردم. در مرضی که امام با آن از دنیا رفت، به خدمتش رسیدم. حضرت نامه هایی نوشت و فرمود: اینها را به «مدائن» می بری. پانزده روز در سامّراء نخواهی بود، روز پانزدهم که داخل شهر شدی، خواهی دید در خانه من ناله و شیون بلند است و جسد مرا در محل غسل گذاشته اند.

گفتم: سرور من، اگر چنین شود، امام بعد از شما کیست؟ فرمود: هرکس بر جنازه من نماز گذارد قائم بعد از من او است، گفتم، نشانه دیگری بفرمایید، فرمود: هرکس از آن چه در میان همیان (کمربند) است خبر دهد، او امام بعد از من است. هیبت و عظمت امام مانع شد که بپرسم: مقصُود از آنچه در همیان است، چیست؟

من نامه های آن حضرت را به مدائن بُردم و جواب آنها را گرفته و روز پانزدهم وارد سامّراء شدم. دیدم همان گونه که امام علیه السلام فرموده بود، از خانه ایشان صدای ناله بلند است. نیز دیدم «جعفر» (کذّاب) کنار خانه آن حضرت نشسته، گروهی از شیعیان،

۱- سیره پیشوایان، صص ۷ _ ۶۵۶.

اطراف او را گرفته، به وی تسلیت، و به امامتش تبریک می گویند. من از این جریان یکّه خوردم و با خود گفتم: اگر جعفر امام باشد، پس وضع امامت عوض شده است؛ زیرا من با چشم خود دیده بودم که جعفر شراب می خورد، قمار بازی می کند و اهل تار و تنبور بود. من نیز پیش رفتم و رحلت برادرش را تسلیت و امامتش را تبریک گفتم، ولی از من چیزی نپرسید.

در این هنگام «عقید» خادم امام علیه السلام، بیرون آمد و به جعفر گفت: جنازه برادرت را کفن کردند، بیایید نماز بخوانید. جعفر وارد خانه شد. شیعیان در اطراف او بودند و «سمّان» (عثمان بن سعید عمری از یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام) و «حسن بن علی» معروف به «سلمه» پیشاپیش آنان قرار داشتند.

جعفر پیش رفت تا بر جنازه امام نمازگزارد، وقتی که خواست تکبیر نماز را بگوید، ناگاه کودکی گندم گون و سیاه موی که دندان های پیشینش قدری با هم فاصله داشت، بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را کنار کشید و گفت: عمو! کنار برو. من باید بر پدرم نماز بخوانم. جعفر، در حالی که چهره اش دگرگون شده بود، کنار رفت. آن کودک بر جنازه امام نماز خواند و حضرت را در خانه خودش در کنار قبر امام هادی علیه السلام دفن کردند.

سپس همان کودک رو به من کرد و گفت: ای مرد بصری! جواب نامه هایی را که همراه توست بده! جواب نامه ها را به وی دادم و با خود گفتم: این دو نشانه (نماز بر جنازه، و خواستن جواب نامه ها). حالا فقط همیان مانده است. آن گاه پیش جعفر آمدم. دیدم سر و صدایش بلند است. «حاجز وشاء» که حاضر بود به جعفر گفت: «آن کودک که بود؟! وی می خواست با این سؤال، جعفر را (که ادعای امامت می کرد) محکوم کند. جعفر گفت: واللّه تا به حال او را ندیده ام و نمی شناسم: همان جا نشسته بودیم که گروهی از اهل «قُم» آمدند و از امام حسن عسکری علیه السلام جویا شدند و چون دریافتند امام رحلت کرده است، گفتند: جانشین امام کیست؟ حاضران جعفر را نشان دادند. آنان به جعفر سلام کرده، تسلیت و تهنیت گفتند و اظهار داشتند: نامه ها و

پول هایی آورده ایم، بفرمایید نامه ها را چه کسانی نوشته اند و پول ها چه قدر است؟ جعفر از این سؤال برآشفت و برخاست و گفت: اینها از ما انتظار دارند علم غیب بدانیم! در این میان خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه ها از فلان کس و فلان کس است و در همیان هزاردینار است که ده تا از آنها را آب طلا داده اند.

نمایندگان قم، نامه ها و همیان را به خادم تحویل داده و گفتند: هرکس تو را برای گرفتن همیان فرستاده، او امام است...» (۱) و جعفر را جعفر کذاب نامیدند. (۲)

۱- کمال الدین، ص ۴۷۵.

۲- نک: اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۷، ح ۷، باب ولادت و زندگی امام دهم علیه السلام، نگرش بر زندگی امام عسکری علیه السلام، صص ۱۳، ۲۵ و ۷۴.

ص:۵۹

...

بخش دوم: سیره شناسی

اشاره

فصل اول: سیره اخلاقی و فردی

اشاره

ابومحمد علیه السلام عابدترین مردم بود و در برخوردهای اجتماعی، با دوست و دشمن با اخلاق پسندیده برخورد می کرد. وی این خصایل نفسانی را از جدش پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به ارث برده بود. در فصل دوم به برخی ویژگی های اخلاقی و فردی ایشان که او را از مردم زمان خویش ممتاز ساخته بود، اشاره می شود.

عبادت و نماز

امام عسکری علیه السلام عابدترین شخص عصر خود بود. بیشتر از همگان فرمانبردار دستورات خداوند بود و شب هایش را به نماز و تلاوت قرآن و عبادت خدا می گذراند.

«محمد شاکری» می گوید: امام علیه السلام در محراب عبادت می نشست و سجده می کرد. من می خوابیدم و بیدار می شدم، او هنوز در حال سجده بود. (۱)

هیبت و شکوه

امام عسکری علیه السلام اخلاقی نیکو و پسندیده و هیبت و شکوه خاصّی داشت. «احمد بن عبیدالله بن خاقان»، وزیر دربار معتمد عباسی، که از دشمنان سرسخت علویان بود و در بدنام کردن آنان می کوشید در این باره می گوید:

در سرّمن رأی ــ سامراء ــ هیچ کس از علویان را همچون حسن بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام نه دیدم و نه شناختم. در وقار و سکوت و عفاف و بزرگواری و کرم

۱- دلائل الامامه، ص ۲۲۷.

میـان خانـدانش و نیز نزد سـلطان و تمـامی بنی هـاشم همتـایی چون او ندیـدم. بنی هـاشم او را بر سـال خوردگـان و توانگران خویش مقدم می دارند. درباره او از کسـی از بنی هاشم و فرماندهان و دبیران و داوران و فقیهان و دیگر مردمان تحقیق نکردم جز آنکه او را در نزد آنـان، در غـایت شـکوه و ابهّت و جایگـاهی والاـ و گفتـاری نکـو یـافتم و دیـدم که وی را بر خانـدان و مشایخش و دیگران مقدّم می شمارند و دوست و دشمن از او تمجید می کنند. (۱)

سخاوت و بخشش

نگاه خاندان رسالت به مسائل مادی و زندگی دنیایی به گونه ای بود که بتوانند با خشنودی پروردگار، مشکلات مردم را حل کننـد. بنـابراین در موارد رضـایت پروردگار از مصـرف دارایی و ثروت خود دریغ نمی کردنـد. برای نمونه دو مورد از بـذل و بخشش های امام عسکری علیه السلام را یادآور می شویم:

۱. شخصـی به نام «محمد بن علی عباسی» می گوید: در سر راه عبور امام عسکری علیه السلام به او عرض حاجت کردم. همین که امام از وضع زنـدگی من آگاهی یافت، به پیشکار مخصوص خود فرمود: هر چه داری به او بـده! او صـد دینار طلا با خود همراه داشت که به من بخشید. (۲)

۲. «ابویوسف» ـ شـاعر متوکل عباسـی ـ روایت کرده است: پسـری برایم زاده شـد در حالی که تنگ دست بودم. به عـده ای یادداشت نوشـتم و از آنان کمک خواسـتم. با ناامیدی بازگشـتم. بر گرد خانه امام حسن عسـکری علیه السـلام یک دور چرخ زدم و به سوی در رفتم که ناگهان ابوحمزه که کیسه ای سیاه در دست داشت، بیرون آمد. درون کیسه چهارصد درهم بود. او گفت:

سرورم می گوید: این مبلغ را برای نوزادت خرج کن که خداوند در او برای تو برکت قرار دهد. (۳)

۱- هدایت گران راه نور، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۱.

۳- هدایت گران راه نور، ج ۲، ص ۳۴۳.

زهد و پارسایی

کامل بن ابراهیم می گوید: به منظور پرسش سؤالی خدمت امام عسکری علیه السلام رفتم. همین که به حضور ایشان مشرف شدم، دیدم آن بزرگوار لباس های سفید و بسیار عالی پوشیده است. با خود گفتم: این آقا که ولیّ و حجت خداست، لباس های بسیار نیکو می پوشد، آن گاه به ما دستور می دهد تا با برادران دینی خود مواسات و از پوشیدن این گونه لباس ها خودداری کنیم؟!

ناگاه دیدم آن برگزیده خدا با تبسّم آستین ها را بالا زد و ساق دست خود را برهنه کرد. وقتی نگریستم، دیدم وی لباس بسیار خشن و زبری زیر لباس های خود پوشیده است. آن گاه فرمودند: به خدا سوگند! این لباس زبر و خشن را برای خدا و این لباس نیکو را برای شما پوشیده ام. (۱)

۱- ستارگان درخشان، ج ۱۳.

...

فصل دوم:سیره اجتماعی

صبر و بردباری

از جمله ویژگی های ارزنده ای که امام حسن عسکری علیه السلام بدان آراسته بود، حلم و بردباری است؛ زیرا وی از همه کس بردبارتر و با گذشت تر بود و درباره کسی که به او بدی کرده بود، عفو و گذشت می کرد.

حاکمان ستمگر عباسی آن حضرت را مدت ها در زندان نگه داشتند در حالی که او استقامت ورزید و از سختی و تنگنای زندان و آزارهایی که می دید، سخنی نگفت و به کسی شکایت نکرد و کار خود را به خدا واگذار نمود و این، خود از نشانه های حلم و بردباری اوست.

منش والا

امام حسن عسکری علیه السلام با منش والا و عظمت اخلاقی خاص خود دوست و دشمن را شیفته می کرد.

تاریخ نگاران نقل می کنند: حضرت عسکری علیه السلام به دستور متوکل عباسی _ سرسخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام _ زندانی شد و خلیفه دستور اکید داده بود تا با وی به شدّت رفتار شود؛ امّا زندان بان پس از مدتی، دل بسته کمالات حضرت شد و حتی از نگاه مستقیم به چشمان ایشان _ از شرم و حیا _ پرهیز می کرد. هنگامی که ایشان از زندان آزاد شد، اعتقادی استوار به امام پیدا کرد و بصیرت خوبی در دین یافته بود. (۱)

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۲.

ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان

در زمان امام عسکری علیه السلام تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی گسترش یافته بود که از این میان سامراء، کوفه، بغداد، قم و نیشابور اهمیت ویژه ای داشتند.

گستردگی و پراکندگی مراکز تجمع شیعیان وجود سازمان ارتباطی منظّمی را ایجاب می کرد تا ارتباط شیعیان را با حوزه امامت برقرار سازد. این نیاز، از زمان امام جواد علیه السلام احساس می شد که ایشان و امام هادی علیه السلام با ایجاد شبکه ارتباطی وکالت و نصب نمایندگان در مناطق گوناگون، این نیاز را تا اندازه ای برطرف کرده بود.

این برنامه در زمان امام عسکری علیه السلام نیز تعقیب شد. امام عسکری علیه السلام نمایندگانی را در مناطق گوناگون منصوب کرده و با آنان در ارتباط بود و از این طریق پیروان تشیّع را در همه مناطق زیر نظر داشت. از میان این نمایندگان می توان از «ابراهیم بن عبده» در نیشابور، «احمد بن اسحاق بن عبدالله قمی اشعری» در قم و «ابراهیم بن مهزیار اهوازی» ــ وکلای امام ــ نام برد. (۱)

امام عسکری علیه السلام علاوه بر شبکه ارتباطی وکالت، افرادی را نیز به عنوان پیام رسان به مناطق مختلف شیعه نشین، اعزام می کرد تا از این رهگذر، مشکلات مردم را برطرف کنند. در این زمینه می توان به فعالیت های فردی به نام «ابوالادیان» یکی از یاران نزدیک امام، اشاره کرد.

پشتیبانی مالی از شیعیان

یکی دیگر از فعالیت های امام عسکری علیه السلام، پشتیبانی مالی از شیعیان بود.

از این نوع کمک های مالی، در سیره امام عسکری علیه السلام فراوان دیده می شود که ما به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم:

کمک های مالی امام عسکری علیه السلام به یاران و پیروان نیازمند خویش، آنان را از جذب شدن به سوی دستگاه خلافت باز می داشت.

۱- الارشاد، ص ۳۵۱.

۱. «ابوهاشم جعفری» می گوید: از نظر مالی در تنگنا بودم. خواستم وضع خود را از راه نامه ای به امام عسکری علیه السلام بنویسیم، ولی خجالت کشیدم و صرف نظر کردم. وقتی که وارد منزل خود شدم، امام صد دینار برای من فرستاد و طی نامه ای نوشت: «هرگاه احتیاج داشتی، پروا مکن و از ما بخواه که به خواست خدا به مقصود خود می رسی». (۱)

۲. «ابوطاهر بن بلال» می گوید: یک سال به حج مشرف شدم و در مراسم حج مشاهده کردم که «علی بن جعفر» (۲) مبالغ هنگفتی انفاق کرد. وقتی که از حج بازگشتم، جریان را به امام گزارش کردم. امام در پاسخ نامه من نوشت: قبلاً دستور داده بودیم صد هزار دینار به وی (علی بن جعفر) بدهند. سپس مجددا بالغ بر همین مبلغ، برای او حواله کردیم ولی او برای رعایت حال ما نپذیرفت. بعد از این جریان «علی بن جعفر» به حضور امام شرفیاب و به دستور حضرت، سی هزار دینار به وی پرداخت شد. (۳)

این روایت نشان می دهد که «علی بن جعفر» مبالغ درشتی در حجاز توزیع می کرده است. مورد مصرف آنها در روایت معیّن نشده ولی حجم بزرگ پول ها نشان می دهد که این یک برنامه وسیع و طراحی شده بوده و طبعاً شیعیان نیازمند و شخصیت های بزرگ و برجسته و مبارز شیعه از آن برخوردار می شدند و این برنامه با آگاهی و هدایت و حمایت مالی امام اجرا می شد است.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۳۹.

۲- علی بن جعفر، از یاران ویژه و مورد اعتماد امامان هادی و عسکریعلیهم السلام و از کارگزاران آن دو بزرگوار بوده است. متوکل عباسی او را به جرم نمایندگی از طرف امام هادی علیه السلام، مدتی زندانی کرد و پس از آزادی، به امر امام، به مکه رفت و در آنجا مقیم شد. گویا او همچنان در مکه بوده که انفاق او شیعیان نیازمند را ابوطاهر دیده و متعجب شده است.

۳- الغیبه، ص ۲۱۲.

...

فصل سوم:سیره علمی

کوشش های علمی

هرچنـد امام عسـکری علیه السـلام به دلیل شـرایط نامساعـد و محـدودیت خفقان آوری که حکومت عباسـی برقرار کرده بود، موفق به گسترش دانش خود در کـلّ جـامعه نشـد، اما با وجود این، شاگردانی پرورش داد که هر یک به سـهم خود در نشـر و گسترش معارف اسلام و رفع شبهات دشمنان نقش مؤثری داشتند.

شیـخ طوسـی رحمه الله تعـداد شاگردان حضـرت را متجاوز از صـد نفر ثبت کرده است که در میان آنان چهره های برجسـته و وارسـته ایماننـد: «ابوهاشم داود بن قاسم جعفری»، «عبـدالعظیم حسـنی»، «ابوعمرو عثمان بن سـعید عمری»، «علی بن جعفر» و «محمد بن حسن صفار» به چشم می خورند.

گاهی نیز چنان مشـکلات و تنگناهایی برای مسـلمانان پیش می آمد که جز امام عسـکری علیه السلام، کسی را یارای گشودن آن گره نبود. امام در این موارد، در پرتو علم امامت، با تدبیری فوق العاده، بن بست را می شـکست و مشـکل را حل می کرد. برای این مورد به بیان نمونه ای بسنده می کنیم:

اشتباه فیلسوف عراقی

«یعقوب بن اسحاق کندی»: فیلسوف برجسته عراق درباره قرآن کریم دچار شبهاتی شد و در محافل علمی چنین پخش شد که کتابی به نام تناقض القرآن نگاشته و خود

را وقف این گونه مسائل کرده است. این خبر هنگامی که به امام عسکری علیه السلام رسید، ایشان به یکی از شاگردان کندی گفت:

آیا در میان شما مردی رشید یافت نمی شود تا استادتان را از ادامه این گونه کارها و پرداختن به قرآن باز دارد؟ شاگرد پاسخ داد: ما شاگردان او هستیم و چگونه می توانیم در این مسئله یا غیر آن بر او اعتراض کنیم؟ حضرت فرمود: آیا آنچه به تو بگویم به او خواهی رساند؟ گفت آری. حضرت نیز با بیان قاطعی و دلیلی استوار که شبهات کندی را می زدود، به شاگرد وی فرمود: به سوی استادت روانه شو و راه هم دلی و مؤانست با او در پیش گیر و هنگامی که محبّت و الفت استوار شد، بگو: مرا پرسشی است که می خواهم از تو بپرسم. او سؤالت را طلب خواهد کرد. پس به او بگو: اگر گوینده قرآن نزد تو آید آیا احتمال دارد که مقصود وی از گفته هایش آن گونه نباشد که تو پنداشته ای؟

به تو پاسخ خواهد داد که: ممکن است؛ زیرا انسان هنگام شنیدن است که معانی را درک می کند (و بهتر متوجه می شود) پس بگو: پس تو چه می دانی، شاید گوینده کلمات قرآن مقصودش جز آن باشد که تو پنداشته ای و آن را در غیر معانی خود به کار برده باشد.

امام علیه السلام با این دلیل کوبنده، شبهه کندی را از بین برد و هرگونه احتمالی را برای تصوّر تناقض در کتاب الهی و اینکه باطل در آن راه بیابد، برطرف ساخت. آن شاگرد نزد استادش کندی رفت و پس از جلب مهر و محبت استاد و ایجاد الفت، گفته های امام علیه السلام را بیان کرد و پاسخ را از استاد خواست. استاد در اندیشه فرو رفت و جوانب گوناگون قضیه را بررسی کرد. استدلال متین بود و احتمال دووجهی بودن کلام، در زبان شایع. پس رو به شاگرد کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم این سخنان را از که فرا گرفته ای؟ شاگرد گفت: همین گونه به ذهنم خطور کرد و بر شما عرضه کردم. استاد گفت: چون تویی به این گفته ها راه نیابند. بگو آن را از که آموخته ای؟ آن گاه شاگرد گفت که امام حسن عسکری علیه السلام مرا به گفتن آن فرمان داده است.

کندی گفت: اینک درست گفتی، چنین سخنانی تنها از آن خانه _ اهل بیت

عصـمت و طهارت علیهم السـلام _ خارج می شود. پس کتابش را برگرفت و آن را آتش زد و منطق استوار را در سخنان امام علیه السلام یافت. (۱)

تفاوت ارث زن و مرد

شخصـی به نام «فهفکی» به حضور امام حسن عسـکری علیه السلام آمد و پرسید: چرا در اسلام، سهم ارث زن نصف سهم مرد است؟ آیـا چنین قانونی، زورگویی به زن نیست؟ امام حسن عسـکری علیه السـلام فرمود: برای زن، جهاد واجب نیست و تأمین معاش شوهر، واجب نیست، مهریه واجب نیست، ولی همه اینها برای مرد واجب است.

فهفکی می گوید: پیش خود (در ذهنم) گفتم: «ابن أبی العوجاء» به من گفت: همین سؤال را از امام صادق علیه السلام نمودم، او نیز چنین جواب داد: ناگـاه امام حسن عسـکری علیه السـلام به من رو کرد فرمود: آری، این سؤال از ابن أبی-العوجا است و جواب ما یکی است و همه ما امامان به همدیگر مربوط و مساوی هستیم. (۲)

علم و آگاهی

به یقین امام عسـکری علیه السـلام، داناترین و برترین شخصـیت علمی زمان خود در امور شـرعی، احکام فقهی و علوم عقلی و نقلی بوده است.

«بختشیوع» پزشک ویژه دربار عباسی به شاگردش، «بطریق»، درباره امام علیه السلام می گوید:

امروزه او از همه مردم زیر این آسمان، دانشمندتر است. (۳)

درباره اثبات اَعلمیت امام علیه السلام دلایل متعددی وجود دارد که به ذکر یک مورد بسنده می شود.

۱. «کلینی» از «نصـیر»، خـادم امام عسـکری علیه السـلام، نقل می کنـد که گفت: از اینکه امام علیه السـلام با غلامان خویش به زبان خودشان ترکی و رومی و صقلبی سخن می گفت،

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۳۰.

۲- داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۱۹۹.

۳- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱.

در شگفت شدم. گفتم: ایشان در مدینه متولّد شده و تا هنگام وفات پدر نیز با کسی تماس نداشته و کسی او را ندیده است. (پس) این علم را از کجا آموخته است؟ این سخنان را با خود می گفتم که حضرت رو به من کرد و فرمود: خداوند تبارک و تعالی، حجّت خود را در هر جهت از دیگران امتیاز می دهد و علم نعمت ها و شناسایی نسب ها و مدت عمرها و حوادث روزگار را به او می آموزد و اگر غیر از این بود، میان حجّت و دیگران فرقی نبود. (۱)

۱- در پیش گویی های پیشوایان، ص ۵۹۸.

...

فصل چهارم: سیره سیاسی

اشاره

امام حسن عسکری علیه السلام با وجود فشارها و مراقبت های ویژه حکومت عباسی، فعالیت های سیاسی، اجتماعی گوناگونی برای حفظ اسلام و مبارزه با افکار انحرافی انجام داد که مهم ترین آنها عبارتند از:

فعالیت های مخفیانه سیاسی

امـام عسـکری علیه السـلام با وجود تمامی محـدودیت ها و کنترل های دسـتگاه خلافت، سلسـله فعالیت های سرّی سیاسـی را رهبری می کرد که با گزینش شـیوه های بسیار ظریف پنهان کاری و اطلاعاتی، از چشم بیدار و مراقب جاسوسان دربار به دور می ماند. برای رعایت اختصار به ذکر دو نمونه بسنده می شود.

۱. داود بن اسود: خـدمت گزار امـام که مـأمور هیزم کشـی و گرم کردن حمام خانه حضـرت بود، می گویـد: روزی امام علیه السـلام مرا خواست و چوب مدوّر و بلند و کلفتی مانند پایه در به من داد و فرمود: این چوب را بگیر و نزد عثمان بن سـعید ببر و به او بـده. من چوب را گرفتم و روانه شدم. در راه به سـقّا برخوردم. قاطر او راه مرا بست، سـقّا از من خواست حیوان را کنار بزنم. من چوب را بلند کردم و به قاطر زدم. چوب شکست. هنگامی که محل شکستگی آن را نگاه کردم، چشمم به نامه هایی افتاد که در داخل چوب بود. چوب را زیر بغل گرفته و به سرعت برگشتم و سقا به من فحش

و ناسزا گفت. وقتی به در خانه امام رسیدم، عیسی، خدمت گزار امام، در آستانه در به استقبالم آمد و گفت: آقا و سرورت می گوید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چیست؟ امام فرمود: چرا کاری می کنی که مجبور به عذرخواهی شوی؟ مبادا بعد از این، چنین کاری کنی. اگر شنیدی کسی به ما نیز ناسزا می گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن. ما، در شهر و دیار بدی به سر می بریم. تو فقط کار خود را بکن و بدان گزارش کارهایت به ما می رسد. (۱)

این قضیه نشان می دهد که امام، اسناد و نامه های سرّی را میان چوب، جاسازی کرد و برای عثمان بن سعید که شخص بسیار مورد اعتمادی بود، فرستاد. این کار را نیز بر عهده مأمور حمّام گذاشته بود که کارش هیزم آوردن و امثال اینها است و سوءظن کسی را برنمی انگیزد. هرچند بر اثر بی احتیاطی او، نزدیک بود این راز فاش شود.

۲. «عثمان بن سعید عَمْری» که یکی از نزدیک ترین و صمیمی ترین یاران امام بود، در زیر پوشش روغن فروشی فعالیت می کرد. شیعیان و پیروان حضرت عسکری علیه السلام اموال و وجوهی که می خواستند به امام تحویل دهند، به او می دادند و او با قرار دادن آنها در ظرف ها و مشک های روغن، به امام می رساندند. (۲)

تقویت و توجیه رجال و عناصر مهم شیعه

جالب ترین فعالیت سیاسی امام عسکری علیه السلام تقویت و توجیه سیاسی رجال مهم شیعه در برابر سختی های مبارزه برای دفاع از آرمان های تشیع بود. از آنجا که شخصیت های بزرگ شیعه در فشار بیشتری بودند، امام با راهنمایی های خویش می کوشید میزان بردباری و آگاهی آنان در برابر فشارها، تنگناها و تنگدستی ها فزونی یابد تا بتوانند مسئولیت خطیر اجتماعی، سیاسی و وظایف دینی خود را به خوبی انجام دهند.

امام عسکری علیه السلام در نامه ای به «علی بن حسین بن بابویه قمی»؛ از فقهای بزرگ شیعه، پس از بیان توصیه ها و رهنمودهای لازم، چنین یادآوری می کند: «صبر کن و

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۸.

منتظر فرج باش که پیامبر فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندم، امام دوازدهم، ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد، هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

ای بزرگ مرد و مورد اعتماد و فقیه من، صبر کن و شیعیان مرا نیز به صبر فرمان بده. زمین از آن خداست و هرکسی از بندگانش را بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می دهد. فرجام نیکو، تنها از آنِ پرهیزکاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و همه شیعیان باد. (۱)

«محمد بن حسن بن میمون» می گوید: نامه ای به امام عسکری نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعد پیش خود گفتم: مگر امام صادق علیه السلام نفرموده که: فقر با ما، بهتر از توانگری با دیگران است و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: هرگاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنان را به فقر گرفتار می کند و گاهی از بسیاری گناهان آنان در می گذرد. هم چنان که پیش خود گفته ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می شوند. هرکس ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقرب به خدا) با ماست و کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت. (۲)...

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۵.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۵.

ص:۷۵

...

بخش سوم: اندیشه شناسی

اشاره

فصل اول:نامه های امام عسکری علیه السلام

اشاره

امام در نامه های خویش با تبیین اسلام اصیل، تزلزل های عقیدتی مخاطبان را پاسخ می گفت و آنان را به پایداری در روش فرا می خواند و گاهی نیز جوابگوی مسائل فقهی پیروان خود بود. در اینجا به بعضی از این نامه ها اشاره می شود.

پاسخ به پرسش های شرعی

امام علیه السلام در پاسخ به پرسش های شرعی که به دلیل سخت گیری حکومت عباسی، بیشتر به صورت کتبی بود از هیچ دقت و ظرافتی فروگذار نمی کرد.

«محمد بن حسن صفار» به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: مردی می میرد که از او ده روز روزه قضای ماه مبارک رمضان فوت شده است و دو وارث دارد. آیا آن دو می توانند هر یک پنج روز روزه را قضا کنند؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشت: بزرگ ترین آنان از باب ولایت، ده روز روزه را به تنهایی قضاء می کند. ان شاءا... (۱)

وی همچنین می پرسد: مردی نگهبانی و حفاظت کاروانی را در جاهای خطرناک ـ بدون دستوری از سلطان و حاکم ـ به عهده می گیرد و در مقابل کاروانیان، متعهد پرداخت مبلغی معیّن به او می شوند. آیا این قرارداد صحیح است و او می تواند مبلغ تعیین شده را دریافت کند؟ حضرت پاسخ داد: اگر خود را در برابر مبلغ متعارفی آماده پاسداری قافله کرده باشد، حق خود را ان شاءا... دریافت می کند. (۲)

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۸.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۰۶.

نامه ای به فقیه قمی

نخستین فردی که از خانـدان بـابویه در وادی علم و فضـیلت و حمـایت از مکتب اهل بیت علیهم السـلام درخشـید و رایحه دل انگیزش فضـای قم و ایران را عطرآگین ساخت، شـیخ بزرگوار «ابوالحسن علی بن حسـین بن موسـی بن بابویه» معروف به «ابن بابویه» است.

وی در عصـر خویش، در میان اطرافیانش برتر بود و احترام ویژه ای در میان آنان داشت و هرگز کسی در مقام والای فقاهت و فتوا بر او پیشـی نگرفت. همچنین بـا وجود دانشـمندان بسیاری در قم، وی یگـانه مرجع قم و حومه و پیشوای عالمـان قم و در عصر امام حسن عسکری علیه السلام و از یاران آن حضرت بود.

امـام حسن عسـکری علیه السـلام، نامه به این فقیه نامـدار شـیعه نوشت که در آن، پس از یاد خـدا و آیه مبارکه «بسـمله» چنین آمده بود:

«حمـد خدای عالمیان را سـزاست. فرجام نیکو از آنِ پرهیزکاران و بهشت، شایسته یکتاپرسـتان و دوزخ، بایسـته الحادپیشـگان است. سـتم تنهـا سـتم گران را فرا می گیرد و خـدایی جز بهـترین آفریـدگار نیست. بر بهـترین آفریـده خـدا؛ محمدمصـطفی و خاندان پاک او درود باد.

اما بعـد، ای بزرگ و مورد اعتمادم، ای فقیه، ابوالحسن علی بن الحسـین قمی ــ که خداوند تو را در انجام افعال پسـندیده حق توفیق دهد و به رحمت خویش از نسل تو، فرزندانی صالح پدید آورد ــ تو را وصیت می کنم به تقوای الهی، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، که نماز از آنان که زکات نمی دهند، پذیرفته نمی شود و به تو توصیه می کنم به درگذشتن از گناه دیگران، فرو بردن خشم، صـله رحم، همدردی با برادران و انجام خواسـته هایشان در خوشـی و ناخوشـی، بردباری در برابر نادانی، تفقّه در دین و یـادگیری آن، اسـتواری در کارهـا، هم پیمانی با قرآن، خوش خلقی، امر به معروف و نهی از منکر و اجتناب از همه زشتی ها؛ زیرا پروردگار بلندمرتبه می فرماید:

در بسیاری از نجواهای آنان خیری نیست مگر آنکه به صدقه یا معروفی امر کنند یا آنکه میان مردم را اصلاح سازند. (۱)

۱- نساء: ۱۱۴.

بر تو باد خواندن نماز شب؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام چنین سفارش کرد: «یا علی! بر تو باد نماز شب خواندن ــ و این جمله سه بار تکرار کرد ــ هرکه نماز شب را سبک بشمارد، از ما نیست. پس توصیه ی مرا به کار بند و به شیعیانم دستور ده چنین کنند.»

بر تو باد انتظار فرج؛ زیرا پیامبر اکرم فرمود: «برترین اعمال امت من، انتظار فرج است.» شیعیان ما همواره اندوهگین خواهند بود تا فرزندم ــ که پیامبر صلی الله علیه و آله، ظهور او را بشارت داده است ــ قیام کند. او زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده است، از عدالت و برابری سرشار خواهد کرد. پس ای بزرگ، صبر کن و به شیعیانم دستور ده تا صبر کنند؛ چون: زمین از آنِ خداوند است. به هرکس از بندگانش بخواهد واگذار می کند و فرجام نیک از آنِ پرهیزکاران خواهد بود. (۱)

درود و رحمت و برکات خدا بر تو و همه شیعیان ما باد. خداوند ما را بس است؛ زیرا بهترین وکیل، مولی و یاور است... . (۲)

۱- اعراف: ۱۲۸.

۲- روضات الجنات، ج ۴، صص ۲۷۳ و ۲۷۴.

...

فصل دوم:دربرابر انحرافات

۱. برخورد با دوگانه پرستان

«محمدبن ربیع» می گوید: «در اهواز با مردی دوگانه پرست گفت وگو و مناظره کرده بودم، سپس به شهر سامرّا رفتم. بخشی از سخنان آن دوگانه پرست بر من اثر گذاشته بود و دلم آن را پذیرفته بود.

در روزی که ملاقات عمومی مردم با خلیفه وقت بود، من در خانه «احمد بن خضیب» نشسته بودم. امام حسن عسکری علیه السلام از دارالخلافه وارد شد، به من نگریست و با انگشت سبابه اش به من اشاره کرد و گفت: «خدا یکتاست؛ یکتا و فرد.» من آن چنان در برابر قاطعیت و سلامت و گفتار او تحت تأثیر قرار گرفتم که بی هوش شدم و بر زمین افتادم. (۱)

۲. برخود با واقفیه

گروهک واقفیّه به پیشوایی هفت تن از امامان؛ یعنی تا امام کاظم علیه السلام معتقد بودند و امامان بعدی را قبول نداشتند. یکی از اصحاب از اهل جبل (بلاد کوهستانی غرب ایران) در نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «نظرتان درباره واقفیه چیست؟ آیا آنان را از خود می دانید یا از آنها بیزاری می جویید؟!»

امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ نوشت: «آیا به عمویت ترحم می کنی؟ خدا او را رحمت نکند، از او بیزازی بجوی.

من در پیشگاه خدا از گروه واقفیه بیزارم. با آنان دوست نشو و از بیمارانشان عیادت نکن. برای تشییع جنازه آنها نرو و هرگز بر جنازه آنان نماز نخوان، خواه امامی را که از سوی خداوند منصوب شده است، انکار کنند یا امامی نزد خود بیفزایند.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۱.

آن کس که یکی از ما امامان آخر را انکارکند، مانند انکار کننده امامان نخستین است و کسی که یک نفر امام را که از سوی خدا تعیین نشده است بیفزاید، همانند نقض کننده و منکر امامت ما است». (۱)

۳. برخورد با مُفوّضه

امام عسکری علیه السلام در برابر گروهک مفوّضه _ که گروهی از غُلات بودند _ نیز همین گونه بود و با هیچ یک از این گروه ها سازش نمی کرد. ایشان با کمال قاطعیت با آنان برخورد می کرد و از آنها بیزاری می جست. (۲)

۴. برخورد با صوفیان

به امام حسن عسکری علیه السلام خبر رسید شخصی به نام «احمد بن هلال» با صوفی گری و خودنمایی، جمعی را فریفته خود ساخته و به نام امامان علیهم السلام بر عقیده و اندیشه شیعیان می تازد و آنان را منحرف می کند. امام حسن عسکری علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او از بدعت گذاران اعتقادی است. با اینکه برخی می خواستند او را درست کار معرفی کنند و می گفتند که وی ۴۵ بار با پای پیاده برای انجام حج به مکه رفته است، امام حسن عسکری علیه السلام با قاطعیت برای نمایندگانش در عراق نوشت: «از آن صوفی ساختگی و دروغین دوری کنید».

جمعی «قاسم بن علا» را نزد امام حسن علیه السلام فرستادند تا امام درباره «احمد بن هلال» تجدیدنظر کند، ولی امام فرمود: «امر ما در مورد این شخص دروغین _ ابن هلال که خدایش او را نیامرزد _ به شما رسید. خداوند گناهان او را نمی آمرزد و لغزش او را پس نمی گیرد. او بدون اجازه و رضایت ما با استبداد رأی در امور ما دخالت کرده است و مطابق هوس های نفسانی خود رفتار می کند. خداوند اراده کرده که او را به دوزخ بفرستد. ما صبر می کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما عمر او را کوتاه کند...». (۳)...

۱- کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۹.

۲- پرتوی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۷۸.

۳- اقتباس از بحار، ج ۵۰، ص ۲۱۸.

فصل سوم: برگزیده سخنان امام علیه السلام

۱. علم و دانش

«اگر دنیا و هرآن چه در آن است، لقمه ای شده آن را به عالم و دانشمند باایمانی دهم، ترسناکم از اینکه در ادای حق او کوتاهی کرده باشم. در برابر آن، اگر نادان و جاهل فاسقی را از تمام نعمت های دنیا، جز جرعه آبی ندهم، بیم ناکم که در حق او اسراف و زیاده روی کرده باشم». (۱)

۲. اتحاد مسلمانان

امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ای به «زهری» درباره اتحاد مسلمانان چنین می نگارد:

«وظیفه تو این است که مسلمانان را همانند افراد یک خانواده بیانگاری. بزرگسالان را همانند پدر، خردسالان را همانند فرزند و همسالان را مانند برادر خود فرض نمایی. در چنین فرضی که می تواند به دیگری ظلم کند؟ و کدام فرد می تواند بر ضد دیگری گام بردارد یا اسرار او را فاش سازد یا اقدام به ضرر او نماید؟

زهری، اگر شیطان خواست در نهاد تو شبهه ایجاد نماید که تو بر دیگر برادران ایمانی، برتری داری، چنین شبهات را این گونه از درون خود درآور که او خود بزرگسال تر از توست. بگو او خیلی پیش تر از من به انجام خیرات و مبرّات پیشی جسته است. اگر هم خردسال تر از توست، بگو من خیلی زودتر از او به ارتکاب گناه

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۲۲.

و معصیت پیش قدم شده ام، پس او بهتر از من است. اگر نیز هم سال و هم سن تو است، بگو من در مورد گناهان خود یقین دارم ولی درباره گناه او تردید و شک دارم، پس چگونه می توانم شک و تردید را بر یقین خود ترجیح دهم...؟

بدان! بهترین و محبوب ترین مردم کسی است که نیکی و خبر او بر مردم سرازیر باشد و اسرار و عیوب مردم را محفوظ داشته و فاش نسازد». (۱)

۳. پیامی به پیروان

امام عسکری علیه السلام وظایف شیعیان را در دستورهای زیر برشمرده و با نصایحی والا، آنان را در راه دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام توانا ساخته است: شما را به تقوای الهی، پرهیزکاری در دین، کوشش در راه خدا، راست گویی، ادای امانت به آن که چیزی به شما سپرده است ــ چه نیک و چه بد ــ طول سجده ها و رفتار خوب با همسایگان ــ که پیامبر بدان مبعوث شده است ــ سفارش می کنم.

هنگامی که کسی از شما در دین پرهیزکار باشد، در گفته هایش راست بگوید، امانت داری درست کار باشد و با مردم خوش خُلقی کند؛ می گویند: او شیعه است و این مرا خشنود می کند. از خدا بترسید. زینت ما باشید نه خار چشم ما. نیکی ها را به سمت ما آورید و زشتی ها را از ما دور کنید.

هر خوبی که گفته شود، در ما است و هر بدی که به ما نسبت داده شود، از آن دور هستیم. حق ما در کتاب منصوص الهی و پیوند ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار و طهارت ما به وسیله پروردگار عیان است. کسی جز ما نمی تواند چنین ادعایی کند مگر دروغ گویان.

همواره نام خدا را به یاد آورید و مرگ را فراموش نکنید. پیوسته قرآن بخوانید و بر پیامبر اکرم درود بفرستید؛ زیرا در صلوات بر پیامبر خدا ده حسنه است. وصایای مرا حفظ کنید. شما را به خدا می سپارم و به همه سلام می رسانم.»

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۲۶.

۴. پند ارزش مند

امام عسکری علیه السلام با پندی ارزشمند و حکمتی استوار، یکی از اصحاب خود را برای رویارویی با زندگی و مشکلات آن روانه کرد:

تا آن جا که می توانی و تحمّل داری از درخواست خودداری کُن که در هرروز، روزی و خیری تازه است. پافشاری در مطالب، سنگینی و وقار آدمی را زایل می کند، مگر آنکه دری برایت گشوده شود که شایسته ورود باشد. چقدر زود باشد که دست دردمند را بگیرند و رنج او را برطرف کنند.

چه بسا تغییرات و فراز و نشیب ها، گونه ای از تأدیبات الهی باشد. بهره ها، مراتب و اوقاتی دارند پس برای کسب نتیجه پیش از زمان، مشتاب که به موقع بهره های خویش را می یابی و آن چه در اختیارت نیست، در زمان شایسته به دست خواهد آمد. درکارهایت به دانایی و خیرخواهی پروردگار اعتماد داشته باش و برای برآوردن خواسته هایت در آغاز کار شتاب مکن که دلتنگی و نومیدی بر تو چیره می گردد.

بدان که شرم و حیا را حدّی است که اگر از آن بگذرد ضعف و ناتوانی خواهد بود و بخشش را اندازه ای است که بیش از آن اسراف است. اقتصاد و میانه روی نیز حدّی دارد که اگر از آن تجاوز کنی، بخل و خسّت نامیده می شود و دلیری اندازه ای دارد که بیش از آن تهوّر و بی باکی است... . (۱)

۵. نکوهش دورویی

امام علیه السلام در نکوهش و سرزنش منافقان می فرماید:

بدترین بندگان، آدم دورو و دو زبان است. در حضور برادر دینی، او را می ستاید و چاپلوسی می کند و در پس او به غیبت می نشیند و گوشت تن او را می خورد. اگر به برادر مؤمنش خیری رسد، بر او حسد می برد و اگر گرفتار شود، به او خیانت می کند.» (۲)

۱- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۹۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۳.

از سخنان گهربار امام حسن عسکری علیه السلام

جدال مکن که ارزشت را می کاهد و شوخی مکن که بر تو دلیر می شوند. (۱)

دوستی نیکان با نیکان، ثواب است برای نیکان؛ دوستی بدان با نیکان، فضیلت است برای نیکان؛ دشمنی بدان با نیکان، زینت است برای نیکان؛ و دشمنی نیکان با بدان، رسوایی است برای بدان. (۲)

پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبهه توقف کند؛ عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد؛ زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید؛ و کوشنده ترین مردم کسی است که گناهان را رها سازد. (۳)

قلب نادان در دهان و دهان حکیم در قلب اوست. (۴)

دوست نادان مایه رنج است. (۵)

بهترین دوست است کسی است که اشتباه تو را فراموش کند و نیکی تو را از یاد نبرد. (۶)

در رعایت ادب، همین تو را کافی است که آن چه را برای دیگران بد می دانی، از آن دوری کنی. (۷)

هرکس بر مرکب باطل سوار شود، در سرزمین پشیمانی فرود خواهد آمد. (۸)

این دو خصلت، بالاترین اوصاف است: ایمان به خداوند و سودمند بودن برای برادران دینی. (۹)

۱- تحف العقول، ۴۸۶.

۲- تحف العقول، ۴۸۷.

۳- تحف العقول، ۴۸۹.

۴- تحف العقول، ۴۸۹.

۵- تحف العقول، ۴۸۹.

۶- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۹.

۷- الدره الباهره، ص ۴۳.

۸- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۹.

۹- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

ابراز شادی و شعف در برابر افراد پریشان و گرفتار، از ادب انسانی محسوب نمی شود. (۱)

کسی که برادر دینی اش را در پنهانی نصیحت کند، او را آراسته می سازد و اگر در انظار مردم از او انتقاد کند، وی را زشت جلوه می دهد. (۲)

تواضع نعمتی است که بر آن حسد برده نمی شود.

نادانی، دشمن است و دانش و فرزانگی [مانند] بردباری است. کسی که نتواند خشم خود را فرو برد، آرامش خاطر نخواهد داشت. (۳)

شادمانی کردن در حضور انسان [ناراحت و] غم زده، [نشانه بی] ادبی است. (۴)

خنده بی دلیل و بی جا نشانه نادانی است. (۵)

هیچ کس را به گونه ای احترام مکن که موجب زحمت او شود. (۶)

شما را سفارش می کنم... به پس دادن امانت به کسی که به شما اعتماد کرده است... . (۷)

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

۳- با خورشید سامرا، ص ۱۴۵، به نقل از: نزهه الناظر، ص ۷۳.

۴- تحف العقول، ج ۲، ص ۴۰۲.

۵- تحف العقول، ج ۲، ص ۳۹۸.

۶- تحف العقول، ج ۲، ص ۴۰۳.

۷- تحف العقول، ج ۲، ص ۳۹۹.

...

بخش چهارم: متون ادبی

اشاره

میلاد امام حسن عسکری علیه السلام

متن ادبی

کوچه های بی مهر سامرا

سیدحسین ذاکرزاده

چه هـوای گرفتـه ای داشـت، دورانِ امـامت شـما! چه فضـای بسـته و سـینه هـای پر کینه ای! حـتی زوال و بی پـایگی عمـارتِ حکومت فرزندان عباس هم سبب نشده بود تا بی دغدغه، مجالی برای روشن گری داشته باشید.

چه بسیار نامردمانی که حضور ملکوتی تان، آزارشان می داد و شـما را سدّی سر راه خواسته های نامشروع و هوس رانی های بی نهایت خود می دیدند، از بنی عباس گرفته، تا تُرکان و پیروان آیین های دیگر.

آفتاب وجود شما، سوسوی فانوسشان را بی فروغ می کرد.

کلامتان، کاخ آرزوهایشان را به ویرانه ای مبدل می ساخت.

هر چه سال ها با دروغ و نیرنگ رشته بودنـد، پنبه می شـد. حتی عبورتان از کوچه های بی مهر سامرا، هنگامی که برای اعلام حضور، نزد حکومت می رفتید، دلشان را می لرزاند و نَفسشان را به شماره می انداخت.

مبدأ آیینه ها

امیر مرزبان

می آید امروز؛ یازدهمین ستاره، یازدهمین ماه، امام ثانیه های سلوک، امام جبین بر افروخته از جلای جان، از کثرت طاعت، از اوج خشوع.

و نام تو حسن است و حسن یعنی: عشق؛ یعنی: اصل بی بدیل امامت.

آقای آبی این روزها! کُدام پرچین می تواند بوی گُل های یاس را آن چنان که از دامن ردای تو جاری است، بپراکند؟

کدام دست می تواند تا این اندازه نور داشته باشد؟

خانه هدایت کننده امت، روشن از وجود کُدام اختر علوی است که این گونه دارد می درخشد؟

بتاب مهتاب! روشن تر بتاب!

هر چقدر می خواهی بتاب؛ امّا تو یک ذره از کمال چهره عشق را که در پیشانی بلند کودک خانه هادی است بازتاب نخواهی کرد.

اینجا سهم همه پرنده ها از باران، مساوی است.

اینجا همه اسرار را می توان دید.

اینجا عبادت معنا می شود؛ رسالت، ادامه دارد، امامت، حضور دارد و ولایت، آفتابی روشن است.

صدای پای قدم های کودکی می پیچد که فردا روز، امام آینه ها خواهد شد و پدر بزرگ ترین آفتاب آرامش.

شیرین تر از قند چه داری سامرا؟

کام شهر را شیرین کن، بغداد!

قند پارسی بریز، عراق!

شعر، کم می آورد برای گفتن لبخندهای تو.

حرف، کم می شود و سکوت، سرشار از ناگفته هاست.

سکوت کن شب! وقتی نمی توانی از کسی بسرایی که یازده بار، آفتاب در خانه اش سجده کرده است؛ در مقابل پدرانش و خودش.

هر چند شب و خفاش، تحمل نور را ندارد و آفتاب را پشت کوه های بلند زندانی می کنند، امّا جمال حضرت خورشید را عشق است!

صدای خورشید که کودکانه می خندد و تسبیح می گوید، فردا را به میهمانی ما خواهد آورد.

او آمده است برای آخرین رسالت.

او آمده است تا منبع خورشید ساعت دوازده عشق باشد.

او آمده است؛ تا خورشید، مبدأ همه آیینه ها باشد.

شکفتن بهار در بهاری دل انگیزتر؛ دمیدن گلِ حُسن در حُسنی فزون تر، روییدن گلی دلرُباتر در گلستان طاها؛ تابیدن صبحی سپیدتر از سپیده در آفاق هستی و درخشیدن ستاره ای بر شاخه بلورین طوبی.

این است غزل واژه «مولودی» که نامش آراسته به حُسن ازلی و یادش جان مایه تمام زیبایی هاست.

... و اینک جمال دلارا و بی بدیل حضرت امام حسن علیه السلام است که یادآور حُسن بی مثال «سبط اکبر» حضرت مجتبی و ملاحت رفتار ختم رسولان «حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله» است؛ چنان پرتو افشان است که تمام کائنات لب به ستایش می گشایند.

گویی تمام کائنات، منتظر این مولودانـد؛ مولودی که ادامه «رسالت نبوی صلی الله علیه و آله و ولایت علوی علیه السلام » خواهد بود تا پرچم «عدل» را به دست توانای حضرت موعود (عج) بسپارد؛ وعده داده شده ای که گوشه گوشه هستی را به عدالتی فراگیر فرا خواهد خواند.

می آید؛ تا «مدینه» عشق، باز هم شاهد آیینه ای باشد که پرتو افشان انوار متجلّی الهی است.

می آید؛ تا بشارت دهنده روزهای سپید، برای سیاه بختان روزگار باشد.

می آید؛ تا پیوند آسمان و زمین از هم نگسلد.

می آید؛ شولای عاشقانگی بر دوش، محبت خلیل علیه السلام در دل، معجزه موسی علیه السلام بر کف، روح مسیحا علیه السلام در تن، خاتم سلیمان علیه السلام در دست، صبر ایوب علیه السلام در جان

و تبسّم محمد صلی الله علیه و آله بر لب؛ تا وارث شجاعت علی علیه السلام، صداقت فاطمه علیها السلام، کرامت حسن علیه السلام، صلابت حسین علیه السلام، عبادت سجاد علیه السلام، بلاغت باقر علیه السلام، فقاهت جعفر علیه السلام، نجابت موسی علیه السلام، شفاعت رضا علیه السلام، سخاوت جواد علیه السلام و هدایت هادی علیه السلام، باشد؛ وارث تمام خوبی های هستی.

می آید؛ شولای عشق بر دوش؛ از دیاری که جز عشق، ارمغانش نیست.

می آید؛ از بهاری ترین فصل هستی تا بهار را در شکوفایی «ربیع»، به خاکیان هدیه و چلچراغ معرفت را به چشم هایی که در آیینه هستی جز «خدا» نمی بینند و جز به خدا نمی اندیشند، هدیه کند.

می آید و آسمان، سبد سبد شکوفه نذر شادمانه های اهل بیت علیهم السلام می کند.

مولا! خوشا یادآوری یادت که با عطر ولایت همراه است.

و ما را در حریم عشق خود، عارفانگی آموز!

خوش آمدی!

میلادیه

مرضیه رضائیان

می پیچد عطر حضور فرشته ها، در دهان «مدینه النبی».

کوچه های مدینه دوباره عطر یاس گرفته اند و صدای بال فرشتگان، روی شانه های شهر جاری است.

خانه، خانه هادی امت است.

«حَسن»، به حُسن ازلی و تبسم نبوی، چشم می گشاید.

می آید؛ تا تداوم بخش چشمه سارهای زلال زمزم پیامبر باشد.

می آید؛ تا وام دار کرامت و احسان حسنی باشد.

می آید؛ تا شانه هایش، ادامه پرچم خونین حسینی باشد.

می آید تا تداوم سجده های طولانی سجاد علیه السلام باشد.

تا وارث بلاغت علوم باقری باشد.

تا مدرس منابر «حکمت» صادقی و «مذهب» جعفری باشد.

تا تداعی رنج های دیرینه امام کاظم علیه السلام و آینه بی بدیل صبر و استقامت باشد.

تا طلیعه غربت و همدم تنهایی رضوی باشد.

می آید تا سینه اش مالامال از جود و سخاوت امام جواد علیه السلام و دست هایش، نشانه های نورانی هدایت امت موحد باشد که از پدر به ارث برده است.

می آید تا چلچراغ عشق و سکان کشتی دین را به دست کسی بسپارد که از صلب مطهر او خواهد آمد.

نای پرخروش عدالت

حمزه کریم خانی

عدالت پاره ای از تن توست.

تو سبزترینی به دیده من، وقتی که می خواهم بر آیینه یادها بوسه زنم.

می آیی؛ صبورانه و پرشکیب و بر بام بلند تاریخ می ایستی، در نهایت عظمت، نغمه محمدی می سرایی.

خورشید یازدهم! وقتی که می نشینی، سروها در برابرت قیام می کنند.

وقتی که قنوت می خوانی، عشق، به زهد تو شهادت می دهد.

وقتی تشهد می خوانی، ایمان به تو سلام می گوید و ماه از پنجره مهر خویش بر تو می نگرد.

کلام قصار تو، روشنایی را در همه جا می گستراند.

نه تنها سینه انسان به عشق تو می تپد، که همه کائنات، از نور نام بلند تو روشن می شوند و با یاد تو طراوت زندگی می یابند.

فضیلت، به نام تو تبرک می جوید.

عبادت، زیوری است که بر چکاد بلند نام تو تلألؤ می کند.

عظمتِ اخلاق از وجود تو آشکار می شود.

ای نای پرخروش ولایت، آیینه ایزد نما!

ای تداوم وجود مبارک علی! تو فرزند ایمانی و پدر دریای بی پایان؛ مَهبط انوار رحمانی و مفسّر بزرگ آیه های قرآنی.

... و جهان، لحظه شمار گل آرایی فرزند توست... .

اینک بر تو و بر آن خورشید، بر تو و بر آن گل غایب، سلامی بی کرانه نثار باد.

یازدهمین چراغ، روشن شد

معصومه داوودآبادی

آمدی و رودخانه های صداقت، از رد قدم هایت جاری شدند.

نگاهت، نور می پاشید، پنجره های بی شمار را.

آسمان، چرخی زد و آبی چشمانت را خیره ماند. تو، یازدهمین ستاره منظومه عشقی.

کلامت، دل های کویری و جاهل را باران هدایت بود و لب های متبرکت، نور را زمزمه می کرد.

روشنای اندیشه ات را هیچ خورشیدی تفسیر نمی تواند.

تو آمدی و کوچه های مدینه را باران شکوفه پوشاند؛ آمدی و آینه ها، به پابوسی ات، آب های جهان را به انعکاس برخاستند. آمدی، تا یازدهمین چراغ پرفروغ ولایت باشی.

یازدهمین خورشید

خدیجه پنجی

آسمان از آواز بال ملایک سرشار است. فوج فوج فرشته، از عرش به فرش نازل می شوند: مدینه یکپارچه شوق است و نور...، شمیم لبخند محمّد صلی الله علیه و آله است که در گستره افلاک پیچیده است، تبسّم فاطمه علیها السلام است که بهشت را به رقص وامی دارد... طنین خنده علی علیه السلام است که عالم را به شوق آورده است.

حُدیث، درد شیرینی را به شوق نشسته است؛ دردی باشکوه تر از تمام خوشی های دنیا، این درد، سرآغاز تمام شادی هاست.

آرام باش، بانوی بزرگوار، که تو برگزیده خداوندی. به خود ببال، حُدیث! ... میان این همه زن، تنها تو شایسته این انتخاب بودی... که انیس امامت باشی و مادر امامت!... به خود ببال! این افتخار بزرگ از آن توست... وجود تو آسمانی شد تا عاشقانه در آغوش بگیرد، ستاره دنباله دار ولایت را. این درد، ضرباهنگ یک تولّد است که در وسعت تو قد کشیده! این درد، آغاز یک مکتب است...، یک مکتب آسمانی. حُدیث! خوشحال نیستی که این سعادت بزرگ نصیب تو شده است؟!

صدف وار، گوهر ولایت را پروراندی.

وجود تو، مشرق یازدهمین آفتاب امامت شد.

زمان، بی تابانه، پشت در خانه امام هادی علیه السلام، قدم می زند... .

باد، بی صبرانه، منتظر شنیدن صدای خوش گریه ای است... .

پرنده ها، گوش خوابانده اند، ماهیان، سر از آب بیرون آورده اند.

از خاک تا افلاک، از عرش تا فرش، همه و همه، لحظه موعود را لحظه شماری می کنند...، چیزی نمانده...

آن لحظه مقدّس بسیار نزدیک است... .

و گریست، مطلع قصیده بلند امامت!

و گریست، الفبای کتاب ظهور!

و گریست، امتداد باشکوه عترت و عصمت.

باد، صدای گریه اش را مشتاق شد و خبر شکفتنش را، دیار به دیار وزیدن گرفت و عالم، ورود باشکوه امام را به شوق نشست.

آمد؛ با اصالتی بی نظیر و شاخه ای از شجره طیبه که ریشه در عترت و طهارت دارد.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد.

آمد؛ همان که حسن علیه السلام است در حُسن، بی نظیر.

خوش آمدی،ای خاک پایت توتیای چشم ما.

آینه جمال موعود

سید علی اصغر موسوی

«... و عشق، امروز زیباترین تصویر خلقت را به نمایش می گذارد».

شمیم گل های «ربیع الثانی»، فضای «مدینه» را فرا می گیرد و لحظه ها آکنده از عطرِ «صلوات» می شود.

خانه «امامت» را اینک پایان انتظار است؛ انتظاری که آمدنش را با «انتظاری» شگفت و گسترده، پیوند خواهد زد.

کسی می آید از آن سوی کهکشان ها، _ عطر شکوفه بر لب _ تا غربت سرایِ مدینه را غرق شادی و شور نماید؛ غرق عطر حضور.

کسی می آید که ادامه «طلوع» در تاریکستان قهقرایی زمان است.

کسی می آید تا «انسان»، به حق راستین خویش برسد؛ حقی که روزی در تمام نگاه ها متجلّی خواهد شد.

کسی می آید که نقطه عطفی در پیوندِ باورهای «نخستین» و «واپسین» خواهد بود و در دامان حق نمایِ ولایتش، نجات دهنده حقیقی و موعود ازلی«عج» را پرورش خواهد داد!

کسی می آید که ادامه «خیر» است؛ از «آدم علیه السلام » تا «خاتم صلی الله علیه و آله» و از حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، تا وارث حقیقیِ خیر؛ «حضرت بقیه اللّه الاعظم، مهدی (عج)»!

کسی می آید که روح «حقیقت»، در کالبد زمان است و چلچراغ ولایت علوی علیه السلام را در تاریکنای جهالت «عباسیان» روشن خواهد کرد.

کسی می آید که بهارانه ربیع الثانی را علت طراوت و درون مایه شگفت زیباییست.

بهار تازه و گل تازه و چمن تازه

ستاره یار و فلک یار و دور گردون، یار

هر آن که بر گل رخسار تو گشاید چشم

بهار را چه کند؟ ای به «چهر» رشکِ بهار!

درخت اگر گل سوری، به باغ آورده

نهال قامت تو، آفتاب دارد بار!

مولا جان، یا ابا محمّد، ای آیینه جمال الهی!

ای منظری که معرّف زیبایی و شکوه خداوندی! امروز دریاب دل های شیفته ای را که مفتون اجابت نگاهت شده اند.

دریاب در اجابت سبز دعایت، قنوتِ دست هایی را که دخیل به «سامّرای» یادت بسته اند و تو را به عظمتِ «موعود واپسین» قسم می دهند.

برآور حاجت هایمان را مولا!

مولا! امروز، نام و یادت، آسمان و زمین را مفتون خویش کرده است و دل ها، پر از شادمانه های «ولایت» توست.

چه غرورانگیز است یادمانه های امروز و چه مبارک است طلوع خورشیدی که مولودش، بشارت رسان «موعود» است.

مولاجان، یا ابامحمد، یا حسن بن علی علیهما السلام !

درود خداوند بر تمام لحظه های آسمانی زندگی ات؛ چه در مدینه، چه در سامّرا! چه آنگاه که «عطر ولادتت»، مشام مدینه را نواخت؛ چه آنگاه که «سوز شهادتت»، سینه سامّرا را گداخت.

درود خداوند بر تو و بهاری ترین لحظاتِ خاندانت؛ که سرشار از شادی و شور است.

درود خداوند بر تو و شادمانی های امام هدایت ــ امام علی بن محمّد علیهما السلام ــ

درود خداوند بر تو و بهاری که در راه است!

مولاجان، دردمندانیم، بسته به آستانت نظر! عطایمان کن در دنیا زیارتت را و در آخرت شفاعتت را.

آفتاب حسن

حورا طوسی

یازده شعله درهم می تابند، یازده ستاره سر بر شانه آسمان می نهند تا یازدهمین راه آسمان گشوده شود.

زمین، انگشت حیرت گزیده تا آسمانی شدن خویش را در یازدهمین مولود آب و آیینه، تماشا کند از هزارتوی معنا، دایره دار معرفت، نقطه پرگار عشق می آید.

انعکاس نگاه آبی اش، حریر صداقتی الهی را بر گستره قلب انسان می گستراند.

دستان گشاده سخاوتش، سبزینه های ایثار را در مزرعه قحطی زده بشر می پراکند.

باغ آرزوها، دیرزمانی است که منتظر مولود یازدهم از نسل بهشتی علی و فاطمه علیهما السلام است.

ریسه های نور، از این سوی دنیا تا آن سوی آسمان، قد کشیده اند.

عقربه عشق، جهت نمای مدینه شده تا مبدأ و مقصدش را در ثانیه ولادت حُسن ازلی پیدا کند:

«بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حُسن! برون آی ز ابر کان چهره مشعشع تابانم آرزوست»

ای آفتاب حسن و زیباتر از هرچه نور! بدرخش که کام هدایتمان تشنه چشمه کلام توست و نگاه سرگردانمان خواهان درخشش نورانی ات.

گلخندهای پاکت را شکوفا کن؛ ای زیباتر از زیبایی هزار نو شکفته و ای شکوفاتر از هزاران گل زیبا که چشمان کم فروغمان به میهمانی نگاه تو محتاج است!

سبکبال تر از قاصدک ها، پیام آور امید شب زدگان عصر جهالت باش، ای مسافر آسمانی! تو در تقدیر تولّد نورانی ات، خورشید روزگار را تقدیم جهانیان خواهی کرد.

تو در نگاه آسمانی ات، آخرین نگاه آسمان را ذخیره داری و ما چقدر محتاج شکفتن گلِ نگاه تو هستیم.

مولا!

مدینه دلمان را به ورود اختر الهام، شوری دوباره ببخش و ما را نیز در جشن حضور و ظهور، میهمان کن!

آمده ای تا...

خدیجه پنجی

عطر خوش آسـمان هایت، جاری است در حوالی مدینه. بوی دلنواز توست که در گستره خاک پیچیده. در شـریان های زمین، شوق تماشایت جریان دارد.

بهارانه آمدنت خاک را شاعر کرده است. گل و گیاه و درخت، شیوه زیبای آمدنت را به شکوفه نشسته اند.

جهان، جاده های انتظار را دیری است سرگردان است.

کوله بار عشق را به دوش می کشد دنیا به جست وجوی شما.

چشمانت را، جان های عاشق حس کرده اند.

پرندگان ربیع الثانی بر شانه های مدینه، آمدنت را ترانه خوان شده اند.

قدم بر چشم های زمین نهاده ای و جهان را روشن کرده ای. صفا آورده ای به ماتمکده دل دنیا! روشنایی آوردی به شب های بی ستاره اهالی!

ای ستاره دنباله دار! عشق، امروز، در سایبان مهربانی تو منزل می کند. جهان، ده منزل را به بوی خوبت گشته و امروز، به یازدهمین خانه رسیده است.

آمده ای تا جهان، لحظه ای رها در جذبه ای اهورایی، زیر سایه سار امن ولایی ات بیاساید. آمده ای تا قصه انتظار بخوانی در گوش عالم.

آمده ای تا تاریکنای زمان از طلوع خالی نماند. چشم هایت می درخشد چون ستاره ای در آسمان های دلواپسی.

لبخند تو، نشانی باغ های دور از دست است. آمده ای با زلال کلامت تا اهالی، تیر عشق و ارادت بگذارند بر دیوار ولایت، و سِرِّ عشق بشنوند. آمده ای تا ستون شوی به نمای برافراشته شریعت، تا دین در سایه گفتار و رفتارت جان بگیرد.

یا ابا محمد علیه السلام ! در کوله بار حضورت، راز حقیقتی است که اذهان عالم را به هیاهو و تفکر کشانده است.

مدینه، از شانه های عالم بالا می رود.

جهان به هیاهوی جاودانه خیره مانده است. شوقی در رگ های ربیع الثانی می دود.

سلسله جبال عشق، به مهربانی یاد تو تکیه زده است. آمده ای تا «معتمد»ها، در هوای خستگی ناپذیر ایمانت از پا بیفتند، تا میله های زندان، دربارش نیایش های عاشقانه ات جان بگیرند.

آمـده ای تا راز غیبت را فاش کنی از پس پرده، تا در جـذبه لاهوتی و اهورایی کلامت، «فطرس»های نصـرانی، به زانو درآیند ارادت و ایمان را.

آمده ای تا در گستره اذهان «تشیع»، بذرهای نرگس بکاری برای فصل های آینده.

تا دوباره عشق، کوله بارش را به دوش بکشد قرن های طولانی در کوچه انتظار سرگردان باشد.

آمدی، تا امانت را به دست آخرین حجت بسپاری

زمینِ عدالت را دستان با کفایتت به بار نشاند.

حضورت، برکت افشان سفره های مهرورزی و راستی بود.

بال هایت، میله های قفس را تجربه کردند، تا ما پرواز را از خاطر نبریم و آسمان، همچنان شکوه آزادی را به تصویر بنشیند.

نفس هایت مروج دین محمد بود؛ آن هنگام که زمستان تفکر عباسی، جهان اسلام را قبضه کرده بود.

ایسـتادی تـا امـانت خداونـد را به دست آخرین حجتش بسـپاری. کوران سـتم را تـاب آوردی؛ به پاسـداری کرامت انسان؛ که سوره سرخ عشق، این چنین تلاوت می شود.

آیه سیزدهم

خدیجه پنجی

... و شـمارش معکوس فرشـتگان آغاز شـد. فقط چنـد دقیقه به آن اتفاق دلنشـین مانـده است؛ به تفسـیر دوباره قرآن، به ظهور ستاره دنباله دار امامت و به بسم اللّه کتابِ بزرگ ظهور.

فقط تا چند لحظه دیگر در دامن «حدیث»، بهشت خواهد شکفت.

زمین از حضور روشن خدا سرشار خواهد شد و انسان، بار دیگر عظمت پروردگار را به تماشا خواهد نشست.

فقط تا چند لحظه دیگر، مدینه، «کعبه باطن» را در آغوش می گیرد.

صدایی شنیده شد.

آهنگ دلنشین نوزادی، جان آسمان و زمین را نواخت.

فرشته وحی به زمین فرود آمد، سوره انسان دوباره نازل شد و خدا، آیه آیه، حسن را جاری کرد.

آمد؛ سیزدهمین حلقه از منظومه نور، سیزدهمین آیه از سوره عترت و سیزدهمین ساقی میخانه عشق.

پلک گشود و هزار پنجره از نور، به خاکیان بخشید.

پلک گشود و دنیا در حضور نگاه روشنش زیباتر شد.

پلک گشود و حیات، در شریان های ایمان جاری شد.

خاک، ضرباهنگ قدم هایش را شنید و جان گرفت.

زمین، حضور افلاکی اش را حس کرد و آسمانی شد.

و جهان، در سایه امن مهربانی اش پناه گرفت.

کعبه را خبر دهید تا به دور کعبه وجود _ حسن علیه السلام _ به طواف برخیزد.

مدینه را بگویید تا دیده جان، فرش قدم هایش نماید!

کوثر را بخوانید تا عاشقانه زیر پاهایش بجوشد.

به بهشت اجازه دهید تا تمام زیبایی اش را نثار مقدمش نماید.

به زمان فرصت دهید تا قیامت این دقایق مقدّس را به تفسیر نشنید.

صدای مبارک باد فرشتگان، در آسمان ها پیچیده است.

به شیعیان بگویید، دوران فراق و غم به سر آمد.

که ابامحمّد علیه السلام مقدمه ظهور است.

که ابامحمّد علیه السلام، راویِ حقیقت موعود است.

که ابامحمد علیه السلام، سرآغاز قصّه زیبای غیبت است.

از بطن دریا

معصومه داوود آبادی

«کویر تشنه، غرق یاد دریاستسرود رودها، فریاد دریاست

برقص ای ذره! جشن آفتاب استبچرخ ای آسمان، میلاد دریاست»

زمین را بیارایید و ثانیه ها را در عطر شکوفه های عشق بپیچید.

هلهله کنید و پای بکوبید که اینک، یازدهمین فصل کتاب شیعه، با دست های سبز مردی از تبار ملکوت، ورق می خورد.

خوش آمدی، ای بزرگی که سپیده هشتمین روز ربیع الثانی، از چشم های آسمانی تو سر زده است.

می آیی و مدینه، سپیدپوش میلاد خجسته ات، زمین و زمان را به رقص برمی خیزد.

فرشتگان، آمدنت را با لهجه ای ملکوتی، شادباش می گویند و خورشید، مولودی خوان رسیدنت، کِل می کشد و بر دف می کوبد.

می آیی از دامان بانویی بزرگ، از آغوش «حُدَیث»، از بطن دریایی در سرزمین اساطیر؛ دریایی که در صدف جانش، مرواریدی غلتان چون تو را پرورده است.

سینه ات، مخزن اسرار الهی است و شانه هایت دو قله اند که آفتاب، هر روز از ستیغشان سرازیر می شود تا جهان را به روشنی فرا خواند.

ای یازدهمین حجت پروردگار! ای پناهگاه جان های خسته و ای مأمن قلوب دردمند! امروز، مدینه بهشتی ست در عطر نفس هایِ تو شناور و کوچه های شرقی اش، شاهراه اتصال زمین به آسمان و این همه از حضور فرزندی علوی در این خاک پرنده خیز حکایت دارد.

ای خوب!

تو مسیحای دیگری که با انفاس قدسی ات، دل های مرده ما را به زیستن بشارت می دهی، موسایی دیگر که از آستین معصومیتت، نور معرفت جاریست.

می آیی و عصای معجزه بر نیل استبداد می کوبی. اینگونه است که فرعون های شب کور زمان، تاب دیدن عشیره خورشید را ندارند.

تو آن منظومه بهار و نسیمی که سرداندیشانِ خزان سیرت، روح شکوفه فامت را در پشت حصارهای پولادین زمستان محصور می خواستند و بال های بلندت را زمینگیر و زخمی؛ بی خبر از اینکه:

«بـا سنـگ ها بگـو کـه چه اندیشـه می کنند

حـتی بـدون بـال، کبـوتـر کبـوتـر اسـت»

تو می آیی و این چنین نهالی دیگر از خاک معطر امامت، سر بر می کند.

امام آینه و عشق

معصومه داوودآبادی

این بوی یاس، از سمت کدام کوچه می وزد که مدینه را اینچنین مدهوش کرده است؟!

او می آید و ربیع الثانی، هشتمین روزش را قد راست می کند.

آسمان می چرخد و فرشتگان، دف زنان و هلهله کنان به چشم روشنی «حُدیث» می آیند.

تو می آیی و خانه «هادی آل محمد صلی الله علیه و آله» را ستارگانی بی شمار، قرق می کنند. خاک، نفس می کشد و پنجره های شهر، دل به آفتابی می سپارند که از چشمان علوی تو می درخشد.

نگاه کن، ببین چگونه بادها خبر آمدنت را در چهار گوشه جهان، فریاد می کنند، گرچه تو بزرگ تر از آنی که در محدوده یک خبر شنیده شوی.

رنگین کمان ها، آسمان را طاق نصرت بسته اند. پرندگان به مبارک باد تولدت برفراز درختان، سرود شوق می خوانند.

ای امام آینه و عشق! اگر تو نبودی، زمین در بهت بی کسی اش سرگردان می ماند.

این همه سپیدار و صنوبر از جوشش رودخانه تو سر بر ابرها می سایند.

تبار عاشقت را سیب های سرخ نجابت، خوب می شناسند.

شیعه تو را دارد که این گونه سربلند، بر تارک زمین و زمان ایستاده است.

نامت، قفل ثانیه ها را می گشاید.

کلامت، آشتی دهنده آب و آتش است.

بیست و هشت بار، بهار از نفس های تو به شکوفه نشست.

امامت شش ساله ات، خواب راحت را از چشمان عباسیان ربود.

اینچنین بود که بال هایت را میان قفسی محصور کرده بودند به این خیال که پرندگی ات را از یاد ببری.

آنان ارتفاع نگاه بلندت را نمی فهمیدند؛ نمی دانستند که حصار تن را شاید، ولی روح و جان را نمی توان به اسارت درآورد.

ای حجت یازدهم! هنوز سیمای ستاره بارانت در قاب دل های عاشقانت آویخته است.

هنوز بوی یاس سخن هایت، شیرازه کتاب های آزاده زمین است.

نخل های راستی، سایه تو را بر سردارند.

تو ورد زبان مهربان پروانه ها خواهی ماند.

درود و سلام خداوند برتو و بر سلاله آینه سانت باد!

پدر انتظار

سودابه مهیجی

تنها تو می توانستی پدر انتظار باشی. تنها تو می توانستی از ادامه دامان سبزت، موعود را به خاک بیاوری و دل نگرانی های جهان را پایان بخشی. تنها تو می توانستی در بیست و هشت بهار کوتاه، زمین را برای غیبت طولانی بهاران حقیقی، آماده کنی و آفتاب گردان دل ها را به سمت یک خورشید، یک انتظار بگردانی. چه خوب شد تو آمدی. چه خوب شد که آغاز شدی تا در سال هایی نه چندان دور، آغاز منجی عالم را سبب باشی. چه خوب که تو از راه رسیدی تا در آن سال های حبس و حصار، تسلای امام تنهای زمین باشی که پدر در خانه تنگ خویش، در خانه ای که از همه سو گوش ها دزدانه به شنیدن اسرارش ایستاده بودند، بی صدا در گوش تو نجوا کند و ادامه راه خویش را به چشمان رازدار تو بسپارد.

حالا که آمده ای، پدر با خیال راحت، خستگی هایش را در کوله بار رفتن می ریزد و به پایان رنج های زندگی می اندیشد. حالا که آمده ای، پدر شتاب دارد که ردای امامت و ولایتش را بر شانه های نوظهور تو بپوشاند و کبوترانه، دنیای ستمگر را رها کند به قصد آسمان.

پـدر در هر لحظه قـد کشـیدن، تو را به تعجیـل، دعـا می کنـد و بی قرار چشم هـای در گهواره خفته توست تـا بی درنگ به پا خیزی و مهیّای امـامت زودهنگـام شوی. بلنـد شو که گهواره برای بال پرواز تو تنگ است. تو از همین آ غاز، در هیئت مردی متولد شده ای که باید در چند صـباح کوتاه عمرش، رویاهای بلند زمین را محقق کند. تو مجالت اندک است. از همین لحظه، رو به روی دنیا بایست تا بشناسندت. تا بشنوند و ببینند آینده روشن هستی را که در چشمان تو برقی نهانی دارد.

از همین حالاـ قصه انتظار را برای خاکیان بگو و خبر تولـد دست هایی را که آینـده ساز کائنات پروردگار است، با مردمان در میان بگـذار و وعده های راستین خداوندت را در گوش های محرم زمزمه کن! تاریخ بزرگی از نسل عصـمت تو در راه است؛ حـادثه ای مفصـل، آیـتی پرتفسـیر که تنهـا تو طلیعه ظهورش را توضـیح می توانی داد و شـرح پیش از وقوعش را تنهـا، کلاـم ولایت تو می تواند ابراز کند.

«موعود»، فرزنـد توست. مردی که نامش را تمام وعـده های آسـمانی از ازل، بر زبان آورده انـد و به انسان آموخته اند، مردی که رسـیدنش را تمام پیامبران، از آغاز لحظه شـمرده اند و دعا کرده اند، فرزند توست. این «نباء عظیم» را باید گوشـزد کنی به تمام آنان که حامیان عشق تواند، به تمام آنان که ولایت حق را سـینه به سـینه و نسل به نسل دنبال کرده اند. دلدادگان عترت، حق دارند پدر موعود خویش را بشناسـند. عاشـقان اهل بیت رسول، باید بدانند ولادت موعود به قدر یک نسل، یک دل، یک ذریه خجسته، نزدیک تر شده است.

میلادت مبارک که میلاد تو؛ یعنی مقدمه انتظار؛ یعنی فجر صادق تولد مهدی؛ یعنی آغاز چشم به راهی. تنها تو می توانی پدر انتظار باشـی. بگذار تمام روزگار سـر بر دامان تو بگذارد و در پیشواز خورشـید، از همین لحظه طلوع چشـمان تو اشک بریزد. بگذار انسان از هم اکنون، در نسـیم میلاد تو، عطر نرگس وار نیمه شـعبان را حس کند. آه! تو آمده ای و از امروز، تمام جمعه ها در ذهن آتیه زمین، دل شوره دارند.

تداوم چشمه جوشان کوثر

نزهت بادی

آمدنت، چقدر ما را به آن خلافت معهود ازلی نزدیک کرد؛ به آن منجی موعود جهانی که هر سرزمینی به آیین خویش، انتظارش را می کشند و با آداب قومی خود، به راهش دل می سپارند.

وقتی تو آمدی، فاصله ما تا آخرین اختر آسمانی کهکشان ولایت، آن قدر کم شد که احساس می کردیم با چشم چرخاندن در آسمان نگاهت، می توانیم نور ستاره ای که سال ها بعد خواهد درخشید، در دالان تاریک دلمان بتابانیم.

در میلادت رازی نهفته بود که حتی دشمنان دیرین آل طه را وادار می کرد تا در تلاش بیهوده خویش، دست به هر کاری بزنند، شاید بتوانند آفتاب را پیش از طلوعش، در عمق شب خفه کنند.

تو برای دشمنان دین خدا، فقط یک امام از نسل علی مرتضی و زهرای مرضیه علیهما السلام نبودی؛ تمام ذخیره خدا و بقیه الله در وجود تو به هم پیچیده بود.

میلادت، تداوم چشمه جوشان کوثر پیامبر بود و حجتی زنده بر مانایی نسل خاتم رسل.

اگر هیچ کس نداند؛ ما این راز را خوب می دانیم که تو پدر سواری که تازی هستی که زمین زیر پایش فقط یک قدم است و آسمان بالای سرش فقط یک نگاه!

اکنون، تو آن واسطه نورانی میان ما و منجی معجزه گر جهانی؛ پس به آن رازهای ناگفته میان پدر و پسر، سوگندت می دهیم که دست ما را در دست آن یگانه ترین یار بگذاری!

تولد دیباچه انتظار

سیده طاهره موسوی

گل هایی به طرح انتظار و عطر صلوات، از دریچه نورانی عرش به سمت سامرا سرازیر می شود. حلقه ای از نور خانه ای از سامرا را روشن کرده است؛ نوری که خجستگی وجودش، کهکشان ها را از ذوب و تاریکی در می آورد.

فرشتگان با چهره ای فرحناک و بانشاط، بال در بال همدیگر و آیاتی نقش بسته از انتظار بر پیشانی شان، به طواف خانه چلچراغ هدایت می آیند. گویی بر بال هاشان اتفاقات ۲۸ سال زندگانی و پس از آن، سالیان سال انتظار تصویر شده است. خوشحال تر از همه حُدیث است که پس از افتخار همسری هادی امت، اینک باید از افتخار تولد یازدهمین شاخه طوبی بر خود ببالد. شادمانه هایت جاودان بانو!

آمده است در زمانی که هاله ای از شک و تردید اعتقادات را فراگرفته و سقف و سدی از خفقان و زور عباسیان بر اندیشه ها سایه انداخته بود. عِدل «ن وَالْقَلَمِ» آمده است تا جهالت بر دوران سراسر تاریک بنی العباس مستولی نشود.

آمده است تا پس از پدر بزرگوارش جاده هدایت را همیشه فروزان نگاه دارد.

آمده است تا ابرهای تردید را کنار بزند و قلب ها را در خورشید ایمان پناه دهد.

آمده است تا رسم پرواز را به پروانه هایی بیاموزد که به رسم آموختن بر گرد دانشش حلقه زده اند.

آمده است تا ستاره هایی را به دیده بانی بگمارد تا بیکرانه های شیعه همواره فراخ تر شوند.

آمده است تا اسیرشدگان در زندان عقاید باطل را با کلید منطق و باوری نیک و سرشار از نور برهاند.

آمده است تا با تدبیر علوی اش طومار ظلم و ستم عباسیان را مچاله کند. آمده است تا پاسخ تناقضات هزاران اسحاق کندی بشود تا همگان در مقابل خورشید علمش زانو بزنند.

... و آمده است تا معنا کند گلواژه انتظار را!

خوش آمدید، مولا جان! تماشاکده چشمانم زلال قلم

تو از فراسوی نور می آیی؛ تا همچنان، چشمه ساران امامت، جوشان باشد و تو یازدهمینِ آنان باشی. قلم آفریدگار، پیکره ات را به همراه زیبایی ظاهر و باطن، ترسیم کرد و دلربایی و صورت و شکوه معنی را یک جا در تو گرد آورد:

جمع صورت با چنین معنیّ ژرف

نیست ممکن جز ز سلطانی شگرف

مِهر تو، چون خورشید، دوست و دشمن را فرا می گرفت و نسیم وجودت، حتی کینه توزان را نیز نوازش می کرد.

شکوه تو که به رنگ خدا بود، دشمنانت را هم به فروتنی وامی داشت و جلالت، بدخواهان را مرعوب خویش می ساخت. نه تنها دل های دوستان، که دل های دشمنان را هم _ با آنکه به انکارت برخاسته بودند _ ربودی.

آری، دل های آدمیان، چندان هم در اختیارشان نیست و هر جا که با جمالی آسمانی روبه رو شوند، از کفشان برون می رود و به نظاره آن زیبایی می پردازد.

یازدهمین امام! تو از جمله آن جمال های آسمانی بوده ای که کنار دل های دوستان، دل های دشمنان نیز به تماشای تو می آمده، تو را تعظیم می کرده و بی اختیار، لب به ستایشت می گشوده اند.

زیباترین تصویر خلقت

سیدعلی اصغر موسوی

شکوفه در شکوفه، گل در گل؛ برقصان گل هایت را «مدینه»، تا غنچه های لبخند در تبسّم شادی، جشن بهارانه «ربیع الثانی» را عطرآگین کنند!

برقصان گیسوان نخل ها را که سرشار از کرامت آسمانی و سرشار از عشق زمینی اند!

برقصان نسیم خنیاگر عشق را که از بهشت «صلوات» می تراوند!

برقصان ابرهای عنایت را که آکنده از سایه ولایتند!

امروز عشق، «زیباترین تصویر خلقت» را به نمایش می گذارد؛ تصویری که تمام نگاه ها را به سمت مدینه بر می گرداند و جهانِ نگران از عدالت را وعده «امامت» می دهد.

امروز، خانه امامت از عطر وجود «حسن»، مولود زیبای ولایت، آکنده است و امام عشق و هدایت، چشم در چشم او، یاد و خاطره حضرت مجتبی علیه السلام را مرور می کند!

امروز، خانه هدایت به شادباش تداوم امامت، گلباران است و عطر صلواتِ فرشتگان، مشام زمین را می آشوبد.

لحظه ها، لحظه های سبز؛ لحظه ها، لحظه های آبی؛ مثل حضور بهار، سرشار از شکوفایی اند و مثل دریا، در نگاه آسمان ها جاری!

و عشق، امروز عظمت علوی را به نمایش گذاشته است؛ عظمتی که از حدیث سبز «لَولاـک» آغاز شد و به اولین نوروز سبزِ ظهور، ختم خواهد شد، عظمتی که ماندگارترین تصاویر «وجه اللهی» را در قالب بشر به جهان خاکی عرضه می دارد.

آن که می آید، واسطه قیام «حضرت قائم (عج)» است، پدر «انتظار» است.

آن که می آید، «یازدهمین چلچراغ» هدایت است که پروانگان گم کرده راه را به خود جذب می کند و از گرمای وجودش نور معرفت می بخشد!

آن که می آید، شکوه آسمان، عظمت زمین، صداقت ایمان و نجابت آب است.

بهار از نامش شکوفا و عشق از یادش لبریز است!

بی دلان خرده جانی که نثار تو کنند

نمِ آبی که ندارند، به دریا بخشند

«السلام عَلَیْکَ یا وَلِیَّ النِّعَمْ. السلام عَلَیْکَ یا أَبَا الإِمامِ المُنْتَظَر». (۱)

سلام بر لحظه های سبز تولّدت که آکنده از عطر بهشت و نشانه قدرت خداوند در خلقت لایزالی اش است.

سلام بر زندگی کوتاهت که اگرچه در خلوت زندان ها گذشت، امّا همچون خورشید سرشار از تابش هدایت بود.

سلام بر شهادتت که نشانه عظمت تو در سیر الی الله و اندوه واره چشمانِ پر از اشک حضرت ولی عصر (عج) بود.

درود بر آن لحظه ای که دریای شفاعت خواهی بود.

مولا جان! به شادباش امروز، دستگیرمان باش!

در مقامی که شفاعت خطِ آمرزش هاست

جرمِ مستان، به صفای دل مینا بخشند (۲)

۱- زیارت حضرت، مفاتیح الجنان.

۲- بیدل دهلوی.

ص:۱۱۰

شرقی ترین شکوه

اکرم کامرانی اقدام

امشب، الفبایِ امامت در مرز تکامُل است.

امشبْ، یازدهمین سالگردِ میلادِ زندگی است.

ماه، می سُراید یازدهمین بیتِ قصیده هستی را و فریاد می کند در گوشِ خاموشی های شعر.

ذراتِ هستی به نظاره نشسته اند شَرقی ترینِ شکوه را در پَس کوچه های «سامرا».

سروها از پشت دیوارهای شَب، قد بر افراشته اند به تماشای اعجازی دیگر.

پایان گرفته است؛ نگرانیِ ریشه دوانده در شریان های خاک.

این شبنمِ اشک است که می غلتد بر گلبرگِ گونه های «سوسن»،

گلی که ثمره زندگی اش با طلوع لبخندهای شکوفه گسترِ فرزندِ علی به بار نشسته.

ثانیه ها را بگویید، شتابزده و گریزان به یاریِ چشمانِ نَجیبِ «حُدَیثْ» بشتابند.

صدای باد، در سینه آسمان حبس شده است.

هیچ صدایی نیست؛ جُز نوای گریه کودکی معصوم در حوالیِ ملکوتِ خانه علی.

«حُدَیثْ»! کودکِ تو حدیث مکرّرِ پاکی هاست و شیرین ترین حادثه ها در بطن تاریخ.

«حُدَیثْ»! چشم بگشا که نوزاد امروزِ تو، پدر عدالتِ مُجَسَّمِ فرداست و بانیِ تمامِ رادْمردی ها.

خوب نگاه کن، یا «ابوالحسن»!

این چشم های معصوم، انوارِ تابناکِ رسالتِ تو را تا کُنجِ زندان های تاریک و نمور «معتمد» نیز با خویش خواهند کشید.

شادباش که تا فتحِ دروازه های نور، راهی نمانده است.

ای سوارْ بر مرکب راهوارِ رسالت.

تو آمدی تا اعجازِ کلامت، برای همیشه، چراغ درخشانی شود، آویخته بر سقفِ معنا.

تو آمدی تا هزاران نفر از جویِ زلالِ عرفانِ تو بنوشند و مست از باده عشقِ تو شوند.

بیا که تا فتح دروازه های نور، راهی نمانده است.

شما درست می گفتی

سید حسین ذاکرزاده

شما درست می گفتی، «سُرّ من رَأی»، برخلاف نامی که برایش نهاده بودند، جایی نبود که با دیدنش دل کسی شاد شود. جایی نبود که لبخند، مهمان لبی باشد و مهر، مهمان دلی. جایی نبود که کبوترانش به راحتی بنشینند میان آرامش صحن خانه و مردمانش باامنیت، سر بر بالش شب بگذارند. جایی نبود که سکه های زرد و سفید، روزی روزگار خوش مردم باشد. اگر هم خوشی بود، برای مردم دل خوش به وعده های بی پایه و ادعاهای بی اساس بود؛ برای مردمی که به جای خورشید، دلشان را به سوسوی فانوس نیمه مرده ای خوش کرده بودند، برای مردمی که نمی دانستند و نمی توانستند از سرچشمه زلال حقیقت سیراب شوند. ازاین رو، گرفتار تبِ مرداب شده بودند؛ گرفتار آب گندیده بی حرکتی که توان خلاصی خودش را هم از تنگی برکه نداشت.

«سُرّ من رأی»، جایی نبود برای زندگی مردان آفتاب؛ جایی نبود برای عروج نهال هایی که سجاده شان را به سوی نور می گستراندند.

شما درست می گفتی، هیچ کس از پدران شما به اندازه شما مورد تردید قرار نگرفت. هیچ کس به اندازه شما مجبور نشد برای اثبات مسئولیتی که خداوند بر دوشش نهاده بود، این قدر بکوشد. هیچ کس این همه نشانه را برای یافتن مسیر، در جاده نگذاشته بود. هیچ کس این قدر فانوس معجزه، روشن نکرده بود.

طلوع فراگیر

محمد کامرانی اقدام

شرقی ترین شکوفه های شکوه، دامن دامن از آسمان مدینه می بارید و شادباش فرشته های شکوفه پوش، نثار لحظه های زردرنگ و زنگار خورده زمین می شد.

شب برات بود و سپیده دمِ برکات. آفتاب از همه سوی لحظه ها، طلوع می کرد تا زمانه به درک عمیق روشنایی برسد. مدینه غرق در شادی بود و ربیع الثانی غوطه ور در سروری ناگزیر. پروانه های شوق، پی در پی می آمدند و شالی از پرواز بر دوش نسیم می افکندند.

درخت ها تا پرنده شدن قد می کشیدند و لحظه های سرنوشت ساز، در شوق، جوانه می زدند. بوی خوش نسیم نیایش، سرتاسر جهان را غرق در آهنگ شکوفایی کرده بود. ولایت سبز حضرت امیر علیه السلام یک بار دیگر در تبسم معصومانه طفلی، تجلی کرده بود و خنده های پی در پی «ابومحمد» تازه ترین شعر مولا را می سرود و سرشارترین اشتیاق به دریا پیوستن را به جریان در آورده بود. جوّ مدینه، ابری ناپایدار بود و قلب ولایت به قرصی مهتاب شب های شیدایی بود.

مدینه، عطرآگین عطوفت و طراوت لطیف اطلسی ها بود. مدینه آبستن نور بود و «ابومحمد» می آمد تا هویت هول انگیز شب صفتان را روشن کند. «ابومحمد» می آمد تا تنفس خوش بویش، جایگزین تعفن رایج حجاز شود.

«ابومحمد» می آمد تا تبسم را به انسان تعارف کند.

«ابومحمد» می آمد تا تردید در خاک خیال تاریخ ریشه ندواند که روشنی، اولین اصلِ حقیقی زیستن است. «ابومحمد» می آمد تا «معتمدها» را به تماشای فروپاشی شیطان و عصیان دعوت کند. «ابومحمد» می آمد تا تمام ناباوری های ناباور را به کمال کدورت ناپذیر و زاینده خویش فراخواند. «ابومحمد» می آمد تا پشت میله های زندان را خم کند. می آمد تا خمی به ابرو نیاورد. می آمد تا تمام سیاه چال ها را در معرض تابش آفتاب سیمای خویش قرار دهد، می آمد تا زنبق ها در تاریک ترین لحظه ها برویند. می آمد تا پشت میله های زندان را خم کند، میله هایی که هیچ زمانی آسمان را درک نمی کنند و چشمه را نمی فهمند. «ابومحمد» می آمد تا حقارت به اوج تاریخ رسیده را خط بطلانی بکشد. «ابومحمد» می آمد تا زمینه ساز طلوع فراگیر زندگی باشد. از پشت پرده با خلق، سخن می گفت تا نقش پرده غیبت را بر ضمیر روشن دلان هوشیار، حک کند. از پشت پرده با خلق، سخن می گفت تا غربت خویش را بپوشاند و زمینه ساز غیبت آخرین حجت خداوندی باشد. «ابومحمد» می آمد تا هزار توی دلهر و هراس را با گام های استوار خویش به لرزه درآورد. می آمد تا تشنه ترین مدارهای مداوم را اسیر جاذبه کهکشانی خویشتن سازد.

«ابومحمد» می آمد پابه پای ذوالفقار علی علیه السلام ؛ می رفت شانه به شانه قافله سالار کربلا و می ماند پهلو به پهلوی فاطمه علیها السلام

همیشه پـا در رکـاب انتظار بود و چشم انتظار پا در رکاب ترین لحظه ها. سـینه اش موج خیز التهاب بود و شانه اش، تبعیـدگاه زنجیرها، آن قـدر زلال بود که در حسـرت تمام رودها جاری بود. آن قـدر آرام می شـکست که قلبش بدون صدا ترک برمی داشت. آن قـدر سـتاره بود که تمـام شب هـا، رؤیایش را به خواب می دیدنـد و آن قـدر «محمـد صـلی الله علیه و آله» که «ابو محمـد» شـد. زمـانه از یـاد نخواهـد برد که چگونه با برهانی بارانی و لطافت روحانی خویش، «فطرس نصـرانی» را اسـیر جـذبه لاهوتی و غرق در شگفتی سرشار خویشتن نمودی؛ آن چنان که تا آخر عمر ملازم تو بود و پا در رکاب محبت تو.

آن زمان که «معتمد» می خواست تو را در «برکه السباع»، طعمه کینه ورزی خویشتن کند، عطر عطوفت و کرامت امامت بودکه در حضـور تـو موج می زد و حـتی سـنگ هـا را در برابر تو به تواضع وا می داشت؛ چه رسـد به فطرت شـیرهای بیشه تصـرف. تاریـخ به خـاطر دارد که تو ایسـتادی و نمـاز به جای آوردی، آن زمان که شـیران در قفس تسبیـح تو را می کردنـد و شـغالان بیرون از قفس، نفس های منفور و کینه پرور خویش را می کشیدند و در آتش انتقام می سوختند. آری! «ابومحمد» آمد تا این بار، شرقی ترین شکوفه های شکوه، دامن دامن بر آسمان مکه ببارد و جهان تشنه را از این انتظار طولانی وا رهاند.

عزیزت می داریم

به آفتـاب می انـدیشم که جهـان، قرن هـاست انتظـارش را تاب آورده است؛ به سپیـدارانی که از پس عمری خزان، به بهار می پیوندنـد. ای بزرگ، ای پـدر آخرین حجت خداوند! عزتمان را با گام های دوباره فرزندت، معنی می کنیم و روزهای روشـن آینـده را در نگـاه آسـمانی اش می جوییم. تو آن رودخانه ای که دریا می زایـد و اقیانوس می پرورد؛ آن سـتاره ای که چشـم انـدازش، کهکشانی بی بدیل است. عزیزت می داریم؛ که شانه های تنهایی مان را پناهگاهی و چشـمان مه آلودمان را به جاده های آفتابی ایمان می رسانی.

زیرنویس

• روز جمعه، هشتم ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ ق، در تاریخ پرافتخار مسلمانان، روزی به یاد ماندنی است.

• هنوز بیست بهار از عمر شریف امام هادی علیه السلام نگذشته بود که شهر مدینه، شاهد ظهور و تولد امام حسن عسکری علیه السلام شد.

• .امام عسکری علیه السلام ستاره درخشانی از منظومه نور و عصمت است.

• در تمام سال هایی که امام حسن عسکری علیه السلام در شهر سامراء می زیست، تحت فشارسیاسی و زیر نظر حکام وقت بود.

• امام عسکری علیه السلام در صحنه های اجتماعی ـ سیاسی نیز برای حق باوران و عدالت جویان الگویی جامع است.

• تحمل شجاعانه در زندان و سازماندهی شیعیان و حفظ آنها از طاغوت زمان،بخشی از اقدام های آن امام راستین در عرصه های سیاسی است.

• یکی از روشهای امام عسکری علیه السلام در مبارزه با خلفای ستمگر، ایجاد رابطه عمیق با شیعیان است.

• حضرت امام عسکری علیه السلام مدت شش سال اقامت خود در سامراء، یا در حبس بود و یا اگر آزاد بود، تحت نظر و ممنوع الملاقات بود.

• امام حسن عسکری علیه السلام در مدت شش ساله امامت خود، شاگردان زیادی را تربیت کرد.

• احمدبن اسحاق اشعری قمی، سید عبدالعظیم حسنی، فضل بن شاذان از جمله شاگردان برجسته و مشهور امام حسن عسکری علیه السلام هستند.

• امام حسن عسکری علیه السلام در طول مدت امامت خود، نامه های زیادی به شخصیت ها، شهرها و کشورهای مهم اسلامی نوشته که تعدادی از آن ها برای کشور ولایت مدار و بزرگ اسلامی ایران بوده است.

• امام حسن عسکری علیه السلام در دوران زندگی کوتاه خود، با شش تن از خلفای عباسی هم عصر بود که هر کدام از آن ها، از دیگری فاسدتر و ستمگرتر بودند.

• در عصر امامت امام عسکری علیه السلام قیام های فراوانی از سوی علویان بر ضد دستگاه عباسی شکل گرفت. علت این انقلاب ها و قیام ها، ظلم و فساد بی پایان خلفای عباسی به مردم و علویان بود.

• در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، شیعیانْ در مناطق مختلف و شهرهای متعددی مانند کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آوه(در ۴۵ کیلومتری قم)، مدائن، خراسان، شهری و... گسترش یافته و در آن ها سکونت داشتند.

• امام حسن عسکری علیه السلام یکی از بزرگ ترین مفسران قرآن کریم به شمار می آمد که قرآن را به صورتی ساده و روشن، برای شیعیان خود تفسیر می کرد.

• سلام بر تو ای مولای من، ای ابامحمد حسن بن علی، هدایتگر مردمان و هدایت یافته به حق. (بخشی از زیارتنامه امام حسن عسکری علیه السلام)

• سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان و ای فرزند زهرا. سلام بر تو ای گشایش قلب اندوهناکان. (بخشی از زیارتنامه امام حسن عسکری علیه السلام)

• سلام بر تو ای گنجینه علم وصی رسول خدا. سلام بر تو ای کشتی حلم و سلام بر تو ای پدر بزرگوار امام منتظر. (بخشی از زیارتنامه امام حسن عسکری علیه السلام)

• گواهی می دهم که تو نماز و دیگر ارکان دین را به پاداشتی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر فرمودی. (بخشی از زیارتنامه امام حسن عسکری علیه السلام)

• از خدا درخواست می کنم که به واسطه شما، دعایم را مستجاب کرده و مرا از یاران و پیروان حق و از دوستان و محبانتان قرار بدهد. (بخشی از زیارتنامه امام حسن عسکری علیه السلام)

• امام عسکری علیه السلام بخشی از دوران امامتش را در زندانهای طاغوتیان عباسی به سر برد.

• یکی از خصوصیات عصر امام حسن عسکری علیه السلام، تحکیم نظام رهبری مرجعیّت در میان شیعیان است.

• عثمان بن سعید عَمری، یکی از ستونهای نظام مرجعیّت دردوران امام حسن عسکری علیه السلام است و ائمه نیز به جایگاه او اشاره کرده اند.

• از جمله اقدامات مهم امـام حسن عسـکری علیه السـلام، در زمینه سـازی غیبت امام زمان (عـج)، طرح پیشاپیش مسأله غیبت بود.

• امام عسکری علیه السلام، برای مهیا نمودن ذهنیت مردم و خصوصاً شیعه، درباره امر غیبت، شیوه نهان سازی خود را بیش از آنچه در زندگی امام هادی علیه السلام، مورد توجه بود، به کار گرفت.

• یکی از اقدامات امام حسن عسکری علیه السلام، برای زمینه سازی غیبت، ایجاد سازمان وکالت و تقویت آن بود.

• اهتمام حاکمیت عباسی در عصر غیبت برای شناختن اعضای نهاد وکالت، نشان از وجود نقش سیاسی این نهاد دارد.

• فرهنگ باور به امام غایب و رجوع به نائبان در میان شعیه، توسط امام حسن عسکری علیه السلام نهادینه شده است.

• دوران امـام یازدهم، یکی از دوران های سـخت و دشواری بود که افکار گوناگون از هر سو «جامعه اسـلامی» را تهدیـد می کرد.

• امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را علامت ایمان و شعار شیعه می داند.

• امام حسن عسکری علیه السلام: مؤمن برای مؤمن، برکت و بر کافر، اتمام حجّت است. (تحف العقول، ص۴۸۹)

• امام حسن عسکری علیه السلام: تواضع و فروتنی، نعمتی است که بر آن حسد نبرند. (تحف العقول، ص۴۸۹)

• امـام حسن عسـکری علیه السـلام: صورت نیکو، زیبـایی ظـاهری است، و عقل نیکو، زیبایی باطنی است. (بحارالانوار، ج۷۸، ص۳۷۷)

• امام حسن عسـکری علیه السـلام: تمام پلیـدی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن دروغگویی است. (بحارالانوار، ج۷۸، ص۳۷۷)

• امـام حسن عسـکری علیه السـلام: دو خصـلت است که بهتر و بالاـتر از آنهـا چیزی نیست: ایمـان به خـدا و سود رسانـدن به برادران. (تحف العقول، ص۴۸۹)

شعر

باران

سودابه مهیجی

لبخندِ خدا بر دل ما تا بارید

صبح ابدی بر شب دنیا بارید

لب تشنه یک جرعه بشارت بودیم

باران ولادت تو بر ما بارید

امام یازدهم

حسین حسینی

ظهور کرد ز الطاف قادر مطلق

امام یازدهم عسکری شه برحق

محیط گشت ز نور جمال او روشن

جهان گرفت ز فیض وجود او رونق

ز بهر کشتی دین ساحل نجات بُوَد

میان موج خطر لنگری است بر زورق

کسی که باده مهرش به کام جان ریزد

به حقِ حق که وجودش به حق شود ملحق

به روی بازوی فرزند او امام زمان

نشانه زَهَقَ الباطل است و جاء الحق

عدالت شه غایب اگر شود ظاهر

چه می کنند گروه به باد داده ورق [(۱)]

صبح

سودابه مهیجی

گل ها خبر از صبح ولادت دادند

خورشیدِ دمیده را شهادت دادند

۱- گلواژه، ج ۲، ص ۲۱۵.

چشمانِ دچار ظلمت غم، کم کم

خود را به تماشای تو عادت دادند

دلخوشی

سودابه مهیجی

آنان که به انتظار فرزند تواند

امروز خبرگزار لبخند تواند

عمری است که دل به راه آن منجی عشق

دلخوش به رضایت و خوشایند تواند

عیدی

مجید منصوری

در شادی به روی مردم دنیا واشد

مولد غنچه شد و فصل اقاقی ها شد

ماه زیبای مدینه تو دل تاریکیا

کودکی، لاله رخی، میوه هفت آسمونا

کودکی با همه خصلت مردان خدا

پسر پاک نقی هَدِیّه خوب خدا

یا حسن عید تو امروزِ وُ دل عیدی می خواد

عیدیمون باشه همین که آقامون مهدی بیاد...

نور محض (۱)

مهدی زارعی

در قتلگاه شعر، قلم از عزا نوشت

با واژه های مرده خود، مرگ را نوشت

امانه با حروف؛ فقط با سه نقطه از

نفرین و لعن ممتد و بی انتها نوشت

۱- یک حلقه از زنجیره به هم پیوسته غزلی برای چهارده معصوم علیهم السلام .

از مرد روزهای کسی نیست، نیست، نیست.

از سال های طی شده در انزوا نوشت

از خانه ای بنا شده در چشم مخبران

از بند و حبس و پچ پچ جاسوس ها نوشت

از «باد»های شوم سیاسی و شاخه ها

از «بید»های سست به هر سو رها نوشت

از کاخ های ساخته از خشت های مرگ

از مرگ های مخفی بی خون بها نوشت

از هر سؤال سرّی و تفتیش این و آن

از هر چه کیست؟ چیست؟ کجا؟ کی؟ چرا؟ نوشت

بس که به نام «خیر» پر از «شر» شد این غزل

«شیطان» قلم به دست گرفت از خدا نوشت

تا اینکه با تولد آن نور محض محض

شر را و خیر را قلم از هم جدا نوشت

شاعر لباس کهنه به تن، کاسه ای به دست

او را نوشت شاه و خودش را گدا نوشت

آن وقت بی صدا و پس از صیحه قلم

ابری حضور صاعقه را در هوا نوشت

بعد از حضور صاعقه در بین واژه ها

هر واژه پیش چشم قلم سوخت تا نوشت

دیگر قلم تحمل این شعر را نداشت

برگشت سطر اول و از ابتدا نوشت

حکایت

به خاطر ما احترام کن

یکی از سادات جعفری به شراب خواری و می گساری شهرت داشت. روزی کارش به «احمد بن اسحاق اشعری» ــ وکیل امام حسن عسکری علیه السلام ــ در قم افتاد. احمد بن اسحاق با تندی با وی برخورد کرد و وی را به خانه خود راه نداد.

مدتی بعد احمد بن اسحاق در راه سفر حج به دیدار امام در سامرا شتافت، ولی امام ایشان را به حضور نپذیرفت و وقتی علت را جویا شد، فرمود: برای چه پسرعموی ما را از در خانه ات راندی؟ احمد گفت: او شراب خواری می کرد؛ به منزلم راهش ندادم تا توبه کند.

امام فرمود: آیا احترام و اکرامی که در حق سادات می کنی، به سبب وجود خودشان است یا از آن جهت که به ما مربوط هستند؟

احمد گفت: بلی! به سبب وجود شما و اجداد مطهر شما.

امام فرمود: پس چاره ای جز احترام و اکرام نداری، اگر آنان را حقیر شماری دچار زیان خواهی شد.

احمد بن اسحاق پس از بازگشت با گرمی از آن مرد شراب خوار سادات دیدن کرد و وقتی آن مرد علت را پرسید، ماجرای دیدارش با امام حسن عسکری علیه السلام و توصیه های ایشان را بازگفت. سید شراب خوار از کردار زشت خود شرمگین و پشیمان شد و توبه کرد و هرچه شراب داشت به دور ریخت و در زمره نیکان و پرهیزکاران درآمد. (۱)

لطف شما شامل حال من باشد

رقیه ندیری

دل پری از برادرش داشت. همیشه مردم بین او و برادرش ابامحمد فرق می گذاشتند. با اینکه هر دو پسران امام هادی بودند، ولی ابامحمد بود که با احترام یاد می شد. مردم

۱- نک: همان، صص ۷۰۸ و ۷۰۹.

به خانه اش می رفتند و از او می خواستند برایشان دعا کند و گره از کارشان بگشاید. سؤال های دینی و علمی خود را نیز همیشه نزد ابامحمد می بردند.

او نیز همراهانی داشت، هنگامی که بهره ای از مال دنیا داشت، دورش را می گرفتند و آنگه که تنگ دست می شد، حالی از او نمی پرسیدند.

دل پری از برادرش داشت و تصمیم خود را گرفته بود. آن روز مثل همیشه کنار معتمد، خلیفه عباسی نشسته بود و از ظرف های بلورین، میوه برمی داشت و به دهان می برد. معتمد گاهی با او هم کلام می شد و گاهی با کنیزکانی که در اطرافش بودند، صحبت می کرد.

تصمیم خودش را گرفته بود. صبر کرد تا معتمد دوباره به او توجه کند. چند دقیقه بعد که معتمد برای برداشتن میوه به سمت او برگشت، لبخندی زد و گفت: سرورم! خواهشی از شما دارم. معتمد پرسید: چه شده؟ تنگ دست شده ای؟ جعفر با فروتنی گفت: نه، لطف شما همیشه شامل حال من بوده است.

امروز خواسته ای دیگر از شما دارم. خلیفه سری تکان داد و گفت: بگو! جعفر گفت: می خواهم مقامی را که برادرم ابامحمد علیه السلام در دربارت دارد، پس از او به من ببخشی! صدای خنده معتمد در تالار پیچید و آن قدر خندید که اشک به چشم هایش نشست. پس از چند لحظه گفت: مقام برادرت حسن بن علی را ما به او نبخشیده ایم که به تو واگذارش کنیم. از تو که پنهان نیست، من همیشه کوشیده ام از رتبه او بکاهم، ولی خدا جز این خواسته است.

وقتی از حاجب خواستم پرده را هنگام ورود ابامحمد برای وی کنار نزند، بادی وزید و ابامحمد بدون زحمت کنار زدن پرده، وارد تالار شد. خود من نیز بارها خواسته ام به او بی توجهی کنم، ولی همین که می آید، بی اختیار از جا برمی خیزم و به استقبالش می روم. همه خدمت کاران این کاخ همین حرف را می زنند. تا به حال چندین بار از آنها شنیده ام: ابهت ابامحمد، ما را به خدمت کردن به او وا می دارد. در حقیقت، خدا این مقام را به دلیل علم و دانش و پرهیزکاری و بزرگواری به برادرت ابامحمد عطا کرده است. اگر تو از دیدگاه پیروان برادرت مانند او هستی، به من نیاز

نداری و اگر آن گونه نباشی، کاری از دست من برایت برنمی آید.

بارانی که نیامد

سید حسین ذاکرزاده

مردم به آسمان چشم دوخته بودند. ناگهان انگار بغض هزار ساله آسمان ترکید و هرچه در درون داشت، بر زمین فرو بارید. باران آن قدر تند بود که مردم و زمین تشنه، همگی در یک آن سیراب شدند و مردم برای فرار از باران، به این سو و آن سو پناه بردند. وقتی راهبان همراه جاثلیق تپه را ترک کردند، کسی در دل خلیفه زنگ خطری را به صدا درآورد. برای همین قرار شد جاثلیق مسیحی و راهبان، فردا هم برای طلب باران بیایند تا معلوم شود این باران از دعای آنان بوده و اتفاقی نبوده است.

مردم نگاهشان بر زمین بود؛ زمینی که ماه ها تشنه بود و حالا داشت زیر باران تند و درشت تابستانی غرق می شد آن قدر باران آمده بود که مردم خود خواستند راهبان دست هایشان را پایین بیاورند و دیگر طلب باران نکنند. وقتی راهبان از تپه پایین آمدند، مردم به آنها و همچنین خلیفه طور دیگری نگاه می کردند.

خلیفه نمی دانست چه بگوید. در دلش غوغایی بود. باید چه می کرد؟! او فقط خلیفه بود؛ کسی که فقط می دانست باید چگونه مخالفان را سر جایشان بنشاند و موافقان را به هر وسیله ای، موافق نگه دارد، کسی که به دریافت مالیات و جزیه می اندیشید و برای پیشبرد کارش، با مردم در مراسم عبادی همراه می شد. خلیفه خوب می دانست امام مردم نیست، گرچه هزاران نفر به او اقتدا کنند. حالا ـ هم پس از چند روز نماز باران خواندن و دعا کردن خلیفه و مردم، کار به اینجا رسیده بود، به بن بستی که نمی دانست چگونه باید از آن فرار کند. مردم چنان نگاهش می کردند که او نه تنها خود، بلکه دین و اعتقاد مردم را هم در خطر می دید. به هر حال، او به ظاهر خلیفه مسلمانان بود.

خلیفه گفت: مردم دیگر باران نمی خواهند. امام فرمود: بگویید سه شنبه بیایند تا اگر خدا بخواهد، شک و شبهه برطرف شود و آفتاب حقیقت بتابد! خلیفه چاره ای جز تمکین نداشت. این آخرین و سخت ترین راه برای رهایی از این مشکل بود؛ پناه بردن به کسی

که همه چیز را می دانست و به هر کار شـدنی به اذن خـدا، قادر بود. با این حال، وی هرگز دوست نـداشت که این حقیقت بر مردم ثابت شود، ولی چاره ای نبود و او خود از امام خواسته بود تا دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعتقاد مردم را نجات دهد.

برق شعف و غرور را از فرسنگ ها فاصله، در چشمان جاثلیق و راهبان می شد دید. آنان این بار با اطمینانی بیشتر و به آرامی از تپه بالا آمدند، در حالی که نگاه تحسین آمیز مردم سرخوش به آنها دوخته شده بود. آنها می کوشیدند احساسشان را پنهان کننـد و مؤمنـان حقیقی، دل در دلشان نبود و با چشـمانی نگران، قـدم های راهبان را دنبال می کردنـد تا به بالای تپه رسـیدند. همهمه مردم بیشتر شده بود و سخنانشان نشان می داد اگر این بار هم موفق شوند، کار تمام است.

امـام از میـان جمعیت و در سـیلاب بـاران، راهبی را نشـان داد و فرمود: «برویـد و دست آن راهب را بگشاییـد و آنچه را میـان دسـتش پنهان کرده است، بیاورید!» اسـتخوان سیاه فامی را از میان مشت گره کرده راهب درآوردند و به نزد امام آوردند. امام به سـرعت اسـتخوان را در پارچه ای پیچید. آنگاه باران متوقف شد و به ناگاه آفتاب، پهنه آسمان را پوشاند. امام فرمود: «به او بگویید اکنون دعا کند!» راهبان هرچه کوشیدند، حتی لکه ابری میان آسمان پدیدار نشد.

همهمه مردم تمام شدنی نبود. همه با دست و اشاره امام حسن عسـکری علیه السلام را نشان می دادند و با حیرت از او صحبت می کردنـد. آنها نمی دانسـتند چرا چنین اتفاقی افتاده است و می خواسـتند دلیلش را بدانند. آنگاه امام علیه السـلام در حضور مردم و در پاسخ خلیفه فرمود: «رسم خداوند چنین است که استخوان هیچ پیامبری پدیدار نمی شود مگر اینکه باران می بارد و این استخوان پیامبری بود که قبرش برداشته شده و مورد سوءاستفاده این راهبان قرار گرفته است.» پس از آن خلیفه، امام حسن عسـکری علیه السـلام را از زنـدانی که برایش ایجـاد کرده بـود، آزاد کرد، ولی خوب می دانست حضور امـام، تهدیـدی برای حکومت بی محتوای او و پدرانش است؛ کسانی که سال ها، حق امام و پدرانش را غصب کرده اند.

مزار

رقیه ندیری

روزی پر از هیاهو و هیجان را پشت سر گذاشته بود. مردم شهر سامرا به استقبالش آمده بودند و بزرگان شهر با پیش کش کردن هدایای کوچک و بزرگ، مقدم او را گرامی داشته بودند.

خلیفه وقت بود، ولی اوضاع نابسامان حکومت نمی گذاشت از این فرصت لذت ببرد. همیشه به این فکر می کرد روزی او را نیز در بسترش خواهند کشت یا جامی زهر از دست کنیزکی زیبا، کارش را خواهد ساخت.

افراد کمی در تالار مانده بودند و شب از نیمه گذشته بود. برای خودش جامی نوشیدنی ریخت و تنگ بلورین را کنار دست وزیر گذاشت. هنوز جام را بلند نکرده بود که یکی از بزرگان سامرا گفت: خلیفه به سلامت باشد! اگر اجازه بدهید، مطالبی را به عرض برسانم.

خلیفه دست از جام کشید و گفت: می شنوم.

مرد صدایش را صاف کرد و گفت: نمی دانم روزی که از شهر دیدن می کردید، به این نکته توجه داشتید که مردم به زیارت قبر ابامحمد حسن عسکری می روند؟ خلیفه سری به نشانه تأیید تکان داد. مرد ادامه داد: سرورم! قبر پدران شما ویران و مهجور مانده است. گاهی به لانه حیوانات تبدیل می شود وگاهی آن چنان کثیف و بدبوست که گذشتن از کنار آن نفرت برانگیز است. شما که اقتدار دارید و از نعمت دنیا بهره مند هستید، امر بفرمایید این قبرها را از نو بسازند تا مردم به زیارت پدران شما هم بیایند. خلیفه جام پر را برداشت و گفت: این کارها فایده ای ندارد! آبادانی مزار آنها امری آسمانی و خدایی است. گروهی از مردم برای دنیا اطراف ما را می گیرند و گروهی دیگر برای آخرت، از زیارت کردن قبر آنها غافل نمی شوند.

مرد سرش را پایین انداخت و خلیفه جام را سمت دهان خود برد. (۱)

۱- سایت راسخون، به نقل از: منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۳.

استر پیشکش

رقیه ندیری

آن روزها در سامرا زندگی می کردیم. پدرم در اصطبل اسب های ابامحمد حسن بن علی به درمان چهارپایان مشغول بود که در زدند. یکی از خادمان مستعین بود. با خود گفتم: خدا به خیر کند! دوباره چه خوابی دیده اند؟ هنوز از چارچوب در جلوتر نیامده بود که پرسید: مولا-یت ابامحمد خانه است؟ گفتم: آری، باز چه خبر شده؟ آب دهانش را فرو داد و گفت: باید به دیدار مستعین برود! پرسیدم چرا؟ پاسخ داد: مستعین استری زیبا و درشت اندام دارد، ولی حیوان نمی گذارد کسی بر آن سوار شود یا لگامش کند. همه مربیان اسب ها را گرد آورده است، ولی کسی نتوانسته برایش کاری بکند. روزی یکی از ندیمان مستعین گفت: چرا به دنبال حسن بن الرضا نمی فرستید تا بیاید. یا بر استر سوار می شود یا استر او را زمین می زند. با این حرف، من، پدرم و ابامحمد و خادم خلیفه به راه افتادیم.

حیاط خانه مستعین پر از بزرگان شهر بود و استر در گوشه حیاط ایستاده بود. مردی هم در گوشه ای دیگر دستش را روی پایش گذاشته بود و به استر نفرین می کرد. مولایم ابامحمد، وقتی به سمت مستعین می رفت، دستی بر شانه حیوان کشید و حیوان عرق کرد. سپس از کنار استر گذشت و نزد خلیفه رفت. پس از احوال پرسی و حرف های معمول، خلیفه گفت: یا ابامحمد! به این استر دهنه بزن!

مولایم از پدرم خواست آن حیوان را لگام کند. خلیفه گفت: یا ابامحمد! ما دوست داریم خودت به آن حیوان دهنه بزنی! همه ساکت بودند. پدرم زیر لب گفت: مستعین می خواهد با این کار ما را به روز سیاه بنشاند. این استر، مشکل رام می شود.

ابامحمد علیه السلام، ردایش را زمین گذاشت و آرام از کنار ما گذشت و به سمت استر رفت. نجوای بزرگان به گوش می رسید: یکی گفت الان است که سرکشی کند. دیگری آهسته زمزمه می کرد: دوباره اینجا را به هم خواهد ریخت. برخی هم از سکوهای اطراف حیاط بالا رفتند. نگاه ها به ابامحمد بود که به استر نزدیک می شد و حیوان

همچنـان سـر جـایش میـخ کوب شـده بود و چشم از مولا‌یم برنمی داشت. ابامحمـد لگام را روی سـر استر مرتب کرد و وقتی کارش تمام شد، به سـمت خلیفه بازگشت و حاضـران نفسـی به راحتی کشـیدند. خلیفه گفت: مرحبا حالا برو و حیوان را زین کن! ابامحمـد رو به پـدرم کرد و از او خواست این کار را انجام دهـد. هنوز پـدرم چنـد قـدمی سـمت استر نرفته بود که خلیفه خطاب به ابامحمد گفت: می خواهم خودت این کار را انجام دهی. ابامحمد زین را برداشت و جلو رفت و آن را آرام بر پشت حیوان گذاشت. حیوان یکی دو قدم جلو آمد و حاضران از ترس عقب تر رفتند. ابامحمد دوباره بر پشت حیوان دستی کشید و زین کردن را به پایـان رسانـد و برگشت. خلیفه که می خندیـد، پرسـید: می خـواهی بر آن سوار شوی؟ ابامحمـد گفت: آری. سپس نزدیـک حیوان رفت و آرام بر آن نشـست. خـادمی که به دنبـال ابامحمـد آمـده بود، گفت: شـگفتا! انگار این استر چند دقیقه پیش نیست! ببین چه آرام ایستاده، درحالی که کم مانده بود، آن مرد را شل کند! ابامحمد استر را در حیاط خانه مستعین می دوانـد و حیوان بسـیار زیبا حرکت می کرد. پس از یکی دو دور، مولا‌یم استر را در جای اولش گذاشت و به سـمت خلیفه آمـد. خلیفه از روی تخت بلند شد و به ابامحمد گفت: امیرالمؤمنین، آن استر را به تو هدیه می دهد. حسن بن علی رو به پدرم کرد و گفت: «لگامش را بگیر!» پدرم حیوان را از حیاط خانه مسـتعین بیرون آورد، درحالی که بزرگان شـهر به تماشا ایسـتاده بودند و با تعجب پچ پچ می کردند.

انگشتر

فاطمه بختیاری

ابوهاشم قبل از آنکه وارد اتاق شود، با خودش گفت: یادم می ماند.

ابوهـاشم مـدت هـا بود که در فکر نگین انگشتری امـام بود. در رؤیاهـایش بـا انگشتر نمـاز خوانـده بود و در سـفر و حضـر در انگشـتش بود. امام حسن عسـکری علیه السلام وارد اتاق شد. ابوهاشم خواست سلام کند. امام پیش دستی کرد و سلام گفت. ابوهاشم با شرم جواب سلام را داد و با دست گوشه حصیر کف اتاق

را به بـازی گرفت. امام صـحبت کرد. ابوهاشم هر سؤال که می کرد، امام با خوش رویی و تأمل جواب می داد. ابوهاشم چنان محو حرف های امام شـد که نگین انگشتر را از یاد برد. ساعتی را با امام صـحبت کرد. آفتاب به لبه دیوار خانه رسـیده بود که ابوهاشم گفت: اجازه مرخصی می دهید؟

امام با تبسم، انگشتری را به طرف ابوهاشم گرفت و فرمود: «... خداونـد این انگشتر را برای تو مبارک گرداند.» ابوهاشم به یاد آورد چنـد روز بود که می خواست نگین انگشتری را از امام بخواهـد، اما یادش رفته بود که خواسـته اش را بگوید، اما امام از کجا می دانست؟ ابوهاشم بارها این سؤال را از خودش پرسید، اما جوابی پیدا نکرد. (۱)

این هم کیسه هایتان

مشـکلات مالی، عرصه زندگانی را بر وی و پسرش تنگ کرده بود. نمی دانست چگونه باید اژدهای فقر را از خانه خود بیرون کند. شنیده بود امام عسکری علیه السلام مردی بخشنده و غم خوار مستمندان است.

به همراه پسـرش ناراحت و پریشان به سوی خانه امام حرکت کرد. میان راه به پسرش گفت: «ای کاش امام پانصد درهم به من بدهد؛ دویست درهم آن را لباس بخرم، دویست درهم آرد، و بقیه را صرف مخارج دیگر زندگی مان کنیم».

پسـرش نیز با خود گفت: «ای کاش سـیصد درهم نیز به من بدهـد. صـد درهم آن را مرکبی می خرم، صـد درهم لباس و صـد درهم دیگر را خرج سفر کنم».

در همین فکر و خیال بودنـد که به در منزل امام رسـیدند و در زدنـد. غلام امام بیرون آمـد و بدون مقدمه گفت: «اگر علی بن ابراهیم و پسرش محمد هستید وارد شوید».

آنـان با تعجب وارد خانه امام شدنـد و به او سـلام کردنـد. امام خطاب به علی بن ابراهیم فرمود: «چرا تاکنون نزد ما نیامـدی تا نیاز تو را برطرف سازیم؟»

۱- داستان های شنیدنی، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

علی بن ابراهیم اظهـار شـرمندگی کرد. امـام بـا آنها انـدکی سـخن گفت، ولی حرفی از پول به میان نیامـد و آنان نیز در مورد نیازمندی خود و مبلغ مورد نیازشان چیزی نگفتند و از حضور امام مرخص شدند.

غلام، علی بن ابراهیم و پسـرش را تا دم در بـدرقه کرد و دو کیسه به آنان داد و گفت: «در این کیسه پانصـد درهم است برای تو (علی بن ابراهیم) تا مایحتاجت را فراهم کنی! و در این کیسه نیز سـیصد درهم است برای تو (محمد پسر علی بن ابراهیم) تا به وسیله آن خرج مرکب، لباس و سفرت را فراهم کنی».

آنان مات و مبهوت از آنچه گذشـته بود، کیسه های پول را گرفتند و از غلام خداحافظی کردند و درحالی که غرق در اندیشه و از این همه جود و سخاوت امام در شگفت بودند، از آنجا دور شدند. (۱)

۱- منتهی الآمال، ج ۲، صص ۷۱۹ و ۷۲۰.

...

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

متن ادبی

شام غریبانی دیگر

سید علی اصغر موسوی

یاد عاشورا چنان پیچیده بر این لحظه ها

ناله ها از نای دل می جوشدم!

رنگ غم پاشیده اند امروز بر جان سحر!

یا که خورشید عزادار کسی می باشد؟

ترجمانِ لحظه های بی شماری گشته ای!

آه ای اشک!

با من بگو این داغ سنگین، چیست بر دل! در فراوانی اندوه ها، تمام مرثیه ها را ورق می زنم و چشم ها، تازه ترین اشک ها را نذر ماتم می کنند!

گویی دلم نبض خویش را با «سامرّا» تنظیم کرده است!

پرده ای از تلخ ترین غریبانه ها، پیش رویم می آویزد و من به غمگین ترین غروبِ جاری در افق می نگرم؛ غروبی درست شبیه غروب عاشورا!

شاید «شام غریبانی دیگر» در راه است و سوگنامه غریبی دیگر در دیار غریبان؛ آن هم در غربتی سنگین و جان گداز، آن هم در «سامرّا»؛ جایی که حتی یک نفر، نگاهش را مهربانی نیاموخته و از در و دیوارش، فقط جاسوس می بارد!

آه، ای غربت آبادِ غصه های ویرانگر! ای شهر غم های فراموش ناشدنی حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف !

مثل بغضم، مثل آهم، در غروب سرد و زخمی

بیتْ بیتِ غربت و تنهایی ات را می شناسم آه، چه تلخ گرفته ای در آغوش، اینک غم را، ای دیار شوم، ای ماتم آباد تمام تبعیدها! کدامین سوگواره هایت را بگریم در مصیبت فرزندان زهرا علیها السلام ؟!

کدامین ناله را با افق های غم گرفته ات، هم آهنگ کنم؟

آه، ای ماتم آباد تبعیدها، ای دیار تلخ! روزهای چنین دردناکت، هرگز مباد!

مولا جان، خوشا یادت، آن هنگام که برای نماز بپا می خاستی و فرشتگان، مشتاقانه به اقتدایت صف می آراستند!

خوشا نامت، که هرگاه برده می شد، شوق زیارت، سراسر آسمان را فرا می گرفت و عرش الهی، به تو و فرزند بی نظیرت، درود می فرستاد!

مولا جان! ای افتخار خاندان نبوّت! ای معلّمِ تنها منجیِّ بشریّت! چه قدر سخت است وسعت اندوهت در دل ما!

چه جانکاه است عزای غریبی ات در دیاری که حتی اندک آشنایانت، به خاطر امیال دنیا، با تو بیگانگی کردند!

مولا جان، یا ابا محمّد! ای حجّت خداوند در عصر تباهی و تکبّر!

داغ اندوه تو، حتی سنگین تر از غربت زخم های غروب عاشوراست؛ شهادتت، تشییع و تدفین ات و سوگواری شمع های شام غریبان مزارت! چه قدر غریبانه برگزار شد، عروج آسمانی ات، ای میوه دل زهرا علیها السلام !

هنوز در غزل از اشک شمع می گوید

کسی که خوب ندیده، زبانه هامان را! سیاه مثل شبی، بی ستاره در باران

احاطه کرده غمی، حجم شانه هامان را تو را قسم به غمِ عشق و اشک بی پایان

زما مگیر همین، پشتوانه هامان را رسید نوبت غم، باز هم عزاداریم!

کَرم نما و ببین، عاشقانه هامان را مولا جان! خوشا نگاه زایرانت، که حجم غربت تو را بهتر می فهمند؛ ما را هم لذّت دیدار بچشان!

ما را هم ببر آن جا؛ آن جا که آسمان و زمینش، شاهد گریه های مظلومانه و غریبانه «حضرت موعود عج الله تعالی فرجه الشریف» بوده است!

ما را هم ببر آن جا که پرتو نگاهت را ذره ذره خاک درک کرده است!

درود خداوند بر تو و لحظات سخت تنهایی و عمق غریبانگیِ شهادتت باد. از ما همین ارادت کوچک، از تو، شفاعتی بزرگ که انتظار ماست.

عشق، غربت، شهادت

سیدعلی اصغر موسوی

دریا به دریا، موج غم از سینه خالی می کنم

صحرا به صحرا با غمت، آشفته حالی می کنم

با نغمه های نوحه گر، هم رنگ باران می شوم

یاد از نگاه عاشقت، یاد از زلالی می کنم!

تا بشنوم یک پاسخی، از داغ بی پایان تو

هر جمله از بغض گلویم را، سئوالی می کنم

آه، ای تمام تنهایی! ای تمام غربت! آیا کسی از ژرفای غریبی ات آگاه شد؟ آیا کسی غریبانه های اندوهت را شناخت؟

آیا کسی پی به راز نگاهت برد؛ آن گاه که عطر حضورت را فوج فوج دشمن، در میان گرفته بود و چون گل، در احاطه چشمانی خوارتر از خار، درس مهر و عاطفه، به آسمان و زمین می آموختی؟

انگار، آستان کبریایی خانه ات، دانشگاه احساس فرشتگان بود؛ فرشتگانی که عاشق شدن را از تو آموختند و با تو، عشق الهی را تجربه کردند؛ عشقی که تو را در حصار تنهایی ـ دور از وطن و تحت نظر ـ قرار داده بود، عشقی که تمام موجودات را وادار می کرد، تا به ارتفاع نگاهت سجده، و ژرفای شکوهت را در عرش، جستجو کنند.

مولای من! اگر آفتاب می درخشد، به نام توست! اگر ماه می دمد، به احترام توست!

اگر گل می خندد، اگر آبشار می رقصد و اگر پرنده می خواند، به خاطر تو و عشق آسمانی توست که جلوه جاودانی حیات را به تماشا گذاشته است!

... آن روز، تن رنجوری که داغ غربت بر دل، خستگی هایش را پشت سر می گذاشت، در بهار جوانی، به تجربه خزان نشست و همسایگی عرش را برگزید؛ مردی که کوردلان «بنی عباس»، به آفتاب جمالش رشک می بردند؛ کوردلانی که با چهره های سیاه، اندیشه های سیاه، دست های سیاه و جامه های سیاه، جهل مجسّم تاریخ بودند؛ جهلی که حتی «بوجهل و بولهب» را شگفت زده می کرد!

آن روز، نگاه تاریخ، شاهد غربت امامی بود، که هم چون جدش، امام موسی کاظم علیه السلام، تشییع می شد؛ امام غریبی که تنهایی اش را آسمان، هیچ گاه فراموش نخواهد کرد! امام غریبی که تنها فرشتگان الهی، پرستارانِ خلوت رنجوریش بودند!

السلام عَلیْکَ یا وَلِیَّ النِّعَم؛ السلام علیکَ یا هادیَ الْاُمَمْ؛ السلام عَلیک یا سَفینَهُ الْحِلْم؛ السلام علیک یا اَبَا الاِمامِ الْمُنْتَظَر؛

مولا جان!

آدینه همیشه بوی باران دارد

آیینه، غبار غم به دامان دارد

وا کن کمی از راه تماشا، ای اشک!

امروز دلم دوباره، مهمان دارد

درود بر تمام تنهایی ات، که حتی از دیدن فرزند، محرومت کردند! درود بر غربت دیر آشنایت، که یاد مدینه را در نگاهت زنده می کرد! درود بر عطر کلامت، که حضور بهاری ات را به سراسر گیتی، بشارت می داد! درود بر جهاد فی سبیل اللّه تو، که پایانش به «شهادت» ختم شد.

مولا جان! دست هامان خالی، چشم هامان پر از اشک و سینه هامان از داغ شهادتت، لبریز است.

فانوس به خون نشسته مژه هامان را نذر سقاخانه عشق می کنیم و پیشانی ارادت به آستان آسمانی ات می ساییم؛ گوشه چشمی به ما کن، مولا!

مرثیه سرای تو و چشم انتظار فرزند توایم

مصطفی پورنجاتی

از کودکی ات، سجود و سیر و سلوک، به سیمایت نور می افشاند و عرفان، رخ آرای تو گشته بود. وقتی بر شانه های تو، جامه فاخر امامت امت نشست، به حبس کج نهادان، آرزده شدی. پرنده روح تو اما به هیچ میله و قفلی تن نداد؛ که اوج زندان و کنج آن حبس، رخصت خلوت تو بود با معبود؛ «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد».

روزها با تشنگی کام تو، با روزه و شب ها با ناله و نوای مناجات تو پیوسته، رنگ خدا می گرفت. آن رنج ها و عسرت ها را به صبر و سکوت، به شیوه نیای بزرگت علی علیه السلام از سر گذراندی و با حضور گسترده کلامت بر سرزمین های شیعیان، دل آرامشان شدی. این حضور گرم، از آنِ ارشادگری های تو بود.

سیره و سریرت تو، به سان کهکشانی از نور و منظومه ای از ستارگان شب، مرز پیدا کردن راه بود از بیراهه، و بدعت ها و کژی ها، با انگشت اشارات تو به سمت صراط، راه می نمود.

آهسته آهسته، روی در پرده می کشاندی تا دلدادگان کوی تشیع را به شیوه مهدی ات مأنوس کنی که: آفتاب می خواهد روی در نقاب ابر کشد و تا زمانی دور، این گونه بتابد.

مرثیه سرای هجرت توییم و همچنان چشم انتظار رونمایی آفتاب.«ما در انتظار رویت خورشیدیم» (۱)

مهربانی محض

محبوبه زارع

مهربانی محض بود و صبر تمام! زنجیرهای اسارت را بر دست و پای خود تحمل کرد تا مردم، زمین گیر نشوند، تا جهانی را از اسارت در خاک برهاند. در موضع علم و مناظره مقتدرانه، قد علم کرد تا انسان را از نادانی دست و پاگیرش نجات دهد.

۱- جمله از امام خمینی رحمه الله است.

پایگـاه هـای مردمی اش، گسترده ترین مـدرسه های خودسازی و انسان پروری بود، ولی افسوس که کم بودنـد آنها که این را می فهمیدند!

چه غریبانه گـذشت! زهد، کمترین محصول درخت ایمان اوست و کرامت، کوتاه ترین سایه شاخ و برگ های عظمتش. مدینه از ربیع الاول سال ۲۳۲ هجری، حضور او را در خـاک دنبـال می کرد و در جست وجوی مجـالی برای عرضه حقیقت او به بی کرانه ها بود تا آنکه سامرا، بلوغ پذیرش او را در خود حس کرد و چیزی نگذشت که امام، به همراه پدر بزرگوارش، سکونت در آن دیار را برگزیـد. اینک امامی ۲۸ ساله، در گوشه سامرا سـر بر بالین شـهادت می گذارد. شش سال است که بار سنگین ولایت را برشانه های استوار خویش حمل می کند، نه، نه، نه بر شانه های خسته و نه بر دوش زخمی خویش، بلکه این رسالت آسـمانی را در ژرفـای باور و در اعماق جان خویش ثبت کرده است. معتمـد عباسـی، تا لحظه ای دیگر به آرزوی بزرگ خود می رسـد. سـال هـای اسـارت و غـم، سـال هـای غـم و تنهـایی، روزهـای تنهـایی و سـکوت، آه که چه غریبـانه گـذشت و چه معصومانه سپری شد.

واسطه فیض کائنات

رقیه ندیری

زکی، فاضـل، امین، طـاهر، نقی، صـادق، فقیه و عـالم، از القـاب اوست. این امام بزرگوار را سـراج اهل الجنّه، خزانه الوهیین و امین علی سـرالله نیز می گفتند، ولی مشـهورترین لقب او عسـکری است؛ زیرا ایشان در شـهری نظامی و زیر نظر خلفای عباسی می زیست؛ شـهری بسـیار زیبا و هوس برانگیز و به شـدت دردآور و مایه اندوه، بهشت و دوزخی توأم. شـهری که بلندی کاخ هایش برای خلفا و خلیفه زادگان بود و کوخ ها و عمق سیاه چال های نمناکش، قسمت علویان و پیامبرزادگان.

شهری که مردمش حرف ها و شکوه های خود را فرو می خوردند تا مبادا به خشم و مجازات سنگین خلفا گرفتار آیند.

شهری که کوچه هـایش کم از سـیاه چـال نـداشت؛ برای امـامی که در شـرافت نسب و فضایـل والای انسانی، زبانزد دوست و دشمن بود، دوستانش با سلام دادن به او

گرفتار زندان خلیفه می شدند و دشمنانش در پس هر دیوار، رفتار و گفتارش را زیر نظر داشتند تا به خلیفه خدمتی کنند، غافل از آنکه حجت خدا را گزندی نمی رسد تا رسالت خویش را به پایان رساند؛ رسالتی که هرکه جز محبت خدا آن را تاب نمی آورد. تنها او می توانست بر زخم ستم دیدگان مرهم بگذارد، شبهه های دینی، اجتماعی و سیاسی مردم را به درستی و روشنی پاسخ گوید و گمراهان را با صبر و ملاطفت به راه آرد. تنها خانه او سزاوار بود که آخرین موعود در آن متولد شود خانه وحی بود و محل نزول فرشتگان و ارواح مقدس. خدا با او شناخته می شد، زمین با او رام و آرام بود و او را واسطه فیض کائنات می شناختند.

آن روی سامرا

رقیه ندیری

شهر را سامرا یا «سُرَّمَنْ رأی» می خواندند. شاید به علت دیرها و معابد قد برافراشته اش، یا کاخ های گسترده و چشم نواز و درختانی که در صحن برج های سر به فلک کشیده، شاخه هاشان را به نوازش نسیم می سپردند.

کوچه ای نبود که کوی خلیفه ای یا ولی عهدی یا وزیری در آن نباشد. سقف هایی آیینه کوب و زمردنشان، دیوارهایی مزین با طلا و نقره، تخت هایی مرصع و فرش هایی به نرمی گونه کنیزکان زیبا روی که فقط یکی از خلیفه ها پنج هزار تن از آنان را در خدمت داشت. همه و همه از شهر، بهشتی کوچک ساخته بود؛ بهشتی پر از ساز و آواز حور و پریان که فقط پرواز نمی دانستند، اما پشت همین تخت های مرصع، در پس همان دیوارهای بلند و کشیده خانه های کاهگلی کوچکی بود که دود مطبخشان آه بود که هر روز به آسمان می رفت و هیزم زمستانشان، قلب هایی گداخته از درد. اندوه، غذایی بود که ساکنان این خانه ها می خوردند؛ ساکنانی که فلاکت را به دوش می کشیدند و از زیر این دیوار، به سایه دیوار مجاور می بردند.

انگار بهشت و دوزخی کنار هم و در هم تنیده بود شهر! این همه زر و زور، برای آنهایی بود که هر روز دستشان را در خون می شستند و هر شام بر خوان مرگ خلیفه ای جوان می نشستند تا مرده ریگ او را تصاحب کنند. از سوی دیگر، سیاه چال هایی

بود که بوی نم و نا می داد تا نفس علویان را بند بیاورد. زندان، قرق نظامیانی بود تا آمد و شد فرزندان ابوطالب را به رکودی مخوف بکشاند. راهی بود که حجت های روی زمین را برای بازدید و اعلام حضور تا مجلس خلیفه وقت می رساند. قحطی گفت وشنود وارثان علم و حقیقت بود. دوزخ، آن روی سکه شهر «سرّ من رأی» بود.

او رفته است

رقیه ندیری

«سبحان من یمیتُ و یُحیی». چقدر سنگین است لحظه جدایی از امامی که در اوج فضیلت و تقوا، غریب و در بند بود! تصور اینکه به خاک بسپاری اش، کلافه ات می کند. گنگ می شوی؛ مثل درختان خشک. چند صباحی حضور او را پلک زده ای و ناگهان ورق برگشته است. یاد روزهایی به خیر که دعایش از پس دیوارهای کاهگلی، مردم را می نواخت! یاد آن نگاه های مهربان به خیر که در مسیر دارالخلافه، ارزانی دوستانی می شد که محکوم به سکوت بودند! یاد آن نامه های عزیز به خیر که حق را از باطل جدا می کردند و شک و شبهه را زایل می نمودند!

مانده ای پس از این چه کنی با ترک تازی های دشمنان که کورکورانه به سمت قدرت و شهوت می تازند یا با غم گلوگیر تنهایی و با سنگینی درد که کوه می شود و باید صبح به دوش بکشی اش و شام گاهان آن را به خانه بازگردانی.

او رفته است؛ وقتی که دریایی از اشتیاق شده ای برای یک لحظه دیدنش و چشم گشوده ای جای خالی اش را. او رفته است؛ بی آنکه دانایی اش به تمامی آشکار شود؛ بی آنکه جوانی را به سالخوردگی برساند؛ بی آنکه آزاد برای خود و هوادارانش زیسته باشد؛ بی آنکه درِ خانه اش به اختیار خودش باز و بسته شود، بیاید و برود و عطر بودنش کوچه و بازار را متبرک کند.

او رفته است؛ بی آنکه زیستنش از قرق سردمداران حکومت آسوده باشد.

او رفته است و «سرّ من رأی» چه عبارت آزاردهنده و ثقیلی است برای امروز که دست بر سینه حسرت و سوگ نهاده ای و ایستاده ای و چشم دوخته ای به یازدهمین ستاره که از افلاک به خاک می رود؛ ستاره ای که زود بود رفتنش در این شب متراکم.

برای باغ خزان زده سامرا

چشمان سامرا از بغض های جاری، تمام شدنی نیست.

التهاب و داغدیدگی، به فراخور این غم در کوچه های شهر بیداد می کند.

باد نوحه گر، گذارش به نخل های گیسوپریش می افتد که ردیف به ردیف، دست خوش فراق شده اند.

دجله در غروب فرو رفته است و خورشید، گسترده تر از همیشه، شعله هایش را می پراکند.

مدت ها بود که خانه خلوت زده امام خود را اسیر چنگال اختناق می دید، اما امروز این خانه از رنج محدودیت، رهایی می یابد؛ با این حال در این رهایی شاد نیست و دیگر جمال دل آرای عسکری را نمی بیند. این خانه شاد نیست، اما قهقهه بیگانگان جاه طلب را می شنود؛ درست همان گونه که بنی امیه در عاشورا می خندیدند. شانه های شیعیان، بوی غربت سامرا می دهد. تمام سرمایه امروز شیعه، همین بوسه های دل سوخته است که برای باغ خزان زده سامرا، گل های تسلیت آورده اند.

بغض کهنه شیعه

معصومیت، علم، مردم داری و ایمان تو را تحت نظر می گیرند. آخر عباسیان _ این زندانبان های ناشی _ نمی دانند که دنیا خود برای فکر بلندت، اسارتی بیش نبود؛ حتی اگر تو را به بند نمی کشیدند.

می خواستم همراه چشم هایی باشم که در گذرگاه تو، به کمین دیدارت می نشستند تا بار دیگر، روح دمیده در جان بشر را از نگاه تو تمدید کنم. می دانم که سرنوشت گل ها پرپر شدن است. امروز، فانوس اشک هایمان را تا ظهور زاده تو روشن می کنیم تا به شمشیر عدالتش، روزی بغض ۱۴۰۰ ساله را بگشاید.

پدر روزهای انتظار

عباس محمدی

هر شب که دلم برای تو تنگ می شود، ابرها در فراق، با من گریه می کنند. کاش به جای خاک، از کلمه آفریده می شدم تا سراپا شعر می شدم در ستایش تو!

تو، پدر غم های شیرین روزهای انتظاری. گاهی نوشتن دشوار است و از تو نوشتن دشوارتر. اشک هایم، مرغان دریایی اند که ساحل چشمانم را به بوی غربت حرم تو جست وجو می کنند. اشک هایم، کبوترانی اند که آرزو دارند گره دخیل هایی شوند که به ضریحت بسته شده است.

بیست و ششمین بهار که پرپر شد

بالش شب هایم خیس می شود از خیال ۲۶ بهاری که کوتاه تر از همه پروازها، گذشت. عمری گذشته است و هنوز جهان نتوانسته از ۶ سال امامت مهربانی هایت بگوید.

هنوز تنگنای روزهای زندان های پی در پی تو، گلوی جهان را می فشارد.

جهان مسموم، هنوز سرفه می کند.

از روزی که تو مسموم شدی، بادها هر ثانیه سرفه می کنند.

بوی رفتنت، خبر شهادت داشت. پرنده تر از همه ابرها رفتی. رفتی، تا طلوع تو، در آغاز چهاردهمین خورشید بشکند و عطر عدالت، مثل باران های بهاری، جهان را فرابگیرد.

شش سال امامت در سه ظلمت فراگیر

شش سال، خورشید امامتت، بی وقفه می تابید تا لبخندهایت، جهانی را معطر کنند. اما سه ظلمت فراگیر، حصار آسمان امامتت شده بودند، تا هیچ روزنی، عطر نورانی ات را حس نکند؛ سه قفس تنگ که نفس را تنگ می کردند، پرندگی ات را اسیر کردند. سامره، شش سال زندان پی در پی ات شد و دیوارهای بسته، خستگی مدامشان را در عبادات مدامت گریه می کردند.

تجلی یازدهم

محبوبه زارع

تجلی یازدهم که بر طلوعی بی زوال تکیه دارد، درد را چه عمیق درک کرده است، تبسم قدسی لحظاتش، همه صبر بود و اشک های هماره نیمه شب هایش، تمام شوق وصال!

می دیـد و می نگریست که حقـارت دنیا، در تغافل مردم، به ارزشـی جـدال برانگیز تبـدیل شـده است. رنـج می برد از این که انسان، آن سوی این هیچستان خاک را جست وجو نمی کند و به فراتر از خود نمی اندیشد!

چه غریبانه گذشت!

زهـد، کمترین محصول درخت ایمان اوست و کرامت، کوتاه ترین سایه شاخ و برگ های عظمتش. مـدینه، از ربیع الاول ۲۳۱ هجری، موازنه حضور او را در خـاک دنبـال می کرد و در جست وجوی مجالی برای عرضه حقیقت او به بیکرانه ها بود. تا آن که سامرا، بلوغ پـذیرش او را در خود حس کرد و چیزی نگـذشت که امام، به اتفاق پـدر بزرگوارش، سکونت در آن دیار را بر گزید.

اینک امامی ۲۸ ساله، در گوشه سامرا سـر بر بالین شـهادت می گذارد. شش سال است که بار سهمگین ولایت را بر شانه های شکوه و استوار خویش حمل می کند. نه... نه... نه بر شانه های خسته و نه بر دوش زخمی خویش، بلکه این رسالت آسمانی را در ژرفای باور و در اعماق جان خویش، ثبت کرده است.

معتمـد عباسـی، تـا لحظه ای دیگر، به خواسـته بزرگ خود می رسـد. سـال های اسارت و غم، سال های غم و تنهایی روزهای تنهایی و سکوت... آه، غریبانه گذشت؛ چه معصومانه سپری شد!

رفت و فردا را به موعود (عج) سپرد

امـام، دل به فردایی سپرده است که موعودش علیه السـلام، حقیقت دین را فریـاد زنـد. می رود و دنیا را با همه فرازها و نشـیب هـایش، بـا همه پستی هـا و بلنـدی هـایش به او می سـپارد. به او می سـپارد، دردهـای نهفته ای را که جز در و دیوارهـای اتاق کوچکش در سامرا، احدی تاب گفتنش را نداشت.

اسارت و سـکوت حسـنی علیه السـلام باز هم در قصه حماسی او رقم خورده است. باشد تا خروش و فریاد حسینی اش، نصیب فرزندش مهدی (عج) شود.

ص:۱۴۰

چه زود بود!

سودابه مهیجی

هنوز زود بود این پایان شتاب زده برای خورشید. هنوز تاریکی همه جای زمین زدوده نشده است که چراغ، چراغ شعله ور، دست از پیکار با تیرگی برمی دارد. هنوز انجمن به نفس های شمع نیازمند است؛ شمع روشنی که پلک زدن های منورش، سیاهی غلیظ شب را از همه سو بزداید و چشم ها را به تماشای حقیقت های آشکار ببرد.

کجا رفت آفتاب زمین انسان ها؛ انسان های ناسپاس و ناهنجار که فقط به عافیت دنیای خویش می اندیشند و دین و دیانت را از یاد برده اند. چه کردند با شعله فروزان هدایت که در توفانی هراسناک، به ناگاه بی فروغ شد و رخ از روزگار برگرفت.

هنوز زود بود برای این ماه جوان که رنگ پریدگی کهن سالی، گیسوان شبابش را یک شبه سپید کند و اندوه عالمیان، راست قامتی اش را خمیده سازد. هنوز، گاه از نفس افتادن عشق نبود. هنوز سایه خداوند بر روی زمین باید خویش را امتداد می داد. چه شد که زندگی به ناگاه یتیم شد و دور از شانه های امن او بی پناه ماند؛ در معرض فتنه ها و جهل ها و گناه ها.

مرد به ستوه آمد؛ با تمام دریای بی کران صبرش، با تمام اشک های شبانه ای که به درگاه خدا می ریخت تا آتش درونش را فرو بنشاند، با تمام حکمت های فراوانی که از نفس هایش بر زمین فرو می بارید و خاک نادان سترون، به رویش علم بارور می شد. خسته شد از اینکه شب و روز، ابرهای مهربانی چشمش، باران عطوفت و هدایت بر تشنگی زمخت آدمیان فرو باریدند، ولی هیچ لبخندی، هیچ پاسخ و توجهی از دنیای مشغول به باطل ندید. جز جماعتی اندک جست وجوگری در پی خداوند و خداخواهی به آغوش ولایت او پناه نیاورد. هیچ دشمن لجوجی در پیشگاه خیرخواهی و راست گویی او، دست از لجاجت خویش برنداشت.

پنجره های خانه آفتاب را مدام با سنگ های دشمنی شکستند و صدای ملکوتی دعوت حق را به باد سخره گرفتند. او آیینه بود؛ آیینه ای که سینه صبورش تمام

راستی هـای جهـان را چون پرتوهـای بهشتی، تـا دورترین نقطه های زمین منعکس می کرد و هرکس در مسـیر چشـمان او می ایسـتاد، منور می شـد و حقیقت را می دیـد، امـا صـداقت آیینه را تـاب نیاوردنـد و در حصـاری از شب و تاریکی، او را حبس کردنـد. آیینه قلبش کـدر شد از دود حسادت روزگار. آیینه آه کشـید و زندان دلگیر زندگی را تنها به درگاه خداوند شـکوه کرد. دخمه بی روزن کفر، او را از همه سو در چنـگ کینه خود زنـدانی کرد تا اینکه سـرانجام، تیرگی، راه نفس بر روشـنایی ضمیرش بست.

آیینه خم شد و بر زمین افتاد و شکست. صدای شکستنش چون مصیبتی ابدی، خواب ستمگران را آشفت و تشت رسوایی ستم را از بـام به زیر افکنـد. صـدای شکسـتنش چون ناله ای، شـعله ور شـد و به آسـمان ها گریخت و خورده های آیینه، بال پرواز شدند و زمین ناسپاس را در اندوه غفلت رها کردند.

حضور آسمانی

خدیجه پنجی

گویـا واقعه ای رخ داده است که بادهـا این گونه پریشاننـد که رودهـا این قـدر بی تابـانه می خروشـند، که ابرهـا ناله کنان می گریند که زمین این قدر احساس غریبی می کند!

گویا واقعه ای رخ داده است که صدای بی تابی و ضـجه فرشتگان، در آسمان ها پیچیده، که اندوه و غم، بر در و دیوارها سایه انداخته، که سامرا سر در گریبان حزن فرو برده!

شاید مصیبتی بزرگ، دامن گیر خاک شده است.

آه، ای یـازدهمین سـتاره درخشان عشق! روشـنان حضورت را از آسـمان سامرا مگیر؛ تاریکی، افق های پس از تو را تاب نمی آورد.

سایه مهربانی ات را از سر دنیا نگیر؛ دست های یتیمی خاک، تا ابد به جست وجوی وجود بهارانه ات، در به در خواهد شد.

اگرچه سـخت می گذرد برایت، اگرچه لحظه هایت سرخند و دلگیر، اگرچه دورت حصاری کشیدند تا فاصله ای باشد بین تو و دنیا، اگرچه دست های «معتمد»ها، تو را

پنهان کردند از چشم ها؛ تنها از ترس حقیقت محضی که از خانه تو برخواهد خواست تا عدالت را در زمین فراگیر کند، کسی که پاره تن تو بود و وارث بعد از تو! سایه ات را از سرِ زمین مگیر!

هر چند دیوارهای فاصله «بنی عباس» بلندتر می شد، عطر حضور آسمانی تو بیشتر منتشر می شد.

هر چه دایره محاصره «معتمد»ها تنگ تر می شد، میدان جاذبه عشق و محبت تو گسترده تر می شد.

تو در احاطه کینه ها و نفرت ها، در حصار جهل و دشمنی گرفتار بودی و آن گاه، با سرانگشت معجزه و غیب، بند از پای گرفتاران می گشودی.

آه، مولا! ماجرای تو و کودک دلبندت، آتشی انداخته بود به جان کوردلان که می پنداشتند می توانند حقیقت محتوم جهان را عوض کنند.

چه زیبا جان ها را به عطر حضور یگانه فرزندت آشنا کردی! چه زیبا فلسفه غیبت و ظهور موعود را بیان کردی؛ جان ها هنوز در آتش انتظار موعود شعله ورند.

و امروز، روز توست؛ روز تشییع غریبانه تو بر بال فرشته ها، روز رهایی تو از حصار «معتمد»ها.

دشمنان نیز محتاج تواند

رزیتا نعمتی

چه غریب است هنگامه رفتن تو ای بهار کوتاه، یا ابا محمد!

هنوز کوچه های مدینه و سامرا، تو را در ذهن خود مرور می کنند. پرنده خوش نوای معرفتت را آن هنگام که در تنگنای زندان به بند کشیدند، گویا چشمانشان توان دیدن نور هدایتت را نداشت؛ گرچه مرغ خوشخوان علم و حکمتت، عباسیان را نیز محتاج محضرت کرده بود.

سامرا، بقیعی مظلوم به روایت تاریخ

زمان می گذرد و تاریخ برای نگارشِ تصاویر تبدار، یک بار دیگر می آید و دست های توطئه و تخریب را بر بام سامرای ستم دیده می نگرد.

اکنون دیگر چه می خواهند؟ تاریخ، به دقت تمام، دسیسه ها را به ثبت می رساند که با ناتوانی هر چه تمام تر، به ستیز با گنبد و بارگاه، دل خوش داشته اند.

تاریخ خوب می داند که دست هایی از این لرزان تر، در هیچ جا یافت نمی شود که حتی از قبرها هراس داشته باشند و چنین بر خشت ها یورش برند. آنان با همه نادانی، این را خوب می دانند که کشته شده ائمه پاک ما نیز انسان ها را زنده و بیدار می کند.

درست است امروز داغ دل شیعه، از این جنایت تازه می شود.

آری! آنان هرچه خراب کنند، بنای توان مند تشیع، همچون حقانیّت گفته های تاریخ، سر جای خودش هست.

سرسلامتی

آن گاه که اندیشه پرحیله ستمگران، دین خدا را به رأی خویش تفسیر می کرد، تلألوی خورشید تو بود که جاده حقیقت را همواره روشن نگاه می داشت و جاده امامت تنها ۲۸ سال زیر قدم های جوان تو جوانه زد و پس از آن به فرزندت مهدی (عج)، عزیزترینِ خلق خدا، به امانت رسید؛ امانتی برای تداوم صراط مستقیم.

از هخوبی تو همان بس که خورشید مهدی (عج) از افق دامان تو سر زد.

امروز در سوگ پر کشیدن تو، آسمان با سینه ای سوخته و گریبانی چاک چاک، سر به تسلیت موعود زمان (عج) خم کرده است.

سردار عاشق

عباس محمدی

حلقه محاصره، تنگ تر و تنگ تر می شد. حتی دیوارهای خانه ات، چشم و گوش دشمنانت شده بود. در جایی که سربازان دشمن، حلقه شده بودند در و دیوار خانه ات را؛ جایی که نفس هایت را می شمردند، ذکرهایت را، پلک زدن هایت را، نمازهای طولانی ات را، آیات خیس قرآنی که می خواندی.

بیشتر از هر کس و هر پرنده ای، حال پرنده های گرفتار را می فهمیدی.

دنیایت را تنگ تر از قفس کرده بودند؛ حتی حرف زدن را با اطرافیانت برایت دشوار کرده بودند.

دور تا دورت، سپاه بود و سرباز و تو همچون سرداری، در محاصره این همه سرباز بودی؛ سرداری بی سپاه که با هیچ کس سر جنگ نداشت، سرداری که هیچ خونی نریخت و هیچ قلعه ای را فتح نکرد، با سربازانی که اطرافش بودند. اگر فتحی هم داشت دل های عاشقانی بود که بوی حقیقت را از نفس هایش فهمیده بودند.

سردار فاتح جان های بی قرار بود؛ سرداری بی سپاه، سردار عاشق، سردار بی شمشیر، آشنای پرنده های در قفس. رودها، مسافر دریای چشم هایت شدند، ابرها، شانه هایت را می پرسیدند. بهارها، رد پایت را می جستند تا سبز شوند. نسیم ها، آرزوی بوسیدن لب هایت را داشتند. ستاره ها، در آرزوی مردن بر سقف خانه ات، به خواب می رفتند و ماه، از آه هایت زنده می شد.

هنوز خاک های باران خورده، بوی روزهای دلتنگی ابرهای بی قرار دیدنت را می دهند.

روزهاست که تنهایی، بر تن ورم کرده زمین عرق می کند؛ اما تو نیستی تا غربت در سایه بلندت ساعتی تلخی ها را فراموش کند.

شعر

شهید جوان

سودابه مهیجی

«شب است، در همه دنیا شب»؛ شبی سیاه تر از زندان

که آفتاب درآورده است غریب و خسته سر از زندان

و پیش پای خودش را شهر نه! بی چراغ نخواهد دید

اگرچه سوسوی این خورشید، کشیده سر به در از زندان

آهای باد! کجا ماندی؟ برو بگیر سراغش را

نسیم رفت و نیاورده است هنوز یک خبر از زندان

هزار راه دلم رفته، چرا به گوش زمین دیگر

صدای سجده نمی آید، به ناله جگر از زندان؟

عبای خالی، جا مانده کنار گریه سجاده

رسید اجابت این عزلت، دعا کشید پر از زندان

چه آفتاب جوانی بود که در حصار شب غم رفت

ولی چه پیر برون آمد، شهید من سحر از زندان

حکایت

فیلسوف عراق

خدیجه والایی صمد

در کتاب مناقب، از ابوالقاسم کوفی چنین روایت شده است:

اسحاق کنْدی، از دانشمندان عراق بود [و مردم او را به عنوان فیلسوف و دانشمندی برجسته می شناختند. او کافر بود و اسلام را قبول نداشت.] حتی تصمیم گرفت کتابی درباره تناقض گویی قرآن بنویسد؛ چرا که می پنداشت برخی آیات قرآن با برخی دیگر [در ظاهر] سازگار نیست. وی نگارش چنین کتابی را شروع کرد و همه همت و اندیشه را بر آن معطوف کرد.

روزی یکی از شاگردان اسحاق کنْدی به حضور امام حسن عسکری علیه السلام آمد و ماجرا را به اطلاع حضرت رسانید. امام به او فرمود: «آیا در میان شما یک مرد هوشمند و رشید نیست تا با استدلال و منطق محکم، استاد شما، کنْدی را از نوشتن چنین کتابی باز دارد و پشیمان کند؟!» شاگرد گفت: ما از شاگردان او هستیم و از نظر علمی نمی توانیم او را قانع و از عقیده اش منصرف کنیم. امام حسن علیه السلام به او فرمود: «آیا آنچه را به تو یاد دهم، به او می رسانی؟» شاگرد گفت: آری. امام حسن علیه السلام فرمود: «من سخنی را به تو یاد می دهم. تو نزد او برو و چند روز او را در این کاری که شروع کرده است کمک کن. وقتی با او دوست و همدم شدی، به او بگو پرسشی به نظرم رسیده که می خواهم از تو بپرسم. آن گاه به او بگو: «اگر نازل کننده قرآن (خدا) نزد تو آید، آیا ممکن است بگوید مراد من از معانی این آیات، غیر از آن معانی است که تو برای آن آیات فهمیده ای؟ اگر گفت: آری ممکن است، به او بگو: تو چه می دانی، شاید مراد خداوند از آیات قرآن، غیر از آن معانی باشد که تو فهمیده ای».

شاگرد نزد استاد اسحاق رفت و مدتی او را در نگارش آن کتاب یاری کرد و با او همدم شد. سرانجام روزی از وی پرسید: «آیا ممکن است خدا غیر از این معانی را که تو از آیات قرآن فهمیده ای، اراده کرده باشد؟»

استاد کمی اندیشید و سپس گفت: پرسش خود را دوباره تکرار کن! شاگرد پرسشش را دوباره تکرار کرد. استاد گفت: آری، ممکن است. خدا اراده معنایی غیر از معانی ظاهری آیات قرآن کرده باشد؛ زیرا واژه ها، دارای احتمالات است. سپس به شاگرد گفت: «راست بگو بدانم، این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟!» شاگرد گفت: «به دلم افتاد که از تو بپرسم.» استاد گفت: این پرسش، پرسشی بسیار مهم و سخنی بسیار عمیق است و از تو چنین سخنی بعید است. شاگرد گفت: «این سخن را از امام عسکری علیه السلام شنیده ام.» استاد گفت: اکنون حقیقت را گفتی. چنین سخنانی جز از خاندان رسالت شنیده نمی شود. آن گاه تقاضای آتش کرد و تمام آنچه را درباره تناقض آیات قرآن نوشته بود، به آتش کشید و نابود کرد. (۱)

زندانبانی که چهره بر خاک نهاد

خدیجه والایی صمد

آن گاه که امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان علی بن نارش بردند، او از دشمنان سرسخت آل علی علیه السلام شمرده می شد، ولی تحت تأثیر جنبه معنوی و سیمای ملکوتی امام قرار گرفت و هنوز بیش از یک روز از دستگیری امام نگذشته بود که در برابر امام تسلیم شد، چهره بر خاک نهاد و تا خروج امام از زندان، دیده از زمین برنداشت. وی از این پس، بیش از همه امام را می ستود. (۲)

نامه ای که به امام عسکری علیه السلام نوشته نشد

روح اللّه حبیبیان

کوچه های شهر برایش غم بارتر از همیشه بود. با خود می گفت: «باز هم با دست

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ نگاهی بر زندگی امام عسکری علیه السلام، صص ۶۰ و ۶۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۰۸، به نقل از: سایت تبیان.

خالی به خانه برگردم؟ چگونه در چشمان همسرم بنگرم؟» گرچه شیعیان نیز حال و روزی بهتر از او نداشتند، اما مشکلات اقتصادی، بیش از همه وقت، گریبانش را گرفته بود. چندین بار خواست به امام عسکری علیه السلام نامه ای بنویسد و درخواست کمک کند؛ اما شرمساری، مانع می شد. دقایقی بیش از ورودش به خانه نمی گذشت که صدای در را شنید. با خود گفت: باز هم یکی از طلبکارهاست؛ خدا به خیر کند! اما وقتی در را گشود، مردی را دید که کیسه ای و نامه ای را به وی داد و به سرعت رفت. چشمانش که به یکصد دینار طلای درون کیسه افتاد، شگفتی اش بیشتر شد. اما وقتی نامه را گشود و دست خط مبارک امام حسن عسکری علیه السلام را دید، همه چیز برایش روشن شد؛ «ابوهاشم! هرگاه حاجتی داشتی، خجالت نکش و شرم مکن؛ بلکه آن را از ما طلب نما که ان شاءاللّه به خواسته ات خواهی رسید». (۱)

نماز باران

سمیه سادات منصوری

قحطی شده بود. مردم در تنگنا بودند. آسمان حتی از قطره آبی دریغ می ورزید. جویبارها و رودها خشک شده بود. گیاهی توان روییدن نداشت. گرسنگی و تشنگی، امان مردم را بریده بود. برای لقمه غذایی، برای تکه نانی، مردم حتی به جان هم می افتادند. آن قدر قطحی سخت بود که خبر آن به کاخ معتمد عباسی هم رسید، تا جایی که خلیفه دستور داد مردم به نماز استسقا برخیزند.

مردم جمع شدند و برای طلب باران به مصلی رفتند، نماز خواندند و دعا کردند، اما باران نیامد. روز دیگر هم رفتند، باز هم نماز خواندند، این بار هم از باران خبری نبود و زمین در حسرت قطره آبی می سوخت. روز سوم باز هم مردم جمع شدند و نماز باران خواندند. دیگر از انتظار خسته شده بودند. زن و مرد، پیر و جوان، چشمانشان را به آسمان دوخته بودند و دعا می کردند، اما این بار هم باران نیامد.

در چهارمین روز، جاثلیق، پیشوای اسقفان مسیحی، همراه مسیحیان و راهبان به صحرا رفت. در میانشان راهبی بود که هرگاه دست خود را به سوی آسمان بلند

۱- نک: منتهی الامال، ص ۱۰۶۲.

می کرد، بارانی درشت فرو می ریخت. زمین پس از عطشی طولانی مدت لب تر کرد.

فردای آن روز نیز جاثلیق همان کار را کرد. باران شروع به باریدن کرد؛ آن قدر بارید که زمین سیراب شد. آب در هر جویباری جاری گشت و رودهای خشک پر آب شدند. دانه ها سر از خاک برداشتند، شادی و شور به میان مردم بازگشت و دیگر نیاز به باران نداشتند.

این امر موجب شگفتی شده بود. مردم دچار شک و تردید شدند. حتی بسیاری از مسلمین به مسیحیت متمایل شدند و با خود می گفتند: «اگر ما برحق هستیم، پس چرا با نماز خواندن ما خداوند درِ رحمتش را نگشود، اما همین که مسیحیان دست به دعا برداشتند، این گونه بارانی آمد؟»

وضعیت بر خلیفه ناگوار آمد، از خشم به خود می پیچید. هرچه فکر کرد راه به جایی نبرد. درمانده شده بود. نمی دانست چه باید بکند. پس به دنبال امام حسن عسکری علیه السلام فرستاد. آن گرامی در زندان بود. ایشان را از زندان آوردند. ابهت امام در دل خلیفه هراس انداخته بود. دست و پایش را گم کرده بود. به سختی به زبان آمد و عرض کرد: «ای ابومحمد! امت جدت را دریاب که گمراه شدند».

امام با آرامش فرمود: «از جاثلیق و راهبان بخواه که فردا، سه شنبه، به صحرا بروند.» خلیفه گفت: «مردم دیگر باران نمی خواهند؛ چون به قدر کافی باران آمده است، بنابراین به صحرا رفتن چه فایده ای دارد؟» امام فرمود: «مگر نمی خواهید شک و شبهه را برطرف سازم؟ ان شاءالله فردا این کار را خواهم کرد.»

خلیفه فرمان داد و پیشوای اسقفان همراه راهبان روز سه شنبه به صحرا رفتند. امام عسکری علیه السلام در میان جمعیت عظیمی از مردم به صحرا آمد. گروه جاثلیق برای طلب باران دست به سوی آسمان برداشتند. به سرعت آسمان ابری شد و باران آمد. در این هنگام امام به یکی از ملازمانش فرمان داد: «دست آن راهب را بگیر و آنچه در میان انگشتان اوست، بیرون بیاور».

مردم شگفت زده نگاه می کردند. همه می خواستند از سرّ این استخوان باخبر شوند. صدای همهمه میانشان پیچیده بود. هرکس سخنی می گفت. خلیفه هم مانند

دیگران سر در گم شده بود و مبهوت این ماجرا. او هم می خواست هرچه زودتر از حقیقت ماجرا باخبر شود. از امام عسکری علیه السلام پرسید: «این استخوان چیست؟» امام فرمود: «این استخوان پیامبری است که به دست این راهب افتاده و استخوان پیامبری ظاهر نمی شود مگر آنکه باران ببارد.» مردم غرق شادی شدند و امام را تکریم کردند. استخوان را آزمودند، دیدند همان طور است که امام فرموده بود. (۱)

براهین امامت

رقیه ندیری

از ابوحمزه، نصر خادم روایت شده است که گفت: بارها شنیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، با غلامانی که از کشورها و طوایف مختلف بودند با زبان خود آنها سخن می گفت. در میان آنها غلامان ترک، رومی و... وجود داشتند.

من از این در شگفت شدم و در دل گفتم او که در مدینه متولد شده و تا زمان وفات حضرت هادی کسی او را ندیده، حال چگونه است که این توانایی از او به ظهور می رسد؟ من در این افکار بودم که آن حضرت رو به من کرد و فرمود: خداوند متعال حجت خود را در میان سایر خلایق متمایز ساخته و او را به همه اشیاء آشنا نموده، معرفت و شناخت همه چیز را به او عطا می نماید. همچنین همه زبان ها را به حجت خود عطا نموده، شناخت سبب کارها، اجل های مردمان و حوادثی که در طول زمان پیش می آید، همه و همه را به حجت خود می دهد و اگر این چنین نباشد، میان حجت خداوند و مردم عادی فرقی نخواهد بود. (۲)

تو غفاری هستی؟

رقیه ندیری

حلبی می گوید: «به اتفاق جمعی از شیعیان در سامرا منتظر فرا رسیدن لحظه رفتن ابومحمد علیه السلام به دارالخلافه بودیم (تا حضرت را زیارت کنیم). در این اثنا نامه ای از

۱- بازآفرینی از: سیره پیشوایان، ص ۶۳۰.
۲- خورشید سامرا، ص ۴۵.

حضرت به ما رسید که آگاه باشید احدی از شما به من سلام نکند و با دست خود به من اشاره ننماید؛ چراکه جانتان در معرض خطر است.

در کنار من جوانی ایستاده بود. پرسیدم: اهل کجایی؟ گفت: مدینه. سؤال کردم اینجا چه می کنی؟ پاسخ داد: در مورد امامت ابومحمد در میان مردم ما اختلاف افتاده، آمده ام تا او را ببینم و از ایشان چیزی بشنوم یا معجزه ای مشاهد کنم تا قلبم آرام گیرد. من از فرزندان ابوذر غفاری هستم و... مشغول گفت و گو بودیم که ابومحمد علیه السلام همراه خادمش از منزل خارج شد. چون به ما رسید به جوان نگاهی کرد و گفت: آیا تو غفاری هستی؟ گفت: آری. امام پرسید: مادرت حمدویه چه می کند؟ جوان پاسخ داد: خوب است. آن گاه حضرت از برابر او گذشت. پرسیدم: آیا قبل از این حضرت را دیده بودی و او را می شناختی! گفت: نه. پرسیدم: آیا این برخورد شبهه ات را برطرف ساخت؟ جواب داد: آری، کمتر از این هم کافی بود! (۱)

دعا

رقیه ندیری

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، حکومت عباسی زیارت قبر امام حسین علیه السلام را ممنوع اعلام کرد. پس از مدتی برای زیارت شرط گذاشتند که هرکس می خواهد به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود، باید یک قسمت از بدنش را اهدا کند. پس از یک سال امام حسن عسکری علیه السلام به دیدار کسانی که قصد رفتن به کربلا را داشتند، رفت و مردم را دید که در صف های طولانی ایستاده اند تا با قطع یکی از اعضای بدنشان، راهی کربلا شوند. بین آنها جوانی بود که یک دست بیشتر نداشت. امام از او پرسید: تو برای چه در صف ایستاده ای؟ جوان گفت سال گذشته، برای زیارت، یک دستم را هدیه دادم. امسال نیز مشتاق زیارتم و دست دیگرم را خواهم داد. امام با شنیدن این سخن برای او بسیار دعا کرد. (۲)

۱- نک: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

۲- حوادث کربلا از دیدگاه چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۱۰۲.

از احمد بن حارث قزوینی نقل شده است: با پدرم در سامرا بودم و پدرم رسیدگی به حیوانات امام حسن عسکری علیه السلام را بر عهده داشت، مستعین، خلیفه عباسی، اَستری داشت که در زیبایی و بزرگی و چابکی بی مانند بود، ولی چموش بود و کسی نمی توانست بر آن سوار شود.

روزی یکی از ندیمان خلیفه به او گفت: چرا کسی را نزد ابن الرضا حسن عسکری نمی فرستی تا بیاید؟ یا بر این استر سوار می شود یا او را نیز بر زمین می زند و می کشد و از دستش راحت می شوی. خلیفه فردی را نزد امام حسن عسکری فرستاد و او را به دارالخلافه فرا خواند. من و پدرم نیز همراه امام رفتیم. امام وارد صحن خانه شد، نگاهی به اَستر انداخت و دست بر کفل حیوان گذاشت. استر عرق کرد. امام نزد مستعین رفت و بر او سلام کرد. خلیفه او را نزد خود نشاند و پس از احوال پرسی گفت: یا ابا محمد، این استر را لگام بزن! امام به پدرم فرمود: اسب را لگام کند. مستعین گفت: ابن الرضا! خودت این کار را انجام بده. امام ردای خود را کنار گذاشت و استر را لگام زد و به جای خود برگشت و نشست. مستعین به حضرت گفت: زین بر او بگذار! امام به پدرم گفت: زین بر حیوان بگذارد. خلیفه از امام خواست خودش این کار را انجام دهد. امام بر حیوان زین گذاشت و برگشت.

مستعین گفت: نمی خواهی سوارش بشوی؟ امام بر استر نشست و آن را در صحن خانه راه برد. سپس به حالت یورتمه دواند. استر به آرامی راه رفت و سپس امام از آن فرود آمد.

مستعین گفت: استر را چگونه دیدی؟ امام فرمود: مرکبی به نیکویی و راهواری آن ندیده ام. چنین حیوانی در خور شما نیست. خلیفه گفت از آن تو باشد.

امام به پدرم فرمود: «آن را با خود بیاور». (۱)

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسن علیه السلام، ص ۲۶۵.

دوستی

رقیه ندیری

علی بن عـاصم کوفی، از یـاران امـام حسن عسـکری علیه السـلام می گویـد، روزی بر امـام وارد شـدم. حضـرت فرشـی را که بسـیاری از انبیا و فرسـتادگان بر آن نشسـته بودند، به من نشان داد و رد قدم های کسانی را که روی آن فرش مانده بود، به من معرفی کرد. جای قدم ها را بوسـیدم. سـپس دست امام را گرفتم و بر آن بوسه زدم و گفتم: من از کمک کردن به شما ناتوانم و نمی تـوانم کـاری برایتـان انجـام دهـم؛ مگر اینکـه دوسـتی شـما را در دل بـپرورانم و از دشـمنانتان بیزار بـاشم و در خلـوت نفرینشان کنم. با این حال، وضع من چگونه خواهد بود؟ امام فرمود: «ای علی! پدرم از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل می کرد: هرکه از دشمنان ما بیزار باشد، ولی نتواند با آنها مقابله کند و اهل بیت مرا یاری رساند و در نهان، دشمنان آنها را لعن و نفرین کند، خداوند، صورت او را مقابل فرشتگان نشان می دهد و او در خانواده ما با ارزش و عزتمند خواهد بود». (۱)

رودرروی مسیح

رقیه ندیری

حاذق ترین طبیب بود در میان مسیحیان؛ راهب دیر عاقول را می گویم. نامه را کسی برایش آورد که خود آن ماجرای شگفت را دیـده بود. در زمـانی که خون گرفتن معمول نبوده از رگی ناشـناخته خون کشـیدن، حجم خون که از بازوی آن مرد خارج شده بود و آخر آن خون سفید.

شاگرد می گفت: سه روز تمام کتاب های طب را کاویـده اند و مانند این ماجرا ندیده اند. می گفت اگر اسـتادم از بزرگی او یـاد نمی کرد و مرا مطیع و فرمان بردار نمی خواست، شایـد از خودش سـبب این حادثه شـگفت را می پرسـیدم. با همین کلام اندک راهب از دیر دل کنده بود و راهی شده بود. شاگرد حرف می زد و حرف می زد؛

۱- برگزیدگان، ج ۱۳؛ سیری کوتاه در زندگی چهارده معصوم علیهم السـلام، حضـرت امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۴.

از آرامش خانه آن مرد می گفت. می گفت: او را امام علویان می خوانند با کنیه ابومحمد و القابی چون زکی و صابر.

می گفت: هفته ای دوبار به دیدار خلیفه می رود و مردم صف می کشند و قد بلند می کنند برای یک آن دیدنش. سکوت، فرش قدم های اوست وقتی می آید و می رود. می گفت: آمد و شد او را زیاد در شهر ندیده است.

ندیده است کسی با او سخن بگوید، اما نگاه ها همیشه به دنبال اوست. می گفت: باید ببینی اش. وقتی سخن می گوید لحظه هایی عزیز می آفریند و سکوتش غوغایی شیرین در دلت برپا می کند، ولی همیشه اندوهی مهربان بر چهره دارد. با این گفت و شنود به شهر رسیدند و شب به انتهای خویش، که در زدند. خادمی در گشود و راهب را به داخل برد. شاگرد هنوز هم آن ثانیه ها را مرور می کرد. راهب به او گفته بود خوش به حال مادرت که تو او را نصد کرده ای و دیگر هیچ بر زبان نیاورده بود و سراپا گوش شده بود برای شنیدن.

شاگرد تا آمدن آفتاب بر در سرای آن مرد ایستاده بود به انتظار، که راهب با لباسی به رنگ همان شیر و به پاکی همان نگاه مهربان بیرون آمد. شاگرد این بار هم چیزی نپرسید درحالی که پرسش ها در ذهنش چرخ می خوردند و او را در دَوَرانی شگفت اسیر می کردند. شگفتی خود را همراه راهب لب فرو بسته و آرام به خانه استاد رساند. استاد به استقبال راهب دوید، اما یک لحظه در مقابلش ایستاد و پرسید: چرا آیین خویش را رها و لباس مسلمانی به تن کردی؟

راهب گفت: مسیح را دیدم و ایمان آوردم و سکوت شد تا صدای لرزان استاد دوباره طنین انداخت: مسیح را؟ آرامش صدای راهب ادامه داد: آنچنان قصه که می گویید، تنها برای مسیح اتفاق افتاده است و رفت.

کنجکاوی شاگرد به دنبالش دوید و او را بر در سرای آن مرد عزیز یافت که در می زد و می گفت: آمده ام باقی عمر را در این خانه سر کنم؛ رودرروی مسیح.

شکرانه

رقیه ندیری

ابویعقوب، یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار در هنگام کودکی به همراه پدرانشان به سامرا مهاجرت کردند و از ترس شیعیان زیدیه و داعی کبیر، حاکم طبرستان به امام حسن عسکری علیه السلام پناه آوردند. امام ضمن استقبال از ایشان، آنها را به امنیت مالی و جانی مژده داد. پس از چندی قرار شد پناهندگان به استرآباد بازگردند. امام از پدران ابویعقوب و ابوالحسن خواست که فرزندانشان را برای کسب علم نزد حضرت بگذارند. آن دو تقاضای امام را پذیرفتند و راهی سفر شدند.

روزی امام به آن دو کودک گفت: هر وقت خبر سلامتی پدرانتان از استرآباد رسید به شکرانه آن تفسیری برایتان خواهم گفت که بعضی از اخبار آل محمد در آن آمده باشد.

در پی رسیدن خبر سلامتی خانواده ها امام شروع به تعلیم آن دو طفل کرد و آنها به مدت هفت سال هر روز به مقداری که نشاط داشتند درس می آموختند و حاصل آن تفسیری شد که به نام هر دوی آنها مزین بود. (۱)

غروب خورشید یازدهم

ابوسهل نوبختی نیز چون بسیاری از شیعیان، از بدی حال امام حسن عسکری علیه السلام آگاه بود. دیگر تاب نداشت؛ وگرنه به خود اجازه نمی داد به خانه امام برود. وارد اتاق که شد، همسر امام، «نرجس خاتون» و «عقید» غلام فداکار حضرت را دید که در گوشه ای، ساکت نشسته اند. نگاهش که به چهره امام افتاد، بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر شد. «آه خدایا! آیا این همان حجت تو بر زمین است که به دست سفاکان و ظالمان به این حال و روز درآمده؟ مگر نه اینکه ۲۸ سال بیشتر ندارد؟ آیا تقدیر او هم شهادت در جوانی است؟» نگاه عقید را که دید، فهمید باید خود را کنترل کند. بغض گلوگیر خود را فروخورد و در حالی که شاهد آب شدن شمع وجود امام زمانش بود، زیرلب زمزمه کرد: «اَلا لَعْنَهُ اللّه عَلَی القَومِ الظالمین».

۱- در آستانه غیبت، تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام، زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۱۳.

فرشته، ولی...

رقیه ندیری

روزی ابویعقوب، یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن یسار نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتند و گفتند: گروهی ادعا می کنند هاروت و ماروت دو فرشته اند که وقتی گناهان فرزندان آدم زیاد شد، خداوند آنها را همراه فرشته ای دیگر به زمین فرستاد. آن دو فرشته، شیفته زنی شدند و خواستند با او زنا کنند. پس شراب نوشیدند و فردی بی گناه را کشتند. از آن پس، خداوند آن دو را در بابِل عذاب و شکنجه می کند و ساحران از آن دو سحر می آموزند و خدای سبحان آن زن را مسخ و به ستاره زهره تبدیل کرده است. امام فرمود: «حاشا که چنین باشد! فرشتگان، با لطف خدا، از گناه معصوم و از کفر و اعمال ناروا مصون هستند. خداوند این فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داده است و آنها در دنیا مانند پیامبران و امامان معصوم هستند. آیا از پیامبران قتل نفس، زنا و شراب خواری سر می زند؟»

آنها گفتند: یعنی، ابلیس فرشته نیست؟ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «خیر، او جن است.» آنها دوباره گفتند: روایت شده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به امامت برگزید ولایت او را به دسته ای از فرشتگان عرضه کرد و آنها سر باز زدند و خداوند آنها را به شکل قورباغه درآورد. امام فرمود: «اینان بر ما دروغ می بندند. فرشتگان مانند پیامبران، فرستادگان الهی به سوی مردم هستند. آیا آنان به خدا کفر می ورزند؟ فرشتگان نیز همین گونه اند. مقامشان والاست و منزلتی ارجمند دارند». (۱)

۱- با خورشید سامرا، تحلیلی از زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۱۹

بخش پنجم: ایده ها و موضوعات برنامه سازی

ایده ها و موضوعات پیشنهادی برای گروه های مختلف برنامه ساز

(ویژه میلاد و شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ردیف

- مروری بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام
- تربیت در سیره و سخن امام حسن عسکری علیه السلام
- درس های عملی از سبک زندگی امام حسن عسکری علیه السلام
- داستان ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام و نوه قیصر روم
- مقام همسر امام حسن عسکری علیه السلام از دیدگاه رسول الله (ص)
- جایگاه حُدیث و نرجس خاتون در دوران غیبت صغرا
- نقش سیاسی _ اجتماعی حُدیث در دوران امام عسکری علیه السلام و پس از شهادت آن حضرت
- فضایل نرگس خاتون، همسر امام حسن عسکری علیه السلام
- زهد و ساده زیستی در زندگی امام حسن عسکری علیه السلام
- ترویج فرهنگ صرفه جویی در سیره امام حسن عسکری علیه السلام
- آموزه های اخلاقی در سیره امام حسن عسکری علیه السلام
- نقش حکیمه خاتون در دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام

گروه خانواده

۱

- تلاش های علمی امام حسن عسکری علیه السلام
- معرفی یاران امام حسن عسکری علیه السلام

• جایگاه اندیشه و عمل در سخنان امام حسن عسکری علیه السلام

- مهم ترین پیام های اخلاقی و تربیتی امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ها و مکاتبات
- جایگاه برجسته امام حسن عسکری علیه السلام در دوران خویش
- اهمیت تاریخی شهر سامرا
- اهمیت مذهبی شهر سامرا
- مروری بر تاریخچه شهر سامرا به عنوان یکی از شهر های زیارتی شیعیان
- تدابیر امام حسن عسکری علیه السلام برای تداوم نظام ولایت
- شرایط بحرانی دوران امامت حضرت عسکری علیه السلام
- اقدامات مؤثر امام حسن عسکری علیه السلام برای حفظ اسلام
- کارهای علمی امام حسن عسکری علیه السلام
- نقش امام در هدایت فرهنگی و علمی جامعه

جوان

۲

- دوره کودکی امام حسن عسکری علیه السلام
- آشنایی با پدر و مادر امام حسن عسکری علیه السلام
- آشنایی با زادگاه و محل شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
- اهمیت دوستی با اهل بیت علیه السلام
- آشنایی کودکان و نوجوانان با یاران ایرانی امام حسن عسکری علیه السلام
- آشنایی کودکان با مسجد امام حسن عسکری علیه السلام در قم به عنوان میراث امام حسن عسکری علیه السلام
- معرفی اماکن زیارتی شهر سامرا

کودک و نوجوان

۳

· نگاهی گذرا به شخصیّت و زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

- مروری بر دوران زندگی امام حسن عسکری علیه السلام قبل از امامت
- بررسی انفاق در سیره امام حسن عسکری علیه السلام
- دوره های زندگی امام حسن عسکری علیه السلام
- سیره تربیتی امام حسن عسکری علیه السلام
- سفارش های امام حسن عسکری علیه السلام به مردم
- مردم داری در سیره امام حسن عسکری علیه السلام
- فضائل و کرامات امام حسن عسکری علیه السلام
- معرفی یاران ایرانی امام حسن عسکری علیه السلام
- احیای اربعین حسینی از منظر امام حسن عسکری علیه السلام
- نگاهی به نقش امام حسن عسکری علیه السلام در هدایت مردم

مخاطبان عام

۴

- رخدادهای دردناک بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
- اهتمام به دو اصل تولی و تبری در سیره امام حسن عسکری علیه السلام
- مروری بر مکاتبات امام حسن عسکری علیه السلام با یارانش
- انعکاس خبر شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا
- حقوق اجتماعی مردم از دیدگاه امام حسن عسکری علیه السلام
- تفتیش خانه امام حسن عسکری علیه السلاممروری بر روایات فقهی امام حسن عسکری علیه السلام
- مروری بر روایات اعتقادی امام حسن عسکری علیه السلام

- شرایط خاص دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام
- شباهت نامه امام حسن عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری و نهج البلاغه امام علی علیه السلام

- معرفی راویان و وکیلان برجسته امام حسن عسکری علیه السلام
- مهم ترین اقدمات فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام
- شیوه تربیتی امام حسن عسکری علیه السلامدر عصر بدعت
- امام حسن عسکری علیه السلام در کلام امام مهدی (عج)
- نقش امام حسن عسکری علیه السلام در آماده سازی شیعیان برای پذیرش غیبت
- مروری بر وجه تسمیه سامرا
- معرفی قیام ها و انقلاب های دوران امام حسن عسکری علیه السلام
- معرفی تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام

مخاطبان خاص

۵

- رفتار اقتصادی امام حسن عسکری علیه السلام
- وضع زندگی اقتصادی عصر امام حسن عسکری علیه السلام
- موضع امام حسن عسکری علیه السلام در قبال سوء استفاده عباسیان از اموال دولتی
- ویژگی سیاست اقتصادی خلفای عباسی در عصر امام حسن عسکری علیه السلام
- ساختار اقتصاد عمومی در عصر عباسیان

گروه اقتصادی

۶

- اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام عسکری علیه السلام
- انتظارات امام حسن عسکری علیه السلام از شیعیان

- مبارزات و فعالیت های سیاسی امام حسن عسکری علیه السلام پیش از دوران امامت
- مدیریت سیاسی در کلام و رفتار امام حسن عسکری علیه السلام
- مرور بر نقش و جایگاه سازمان وکالت در عصر امام حسن عسکری علیه السلام

- نحوه ارتباط شیعیان با امام حسن عسکری علیه السلام با وجود فشارها و کنترل ها و مراقبت های بی وقفه حکومت عباسی
- تدابیر امنیتی امام عسکری علیه السلام
- مبارزات سری امام حسن عسکری علیه السلام
- حکومت و سیاست در سیره امام حسن عسکری علیه السلام
- موقعیت امام در سامرا
- مروری دوران های بازداشت امام حسن عسکری علیه السلام
- نگاهی به جایگاه وکالت در عصر امام حسن عسکری علیه السلام
- نقش ارتباطات سیاسی شیعیان در دوره امامت امام حسن عسکری علیه السلام
- راهکارهای امام حسن عسکری علیه السلام در راستای حفظ هویت اسلام و اتحاد مسلمانان
- اصول راهبردی در سیاست های امام عسکری علیه السلام
- فرقه سوزی امام حسن عسکری علیه السلام علیه فرقه سازان
- روش های تبلیغ دین از منظر امام حسن عسکریه علیه السلام
- مروری بر افشاگری های امام حسن عسکری علیه السلام
- فرقه های کلامی و اندیشه ها و مکاتب انحرافی زمان امام حسن عسکری علیه السلام
- دلایل بازداشت های امام حسن عسکری علیه السلام
- شاخصه های کلی و رایج عصر خلفای عباسی در عصر امامت امام حسن عسکری علیه السلام
- بررسی اوضاع شیعیان در عصر امام عسکری علیه السلام

گروه های سیاسی و خبر

- مکارم اخلاق و سیره های عملی امام حسن عسکری علیه السلام
- امامت امام حسن عسکری علیه السلام در منابع اهل سنّت
- فعالیت های امام حسن عسکری علیه السلام در دوران امامت
- پاسداری از حریم عقاید و سیره امام عسکری علیه السلام
- تحکیم مرجعیت از منظر امام حسن عسکری علیه السلام
- نماز در سیره و سخن حضرت عسکری علیه السلام
- دستورالعمل های عرفانی امام حسن عسکری علیه السلام
- مروری بر محورهای مهم صحیفه عسکریه
- معرفی شاگردان برجسته امام حسن عسکری علیه السلام
- توطئه ها و تلاش های جعفر کذاب و ادعای امامت بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
- مروری بر تکاپوی شیعیان در عصر امام حسن عسکری علیه السلام
- قم در عصر امامت امام حسن عسکری علیه السلام
- مصادیقی از موضع گیری های امام حسن عسکری علیه السلام در قبال صوفیه و واقفی ها
- نقش اصحاب ایرانی امام حسن عسکری علیه السلام در علم الحدیث
- امام عسکری علیه السلام و تبیین جایگاه آل محمد در جامعه
- اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه
- معرفی کتب منسوب به امام عسکری علیه السلام
- کلام امام حسن عسکری علیه السلام در تبیین جایگاه امامت در قرآن
- نشانه های مومن از منظر امام حسن عسکری علیه السلام

گروه معارف

۸

ص:۱۶۷

بخش ششم: منبع شناسی در موضوع امام حسن عسکری علیه السلام

منبع: شناسی امام حسن عسکری علیه السلام

ردیف

عنوان

مؤلف

۱

از پدر امام زمان علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام برام بگو

صدیقه خداخواه

۲

اسوه استقامت: مباحثی پیرامون زندگی و شخصیت امام حسن عسکری علیه السلام

محمدرضا طباطبایی نسب

۳

امام حسن عسکری علیه السلام

سیدکاظم ارفع

۴

امام عسکری علیه السلام

مهدی رحیمی

۵

آخرین خورشید پیدا (نگرشی کوتاه بر زندگی امام حسن عسکری علیه السلام)

انتشارات مسجد مقدس جمکران

۶

آفتاب نیمه شب: روایت داستانی زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

فاطمه مستغی

۷

آن روز، آن اتفاق: داستان هایی از زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

محمود پوروهاب

۸

با خورشید سامرا: تحلیلی از زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

محمدجواد طبسی

۹

پیشوای یازدهم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

مؤسسه در راه حق

۱۰

تاریخچه شهر سامراء و زندگانی عسکریین علیه السلام

سید مصلح الدین مهدوی

۱۱

تحلیلی از زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

باقر شریف قرشی

۱۲

تحلیلی از زندگانی و زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

گروه نویسندگان

۱۳

حضرت ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه السلام

گروه نویسندگان

۱۴

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

فضل‌الله کمپانی

۱۵

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

میرابوالفتح دعوتی

۱۶

حکمت های عسکری: ترجمه و توضیح چهل حدیث از امام حسن عسکری علیه السلام

جواد محدثی

۱۷

خورشید سامرا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

گروه مؤلفان

۱۸

خورشید سامرا: امام حسن عسکری علیه السلام

شیرین پاک نیا

ص:۱۷۱

۱۹

در آستانه غیبت (امام حسن عسکری علیه السلام)

محمد دشتی و مهدی صادقی

۲۰

زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

باقر شریف قرشی

۲۱

زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

عبدالرحیم عقیقی بخشایشی

۲۲

زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام و تاریخچه سامراء

ابوالقاسم سحاب

۲۳

زندگانی امام عسکری علیه السلام

جابری قمشه‌ای

۲۴

زندگانی امام یازدهم حضرت امام عسکری علیه السلام

موسسه در راه حق

۲۵

زندگانی حضرت امام حسن العسکری علیه السلام

حسین عمادزاده اصفهانی

۲۶

زندگانی و سیمای امام حسن عسکری علیه السلام

سیدمحمد تقی مدرسی

۲۷

زندگینامه امام حسن عسکری علیه السلام

یدالله بهتاش

۲۸

ستارگان درخشان(ج) (سرگذشت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام)

محمد جواد نجفی

ص:۱۷۲

۲۹

سرچشمه های نور: زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

محمود شریفی

۳۰

سلیل: داستان تولد امام حسن عسکری علیه السلام برای کودکان

ناصر نادری

۳۱

شکوه سامرا: مجموعه مقالات درباره امام هادی و امام عسکری علیه السلام

محمدحسن حیدری

۳۲

شهر بی‌حصار (داستان زندگی امام حسن عسکری علیه السلام)

رضا شیرازی

۳۳

ماه در محاق در مکتب باب الهدی، ابوالحجه امام حسن عسکری علیه السلام

علی قائمی

۳۴

ماه در میان نیزه ها: کوتاهه هایی در زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام،

مهدی قزلی

۳۵

مجلس عروسی امام حسن عسکری

(کتاب شعر داستان پیوند امام علیه السلام با نرجس خاتون)

۳۶

معصوم سیزدهم، امام عسکری علیه السلام

جواد فاضل

۳۷

معصوم سیزدهم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

سیدمهدی آیت‌اللهی

ص:۱۷۳

۳۸

نگاهی بر زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

محمد محمدی اشتهاردی

۴۰

یازدهمین پیشوای شیعیان جهان مولانا الحسن العسکری علیه السلام

صندوق پس انداز بانک ملی ایران

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


www


www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹